

حق شفاف است

پرسشها پیرامون رابطه با مجاهدین خلق
۱. ادعا می شود که شما از ابتدا روابط پنهان و گسترده ای با سران سازمان مجاهدین داشته اید. برای این ادعا نیز دلایل و شواهد زیادی آورده می شود که یکی از آنها این است که در زمان سرپرستی شما بر وزارت امور خارجه، پرونده کاظم رجوی که متهم به جاسوسی بود با اشاره و موافقت شما مفقود شد. حتی گفته می شود حساسیت شما برای گزینه متصدی وزارت خارجه در دولت رجایی، نگرانی شما از افشا شدن پرونده های این چینی بوده است. ۲. سؤال مطرح است:
اول: ماجرای مفقود شدن پرونده کاظم رجوی چه بود؟
دوم: چرا با تصدی گری میرحسین موسوی بر وزارت خارجه مخالفت داشتید؟

۲. ادعا می شود شما پس از خروج از ایران گفته اید: «حکمت این که من با مجاهدین هم پیمان شدم این بود که برای امام خمینی پزشکان متخصص قلب از خارج آوردم. آن ها پس از معاینه کامل از امام به من گفتند امام کمتر از سه ماه دیگر زنده است. من بهترین و متشکل ترین گروه را سازمان مجاهدین خلق یافتم که می توانستم با هم پیمانی با آن ها کشور را به دست بگیرم، ولی نمی دانم چرا معادلات به هم ریخت و خمینی بیش از آن چه پزشکان گفته بودند زنده ماند»
سوال من این جاست که آیا این نیز مانند دروغ «اشعه زن» و «پوتین سربازان» دروغ دیگری است که علیه شما ساخته شده است؟

۳. شما در تبیین علت همکاری با مجاهدین بارها توضیح داده و علت آن را ابتلا جهت شناخت جامعه از مجاهدین بیان کرده اید. ۳ پایه میثاق شما با مجاهدین، استقلال، آزادی و عدم هژمونی بود. شما معتقدید این میثاق نقض شد وقتی با رفتن مجاهدین به عراق پایه «استقلال» این میثاق از بین رفت و چون شما خطاب به مجاهدین شرط کردید:

در صفحه ۲

«۲۶ خرداد، بمناسبت صدو بیست و نهمین

سالگرد تولد دکتر محمد مصدق»

زندگینامه دکتر محمد مصدق (۳۶)



جمال صفری

کودتای سید ضیاء و حکومتش یکمک انگلیسها و توپ و

تشر قوای قزاق برای قبول آن به احمدشاه

در روایت عبدالله مستوفی (۱) در «شرح زندگانی من» درباره «کودتای شب سوم اسفند ۱۲۹۹» آمده است: راجع به سید، چون او را همه می شناختیم که چکاره است چندان تجبلی نداشت که بوسیله این اقدام بخواهد خود را بمقامی رسانده، سری توی سرها بیاورد، و ضمناً ضرب شستی باشخاصی که با آنها حساب خرده ای دارد نشان بدهد، ولی راجع به رضاخان چون هیچیک، حتی اسم او را هم نشنیده بودیم کمیتمان لنگ میماند، که این شخص کیست، و چکاره است و انگلیسها او را از کجا پیدا کرده اند؟! دکتر مصدق در این زمینه میگوید: «همه میدانند که سلسله پهلوی مخلوق سیاست انگلیس است، چونکه تا سوم اسفند ۱۲۹۹ غیر از عده ای محدود کسی حتی نام رضاخان را هم نشنیده بود و بعد از سوم اسفند که تلگرافی از او بشیراز رسید، هر کس از دیگری سؤال میکرد و میپرسید این کی است، کجا بوده و حالا اینطور تلگراف میکند. بدیهی است شخصی که با وسایل غیر ملی وارد کار شود نمیتواند از ملت انتظار پشتیبانی داشته باشد. بهمین جهات هم اعلیحضرت شاه فقید و سپس اعلیحضرت محمد رضا شاه هر کدام بین دو محذور قرار گرفتند. چنانچه میخواستند با یک عده وطنپرست مدارا کنند از انجام وظیفه در مقابل استثمار باز میماندند و چنانچه با این عده بسختی و خشونت عمل میکردند دیگر برای این سلسله حیثیتی باقی نمیماند تا بتوانند بکار ادامه دهند.» (۲)

در صفحه ۱۲

انقلاب اسلامی

هجرت

شماره ۷۸۶ از ۱۸ مهر تا ۱ آبان ۱۳۹۰

ماهی از سر می گندد

- ◀ کاربرد فسادهای بزرگ در فساد سیاسی که «انتخابات» است: ص ۴
- ◀ بعد از ۳۱ سال که از «اکتبر سورپرایز» می گذرد، اسنادی که بتازگی آزاد شده اند راز بوش و کیسی را از پرده بیرون می آورند: ص ۴
- ◀ وضعیتی که لیبی در آنست - سوریه لیبی نمی شود - وضعیت در افغانستان: ص ۶
- ◀ تاریخچه انجمن حجتیه از پیدایش تا امروز - ۴: ص ۹
- ◀ فسادهای بزرگ در مقایسه با به غارت دادن بی حساب ثروت ملی کشور، رقمهای ناچیزی هستند: ص ۱۰
- ◀ اعدام همچنان روش ایجاد جو سنگین ترس و تحمیل سکوت به مردم است: ص ۱۱

انقلاب اسلامی: رژیم ولایت مطلقه فقیه نه تنها غرق فسادهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و عامل آلودگی روز افزون محیط زیست و بیابان شدن ایران است، نه تنها از فسادهای بزرگ در درون خود، در نزاع بر سر قدرت استفاده می کند، بلکه به حکم این قاعده که قدرت مطلق فساد مطلق ببار می آورد، وجود ولایت مطلقه فقیه، مصدق گندیگی ماهی از سر است. چنین ولایتی نمی تواند در همه ابعاد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و نیز محیط زیست، فساد را نگستراند. در این مجموعه، خوانندگان ما از یکچند از فسادهای گوناگون و کاربرد آنها آگاه می شوند:

در فصل اول، تنازع بر سر قدرت، در فرصت انتخابات و کاربرد فسادها در این تنازع را، بنا گزارش از ایران و نیز آنچه طرفهای نزاع انتشار داده اند، شناسانده می شود.

در فصل دوم، ترجمه گزارش روبرت پاری از اسنادی که یافته است و به اکتبر سورپرایز، معامله پنهانی و ایران بر باد ده بر سر گروگانهای امریکائی در اکتبر ۱۹۸۰ را می آوریم. افسوس که با همه زبانی که آن معامله شوم به ایران وارد کرد، تحقیق در باره آن، کاری نیست که شمار بزرگی از ایرانیان به آن بپردازند. تنها ایران دوستانی که طی سه دهه همچنان بر راه استقلال و آزادی هستند، بطور پی گیر، به پرده برداشتن از این خیانت پرداخته اند.

در فصل سوم، سه گزارش - تحلیلی می خوانید در باره لیبی و سوریه و افغانستان. هر سه گزارش بکار نسل امروز می آیند هم در شناختن موقعیت کشور خویش و اهمیت تمام دادن به استقلال ایران و استقلال و آزادی خود و هم آموختن روش مبارزه موفق.

در فصل چهارم، قسمت دیگری از مطالعه در باره انجمن حجتیه و در فصل پنجم، داده های اقتصادی را از نظر خوانندگان می گذرانیم که اعلان خطر هستند به مردم ایران.

و در فصل ششم، خبرهای تجاوزها به حقوق بشر را گرد آورده ایم

در صفحه ۴

نصرالله نجابتبخش

کالبد شناسی جناحها در انتخابات نهمین دوره مجلس رژیم

خامنه ای در این انتخابات از کدام جناح حمایت میکند؟

خامنه ای در روز ۱۸ شهریور ۱۳۹۰ در ارتباط با انتخابات دوره نهم مجلس، در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری مفصل صحبت کرد. در سراسر سخنان خامنه ای آثار وحشت او از خیزش و قیام مردم مشاهده میشد. او تلاش کرد چالش هایی را که از هر سو و از جتک و جدالهای درون حاکمیت بر سرش ریخته کم اهمیت جلوه داده و از جتک بزرگی که این چالشها از درون و بیرون او را احاطه کرده و بزودی یقه کل ولایتش را خواهد گرفت، پرده پوشی کند. تحولاتی که در حال شکل گیری در کشورهای عرب منطقه و بخصوص وضعیت در لیبی، در سوریه، در لبنان، در عراق و جاهای دیگر، هشداری سخت و بس روشن به رژیم مستبد حاکم بر ایران است که به زودی نوبت او نیز فرا خواهد رسید. خامنه ای این موج را نادیده گرفته و سعی در کم رنگ جلوه دادن آن نمود. اما یکدست کردن رژیم و پیشگیری حوادث غیر مترقبه در انتخابات پیش رو، دغدغه خاطر او است. در حقیقت، این معضل از آغاز تا به امروز گریبانگیر ولایت مطلقه او بوده است و او همچنان در تلاش برای یکدست کردن حاکمیت است. اما هرگز نتوانسته است قدرت استبدادی خود را یکدست کند. غافل از این که مکانیسم قدرت طبیعتش شقه کردن و تقسیم به دو کردن است و حذف شقه دوم که در این تقسیم یکی از دو حذف میشود، مکانیسمی که خامنه ای از آن نمیتواند بگریزد.

در صفحه ۱۵

دوستان محترم و خوانندگان این نشریه بصورت چاپی و اینترنتی! ما را برای ادامه انتشار نشریه، با کمک مالی خود یاری فرمائید!



حق شفاف است

۴/۱ - زمانی آنها به آقای طالقانی شکایت برده بودند که بنی صدر مجاهدین انقلاب اسلامی را در برابر مجاهدین خلق تشکیل داده است. آقای طالقانی از من خواست این کار را نکنم. شگفت زده شد وقتی دانست دختر او، خانم اعظم طالقانی، از بنی صدر خواسته بود، از آقای خمینی، برای گروههایی که در این سازمان متحد شدند، وقت بگیرد. مجاهدین خلق، بدین خاطر، با بنی صدر چپ افتادند.

۵/۱ - وقتی آقای خمینی از سازمانها و اشخاص سیاسی خواست با بنی صدر به بحث آزاد بنشینند، سازمان مجاهدین تن به بحث آزاد نداد.

۶/۱ - زمانی که قرار شد سه تن، آقایان طالقانی و منتظری و بنی صدر از سازمانهای سیاسی مذهبی و ملی بخواهند در یک جبهه متحد شوند، بنابر این بود که مجاهدین خلق نیز در این جبهه باشند. آقای خامنه ای از سوی حزب جمهوری اسلامی در جلسه ای که در خانه آقای مروارید تشکیل بود، شرکت کرد. او پاسخ حزب را به روز بعد موعول کرد و روز بعد، ایرادی به حضور سازمان مجاهدین در این جبهه نگرفت. بلکه ایراد به حضور حزب ملت ایران به رهبری شهید فروهر گرفت. آن زمان، سازمان مجاهدین با بنی صدر رابطه ای نداشت. اما با آقای بهشتی رابطه می داشت. چرا که در شورای انقلاب، هر از چندی، او از گفتگوهایش با «مسعود»، سخن به میان می آورد.

۷/۱ - در انتخابات مجلس خبرگان، مجاهدین خلق و چند گروه و شخصیت سیاسی دیگر، فهرستی از نامزدهای خود را معرفی کردند که بنی صدر در میان آنها نبود. گمان آنها این بود که بنی صدر با روحانیان متحد شده است!

۸/۱ - این واقعیت ها که ادعا را نقض و تکذیب می کنند، به کنار، بر پرسش کنندگان است که بدانند «رابطه پنهان و گسترده»، هم هدف می خواهد و هم سازماندهی و روش می خواهد. آیا پیش از تاریخ انشای میثاق و قبول آن از سوی سازمان مجاهدین خلق، در آن زمان و از آن زمان تا امروز، کسی هدف مشترکی که رابطه پنهان و گسترده را ایجاد کند، یافته و در جانی اظهار کرده است؟ نه.

آیا رژیمی که ۳۰ سال است و او را دارد، خبری از سازماندهی این رابطه و روش مخفی نگاه داشتن آن یافته و اظهار کرده است؟ نه. آیا از آنها که از سازمان جدا شده و یا در آن مانده اند، کسی کلمه ای در باره هدف و سازماندهی و روش، بر زبان آورده است؟ نه.

۹/۱ - باز اگر ۸ واقعیت بالا دانسته نبودند، پرسش کنندگان می توانستند تناقض آشکار موجود در ادعا را ببینند: رابطه پنهانی، گسترده نمی شود. رابطه گسترده، خود خوبستن را آشکار می کند. برای مثال، یک سازمان، اندیشه راهنما و روش مبارزه دارد، نسبت اندیشه راهنمایی که بنی صدر ارائه می کرد به اندیشه راهنمای سازمان مجاهدین، نسبت بیان آزادی به بیان قدرتی از نوع التقاطی بود. سازمان مبارزه مسلحانه را برگزیده بود و بنی صدر جانبدار جنبش همگانی خودجوش و مسالمت آمیز بود. و جنبش مردم ایران، هم در اندیشه راهنما و هم در روش، حق را به جانب بنی صدر داد.

در آن دوران که زبانها و قلمها در خدمت ستایش از این سازمان بودند، بنی صدر نسبت به طرز فکر التقاطی آنها هشدار داد: این اندیشه راهنما، زاینده دائمی انشعاب است. آن زمان، در آمریکا - که برای طرح اسلام بمثابه بیان آزادی

دعوت شده بود -، شبی تا دیرگاه محاکمه شدم. آن محاکمه کنندگان، اغلب، به خدمت ملاتاریا در آمدند. یکی از آن ها که بیشتر از همه سینه چاک می کرد و بدین خاطر اسمش بیام مانده است، آقای حسین شیخ الاسلام بود (از دانشجویان اشغال کننده و گروگانگیر سفارت آمریکا در تهران). علت محاکمه، نقد بنی صدر از «روش شناخت مجاهدین» بود. اما این روش شناخت، جز چهار اصل استالین نبود و بنی صدر آن را نقد کرده بود. در خرداد ۶۰، زمانی که کودتا انجام گرفت، در مخفی گاه مجاهدین که سخن از شورای ملی مقاومت به میان آمد، به آقای رجوی گفتم: اندیشه راهنمای شما اختلاف و تضاد ساز است. با آن توحید گرایشهای مختلف میسر نیست. او گفت: ما اندیشه راهنمای خود را انقاد کرده ایم. کتابهای شما را خوانده ایم و به طرز فکر شما گرایش پیدا کرده ایم. دیرتر معلوم شد که «دروغ مصلحت آمیز» گفته است. صد افسوس که «سران سازمان» هشدار نخستین را نشنیدند و هشدار بهنگام تشکیل شورای ملی مقاومت را نیز نشنیدند. هشدارهای روز مره در مهاجرت را نیز نشنیدند و طرز فکر التقاطی و روش کردن خشونت گرفتار جبر تجزیه و انشعاشان کرد و می کند.

۱۰/۱ - پرونده کاظم رجوی و کم شدن آن در وزارت خارجه، آنهم در یک ماهی که بنی صدر سرپرست وزارت خارجه بود، دروغ بس فاحشی است: او را رژیم در سوئیس ترور کرد. پیش از انقلاب، در فرانسه و سوئیس زندگی می کرد. کارمند وزارت خارجه نبود. بعد از انقلاب، از سوی آقای دکتر سنجابی، نماینده ایران در سازمان ملل، مقرر ژنو، شده بود. او چه پرونده ای می توانست در وزارت خارجه داشته باشد؟ آقای عبدالله شهبازی، در ۱۳۸۹ (خبر آنلاین، ۱۴ تیر ۱۳۸۹)، بخش پایانی کتاب خود را انتشار داده و، در آن آورده است:

«صبح یکشنبه ۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۰ مرتضی فضل زاهد از اعضای دفتر ریاست جمهوری ۳۷۲ برگ سند، از جمله ۹۰ برگ سند نمایندگی ساواک در اروپا را که مربوط به کاظم رجوی منبع ساواک با اسامی مستعار «صفا» و «میرزا» بود، از ساختمان وزارت امور خارجه خارج کرد. اندکی بعد، ماموران دادستانی انقلاب اسلامی مرکز او را، به همراه اسناد فوق، در اتومبیلش دستگیر کردند و به زندان اوین منتقل نمودند. ۳ این ماجرا در زمان خود جنجالی برانگیخت. آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس شورای اسلامی، در آن زمان این اسناد را از سرمایه های عظیم اطلاعاتی کشور دانست و اعلام کرد: «باید اجازه داد که این اسناد به آسانی از دست برود.» ۴ این اسناد چه شده و چرا در کتاب مجاهدین خلق، پیدایی تا فرجام» مورد استفاده قرار نگرفته؟»

اما یک شنبه ۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۰، زمانی نیست که بنی صدر، سرپرست وزارت خارجه بود. این روز، حدود ۱۹ ماه، بعد از آن تاریخ است. پس بر فرض که اسنادی را از وزارت خارجه برده باشند، در زمان سرپرستی بنی صدر نبوده است.

● قول آقای شهبازی متناقض است. زیرا اگر کاظم رجوی عضو ساواک بود، ۹۰ برگ سند «نمایندگی ساواک در اروپا» مربوط به کاظم رجوی گزارش نمی شد. هرگاه فرض کنیم این ۹۰ برگ سند ادعائی، گزارشها در باره فعالیتهای کاظم رجوی در خدمت ساواک بوده و واقعیت داشته اند، به ساواک باید داده شده باشند و نه به وزارت خارجه و پرونده می باید در ساواک باشد و نه در وزارت خارجه.

● کلید بایگانی ساواک از آغاز در دست حزب جمهوری اسلامی بود. از سوی آن حزب نیز، آقای خامنه ای کلید دار بود.

پس پرونده کاظم رجوی در ساواک در اختیار این جماعت بود. و ● فرض می کنیم این اسناد وجود داشته اند و از سفارت خانه ای که نمایندگی ساواک در اروپا در آن بوده است، در پی انقلاب، جمع آوری و به وزارت خارجه فرستاده شده باشند. لاجرم، در آن وزارت خانه، متصدی و مسئول می داشته است، چرا از مرتضی فضلی نژاد اسم برده می شود و از آن متصدی، اسمی برده نمی شود؟ افزون بر این، بودن و بردن اسناد از وزارت خارجه هیچ دردی را دوا نمی کرد. زیرا اصل گزارشها در ساواک وجود می داشتند و کلید آن نیز در دست حزب جمهوری اسلامی بود.

● آقای شهبازی تعجب می کند که چرا آن اسناد، در کتابی که در باره مجاهدین انتشار یافته (کتاب «پیدایی تا فرجام» در چهار جلد توسط جمعی از پژوهشگران موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی چاپ تهران ۱۳۸۵)، مورد استفاده قرار نگرفته اند! اما اگر او بنا بر صحت عمل می داشت، در باره صحت خبری که نقل کرده است، تحقیق می کرد. هرگاه چنین می کرد، در می یافت که آقای فضل نژاد سندی را نبرده بود. محض پرونده سازی برای رئیس جمهوری، او را دستگیر کردند با این ادعا که اسناد سری وزارت خارجه را به آن خارج از آن برده است. ادعا دروغ بود و بعد از کودتا، آقای فضل نژاد، بی آنکه محاکمه شود، آزاد شد و دیگر کسی کلمه ای از آن «اسناد» بر زبان نیاورد.

● در ۲۷ شهریور ۶۰، کودتا وارد مرحله نهایی خود شده بود. وزارت خارجه در دست حکومت رجائی، بنا بر این، در اختیار حزب جمهوری اسلامی بود. نه آقای فضل نژاد کاری به آن وزارت خانه داشت و نه او را به آن وزارت خانه راه می دادند و نه اجازه می دادند سندی را از آن وزارت خانه خارج کند.

● بدین سان، بهنگام سرپرستی بنی صدر بر وزارت خارجه، سندی از آن وزارت خانه، به بیرون برده نشده بود. بنا بر این، موافقت نکردن با وزارت آقای میر حسین موسوی، سر سوزنی به بردن اسناد از وزارت خارجه ربط پیدا نمی کرد. سازندگان این دروغ، عقلی سخت زورمدار و کوتاه بین دارند و جز امور جزئی در محدوده دید عقل آنها نمی گنجد و جز این دروغها نمی توانند بسازند. به ایران تجاوز نظامی شده بود. بر سر گروگانها، معامله پنهانی در حال انجام بود. استبدادی که امروز آقای میر حسین موسوی خود نیز قربانی است، در حال ساخته شدن بود. ایران در حوزه بزرگ اسلامی و، به یمن انقلاب، در جهان، داشت فرضی و موقعیتی بی همتا می جست. نیازمند سیاست خارجی در خور این موقعیت بود. اما نه ملاتاریا و نه سران حزب جمهوری اسلامی، وقتی به اینهمه نمی نهادند. آنها در کار تصرف قدرت بودند. معامله با ریگان و بوش، آنها را نیازمند تصرف وزارت خارجه و بانک مرکزی و وزارت بازرگانی و وزارت دفاع می کرد. از این رو، تقاضا برای «گرفتن فرماندهی کل قوا از بنی صدر» و برکنار کردن رئیس بانک مرکزی و گماردن افراد طرف اطمینان خود بر وزارت خانه های خارجه و بازرگانی، تقاضای همه روزه آنها بود. یک دلیل مخالفتم با وزارت خارجه آقای میر حسین موسوی، جلوگیری از سلطه سران حزب جمهوری اسلامی و ملاتاریا بر وزارت خارجه بود. اما دلیل دوم اندازه اطلاع آقای میر حسین موسوی از سیاست خارجی و قصدم بر بنا کردن سیاست خارجی بر موازنه عدمی بود. نخست وزیر می او و جنکی که بمدت ۸ سال ادامه یافت و در شکست به پایان رسید و موقعیتی که از دست رفت و فرصتی که سوخت، بر سر تخریب انقلاب و اسلام بمثابه بیان آزادی، آمد آنچه آمد، به استمرار گرفته ام و می گویم چرا نمی خواستم وزارت خارجه به تصرف حزب

جمهوری اسلامی درآید. طرفه این که در تمام این مدت، به آقای میرحسین موسوی، در قلمرو سیاست خارجی، دخالتی داده نشد. تا آنجا که وقتی هبات مک فارلین به ایران آمد و افتتاح ایران گیت جهانی شد، او به خمینی نامه شکایت نوشت. ۱/۱ - بهنگام جدا شدن از بنی صدر، رجوی نامه ای به تاریخ ۲۰ اسفند ۱۳۶۲، در ۱۴ صفحه به بنی صدر نوشت. در نامه، نه تنها می گوید در گذشته همکاری وجود نداشته است، بلکه فاش می گوید در اتحادش با بنی صدر، صادق نبوده است:

«ساسا: به این دلیل با شما وارد همکاری سیاسی شدیم که سرنگونی رژیم زودتر محقق شود. والا، قضیه همکاری با شما، چه در گذشته و چه در حال حاضر، از اساس، موضوعیتی نداشت و ندارد».

* پاسخ در باره پرسش دوم:

۲ - موضوع پرسش دوم، دروغی بس مضحک است. پرسش کنندگان، خود نیز، احتمال می داده اند که دروغ است. این دروغ تازه ساز است. زیرا:

۱/۲ - ماجرا باز می گردد به انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب شدن بنی صدر به ریاست جمهوری. آقای بهشتی گفته بود: با انتخابات نمی شود و با بنی صدر به ریاست جمهوری انتخاب نمی شود. اما هم انتخابات شده بود و هم بنی صدر به ریاست جمهوری انتخاب شده بود. از داخل حزب جمهوری اسلامی اطلاع دادند که سران حزب می خواهند مانع از رسمیت یافتن ریاست جمهوری بنی صدر شوند. بنا بر آن اطلاع، آن سران می گفته اند که به نظر پزشکان، آقای خمینی ۳ ماه بیشتر عمر نمی کند. پس اگر در زمان حیات او، ریاست جمهوری بنی صدر تنفیذ شود، بعد از حیات او، دولت را می باید در دست گرفت و اعتنائی به انتخاب شدن بنی صدر نکرد...

بنی صدر این اطلاع را با آقای احمد خمینی در میان گذاشت و از او خواست با پدر خود صحبت کند و مراسم تنفیذ در بیمارستان انجام پذیرند. آقای خمینی نیز موافقت کرد و مراسم نیز انجام گرفتند. ۲/۲ - بنی صدر خواست دکتر تقی زاده آقای خمینی را معاینه کند. بسا تشخیص صحیح نباشد. از قرار، آقای خمینی اصرار داشته است بیماریهای او، بر کسی، حتی پزشکی یا پزشکی که محرم نمی دانست، آشکار نگردند. لذا با تقاضا موافقت نکرد. بنا بر این، از خارج پزشک آوردنی در کار نبود.

۳/۲ - جماعتی که بنای کار خود را بر مرگ خمینی گذاشته بودند، به قدرت علاقه داشتند نه به او، چنانکه، بعدها، در دوران روابط پنهانی با حکومت ریگان که افتتاح ایران گیت را ببار آورد، از طریق کمیچی، مقام وزارت خارجه اسرائیل، به مک فارلین، مشاور امنیتی ریگان، پیام دادند که هرگاه حکومت ریگان از دولت آنها حمایت کند، حتی حاضرند خمینی را نیز بکشند. مک فارلین در کتاب خود، مدعی است او با قتل خمینی موافقت نکرده است. (این خبر را در آن ایام یکی از تجار در آلمان که با آقای ناطق نوری خوباوندی دارد نیز، به یکی از دوستانش که از سر راه برداشتن خمینی باشد را گفته بود).

۴/۲ - بنی صدر بر این گمان بود که وجود آقای خمینی برای خشتی کردن ملاتاریا و حزب جمهوری اسلامی ضرور است، علاقه ای به مرگ او نداشت و اصرار بر زنده ماندن او داشت. غافل بود از این که سران حزب به او نامه نوشته و



نزد او رفته اند و گفته اند: «این که نشد!» یعنی نمی باید بنی صدر رئیس جمهوری می شد و شد. او نیز به آنها گفته است: شما سعی کنید مجلس را در دست بگیرید. یعنی به آنها اجازه تقلب در انتخابات را داده است. تقلبی که آنها در انتخابات مجلس اول کردند، مسبوق به اجازه او بود.

۵/۲ - زمان کودتا فرا رسید. این بار، آقای احمد خمینی راست را دروغ کرد و گفت: بنی صدر به من می گفت پدر شما ۳ ماه بیشتر زنده نیست. دروغگوی بسیار کم حافظه ای بود و دروغش تناقض سخت آشکاری داشت: بنی صدر از کجا می دانست پدر او ۳ ماه بیشتر زنده نیست؟ اسم و رسم پزشکان معالج او را از بنی صدر پنهان می کردند. پیشنهاد او را هم نپذیرفتند. پس از کجا بنی صدر می دانست آقای خمینی ۳ ماه بیشتر زنده نیست؟ بنا براین، اطلاع را با محارم آقای خمینی می باید داده باشند و یا پزشکان معالج او. محارم نداده بودند زیرا آقای احمد خمینی گفته است بنی صدر به او گفته است. پس پزشکان معالج او گفته اند. اما آنها با بنی صدر رابطه نداشته اند و تا امروز نیز کمتر رابطه با او ندارند. آنها با سران حزب جمهوری اسلامی رابطه داشتند.

آقای احمد خمینی نیز پاداش خود را گرفت و توسط رژیم کشته شد تا دولت ایران گیتی ها استغفار پیدا کند.

۶/۲ - گرچه راست است که بنی صدر جانبدار سیاسی و غیر خشونت آمیز کردن رابطه ها میان سازمان ها و فعالان و شخصیت های سیاسی بود و هست، گرچه مخالف بکار بردن زور برای حذف گروه های سیاسی بود و هست، گرچه آقای خمینی از او خواست (روزی پیش از «عزل از فرماندهی کل قوا») ۸ سازمان سیاسی را محکوم کند و او نپذیرفت. اما نه با این سازمان و نه با حزب های دیگر، رابطه داشت. او نامزد ریاست جمهوری شد وقتی آقای خمینی و ملاتاریا و حزب جمهوری اسلامی و دیگر حزبها نیز مخالف او بودند. او در ریاست جمهوری مداخله آزادی فعالیت حزبا و گروه های سیاسی بود که با انتخاب او به ریاست جمهوری مخالف بودند.

بنی صدر در عمر سیاسی خود، در هر اتحادی وارد شده، در آن مانده است. جدا شدگان به ترتیبی جدا شده اند که ماهیتشان بر مردم شناخته شده و رفع مزاحمت کرده اند. به ذکر دو نمونه بسنده می کنیم:

● اتحاد با آقای خمینی، از ورود به فرانسه تا خرداد ۶۰. هدفها، استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی، اسلام بمثابه بیان استقلال و آزادی و رشد و ولایت جمهوری مردم، بودند. اینهمه، از زبان آقای خمینی، خطاب به مردم دنیا بیان شده اند. مجموعه پاسخهای او به پرسشهای روزنامه نگاران را که بیان استقلال و آزادی عنوان بدیم، نه فتوای شرعی او که تعهد او بمثابه سخنگوی انقلاب ایران، در حضور و برابر جهانیان است. از آنها که در انقلاب شرکت کردند، کسانی بر آن اصول ایستادند و بسیاری نایستادند. اگر ایستادگی بر حق ایستادگان نبود، آقای خمینی ناگزیر نمی شد بگوید: در فرانسه، حرفهایی را زده ام و حالا لازم می بینم عکس آنها را بگویم. هر کس دین دارد و اگر ندارد، بدون مشکل در می یابد که ممکن نیست در اسلام هم اصل بر ولایت جمهوری مردم باشد و هم بر ولایت فقیه، پس کسی که دم از ولایت مطلقه فقیه می زند، در پی جبار شدن است.

* پاسخ پرسش سوم:

۳ - به این پرسش پیش از این پاسخ داده ام، با وجود این، بار دیگر، پاسخ می دهم. نخست یادآور می شوم که، در پرسش، یک ناراستی نمایان از قول بنی صدر وجود دارد: بنی صدر نگفت اگر یا را کج بگذارید، «جدا خواهم شد» و این او نبود که جدا شد. فرصتی نبود که برای این که نخست اتحاد بر اصل موازنه عدلی را توضیح بدیم:

۱/۳ - بر اصل موازنه عدلی، قدرت هدف نمی شود، استقلال و آزادی هدف

حق شفاف است

ابتلا، با اطمینان خاطر گفتیم: ما می رویم تا بمانیم و شما می مانید تا بروید. و اینک مردم ایران ولایت جمهوری مردم و مردم سالاری را پذیرفته اند.

● تجربه شورای ملی مقاومت: نخست یادآور شوم که زورپرستان، منطق صوری بکار می برند، یعنی با مقایسه صوری، غیر قابل مقایسه ها را، با یکدیگر مقایسه و نتیجه دلخواه خود را می سازند که یکسره دروغ است. توضیح این که آقای خمینی پیش از تجربه را، با آقای خمینی بعد از تجربه (با سانسور کردن این واقعیت که تنها بنی صدر و دوستان همکار او بودند که شجاعت ورود به ابتلا با او و دستیارانش را داشتند و به یمن این آزمون بود که خمینی در قدرت، از خمینی در مبارزه با استبداد شاه، باز شناخته شد) یکی می کنند و انقلاب بزرگ مردم ایران و آنها که بر اصول راهنمای انقلاب ایران وفا کردند را، زیر سوال می برند. همین رویه را به سازمان مجاهدین خلق و رهبری آن بکار می برند. این سازمان و رهبری آن، پیش از ابتلا، جوانان آرمان خواه بشمار بودند. محبوب همگان بودند. تا وقتی که شعار «خمینی رئیس جمهور» می دادند، با آنها مخالفت علنی و عمومی نمی شد. این سازمان را آقای رجوی به یک فرقه بدل کرد. در ابتلا، اصول استقلال و آزادی و عدم هژمونی را نقض کرد. به خدمت صدام و سپس عرضه کننده خدمت به هر قدرت خارجی شد. این فرقه، البته ربطی به آن سازمان ندارد. زحمت شاق ورود در ابتلا با این جماعت را نیز بنی صدر و دوستان او، بر خود هموار کردند. حاصل تجربه، آشکار شدن این واقعیت بر همگان گشت: هر کس و هر جمع، قدرت را هدف می کند، تنها وقتی کسانی بر حق می ایستند، پیش از رسیدن به قدرت، ماهیت خود را آشکار می کنند و چون شناخته می شوند، جامعه از شر آنها در امان می ماند. مقایسه روش ابتلا با روش سرکوب خونین که آقای خمینی و سران حزب جمهوری اسلامی در پیش گرفتند، مقایسه ای واقعی است. چرا که این مقایسه، مقایسه دو روش بر دو اصل راهنما و دو هدف هستند: دو روش دو نتیجه متضاد بار آورده اند: سرکوب خونین غیر از ارتکاب جنایت بزرگ توسط آقای خمینی و دستیاران او، برای سازمان مجاهدین و رهبری آن، محبوبیت بسیار آورد. در عوض، روش ابتلا، ماهیت این رهبری و سازمان را آشکار و سبب مغضوبیت آنها شد.

هرگاه رهبری سازمان، با سرمایه ای که حاصل مبارزه بانیان سازمان و اعضای آن بود، قمار نمی کرد و بر اصول سه گانه وفا می کرد و در رویارویی قهر آمیز، به دفاع از خود بسنده می کرد، از آزمون پیروز بیرون آمده بود و امروز، وضعیت سیاسی ایران دیگر بود و پرسش کنندگان نیز این پرسشها را نمی کردند. الا اینکه پرسش کنندگان و دیگران نباید از یاد ببرند که هرگاه ابتلایی در کار نمی آمد، زورپرستان می توانستند، ناشناخته بمانند و صحنه سیاسی را همچنان در تصرف خود نگاه دارند و زمان تحول را بسیار طولانی کنند.

بدین سان، حاصل تجربه بس گرانقدر است زیرا، در ایران است که تمامی بیانیهای قدرت، به یمن ندوبن و انتشار بیان استقلال و آزادی و از رهگذر ابتلا، یکسره بی اعتبار شده اند. مرام های قدرت فراگیر، در ایران است که از راه تجربه بی اعتبار شده اند. در ایران است که اینک گرایشهای جانبدار مردم سالاری بزرگ ترین پایگاه اجتماعی را جسته اند.

۲/۳ - اما در باره خشونت و مصاحبه آقای رجوی با الوطن العربی:

● خشونت را سازمان مجاهدین خلق و رهبری آن شروع نکردند. رژیم بسیار کوشید واقعیت را وارونه کند و آنها را شروع کنندگان مبارزه مسلحانه بیاوراند. اما تا ۳۰ خرداد، برغم این واقعیت که،

در هر هفته، در شهرهای ایران، ۱۲۰۰ برخورد توسط یاسداران و دیگر عوامل رژیم بوجود می آمد و بسیاری از آنها به قتل و جرح می انجامید، افراد سازمان مجاهدین خلق، از خود، دفاع مسلحانه نیز نمی کردند. پیش از ۳۰ خرداد، اعلامیه ای صادر کردند و در آن، حق دفاع از خویش را خاطر نشان کردند. این همان اعلامیه است که تبلیغات رژیم، به دروغ، آن را اعلان قیام مسلحانه خوانده اند. با وجود آنکه آقای موسوی تبریزی، اعتراف کرد خشونت را مجاهدین آغاز نکردند، دروغ سازان هنوز مدعیند که آنها بودند که در دست بردن به اسلحه تقدم جسته اند.

برای این که اسلحه بی نقش شود، هرکار کار لازم بود، انجام گرفت. گروههایی که اسلحه داشتند، حاضر شدند اسلحه را به شرط این که امنیت فعالیت سیاسی آنها تضمین شود، زمین بگذارند. این آقای خمینی و دستیاران او بودند که حاضر نبودند بگذارند قانون اساسی اجرا شود و امنیت فعالیت سیاسی برقرار شود. حتی او حاضر به دادن تأمین جانی نیز نشد. به دو سازمان کرد، حزب دموکرات و کومله که آماده بودند بشرط تأمین جانی، اسلحه را زمین بگذارند، آقای خمینی اما تأمین نداد و به سازمان مجاهدین خلق نیز گفت: نخست اسلحه خود را تحویل بدهید، بعد من شما را می پذیرم. اینها نپذیرفته بودند آقای خمینی به سران ارتش تأمین کتبی داد و چون بر کرسی قدرت نشست، در توجیه اعدام سران ارتش گفت: جنایتکاری اینها محرز است، نیاز به محاکمه ندارند. احراز هویت برای مجازات شدن آنها کافی است!؟

با وجود عهد شکنی های مکرر و کشتن کسانی که به قول او اعتماد کرده بودند، چه کسی حاضر می شد بدون تحصیل تضمین قانونی، اسلحه را زمین بگذارد؟

بدین قرار، پرسش کنندگان یک طرف را فراموش کرده اند: رژیم خمینی بود که جنگ در مرزها را کافی ندید، درون مرزها را نیز، عرصه جنگ کرد. هرگاه قرار باشد گشته شدن ۲ هزار تن مورد اعدای آقای رجوی را ببینیم، دست کم می باید بکار افتادن ماشین اعدام و گاه شبی چند صد اعدام را هم ببینیم و انصاف بدهیم. وقتی یک طرف چند برابر می کشد، نمی توان از طرف دیگر خواست از خود دفاع نیز نکند. مقرر اول آقای خمینی و رژیم او است. چرا که تجاوز به قانون اساسی و حقوق انسان و حقوق جمعی مردم ایران را او و دستیاران او آغاز کردند و آنها بودند که قراخوانها به پایان دادن به خشونت، به جنگ داخلی و خارجی را ناشنیده گرفتند. اگر آقای رجوی سخنی را گفته است که پرسش کنندگان نقل کرده اند، هم او مکرر نیز گفته است: به محض این که رژیم به خشونت پایان بدهد و آزادیها را برقرار کند، مجاهدین نیز به خشونت پایان می دهند. پرسشی که برآستی جا دارد، پرسش از آقای خمینی و دستیاران ایران گیتی او است که چرا به استقلال و آزادی و حقوق مردم و انسان تجاوز کردند و چرا قراخوانها به تمکین از قانون اساسی را ناشنیده گرفتند؟ چرا آقای هاشمی رفسنجانی در پاسخ به مهندس بازرگان که خواهان دست برداشتن از گشت و کشتار و برقرار کردن آزادیها شد، پاسخ داد: ما استیفاء شاه را نمی کنیم!؟

با این وجود، یادآور می شوم که بنا بر توافقی،

۱ - بکار بردن قهر، در مقام دفاع، مجاز

۲ - و روش می باید عمل به آموزش قرآن می شد: مبارزه مسلحانه به رهبران رژیم

متجاوز به انقلاب و اسلام و حقوق ملی و حقوق انسان، منحصر می گشت. و

۳ - شورای ملی مقاومت نمی باید جانشین مردم می گشت، بلکه می باید با بی اثر کردن ابزار سرکوب رژیم کودتا،

امکان جنش همگانی را فراهم می آورد. امروز (از جمله بنا بر اعترافات آقای موسوی تبریزی) می دانیم هرگاه روش بی کم و کاست بکار می رفت و از آن تجاوز نمی شد، پیروزی حاصل می گشت. یعنی رژیم ناگزیر می شد زور بمتابه روش حکومت کردن را رها کند و به استقلال و آزادی انسان را بپذیرد و به حاکمیت مردم تن دهد. اگر نتیجه جز این شد، دلیلی جز هدف شدن قدرت و ترک روشی که توضیح داده شد، نداشت. ● اما آیا به خشونت را روش کردن و به رها کردن روش مورد توافق، اعتراض نمی شد؟ چرا و روز مره. در این باره و در باره نقض سه اصل، چند جمله از نامه ۱۴ صفحه ای آقای رجوی به من - که، در آن، هر بار راست را با پوشش دروغ پوشانده است -، گویای انتقاد مستمر است:

«اما در باره اختلافاتمان، پس از تشکیل شورای ملی مقاومت، فکر می کنم به یاد دارید که هرگاه اختلافات به مناسبتی اوج می گرفت، در قبال سیل اتهاماتی که نثار مجاهدین می کردید...»

اما «سیل اتهامات» جز انتقادات از قول و فعل سران سازمان در نقض اصول و جانشین کردن روش مورد موافقت با خشونت عنان گسخته، چه می توانستند باشند؟ در حقیقت، نامه، خود محتوای «سیل اتهامات» را بازگو می کند.

و حاصل تجربه، همه سود برای ایران و مردم ایران شد: امروز، هیچ ناشناخته سیاسی برجانبست، نسل امروز انتخاب روشنی دارد و هرگاه انتخابش تا بجا شد، نمی تواند بگوید نمی شناختم. هرگاه بخواهد در استقلال و آزادی زندگی کند، زورپرستان را انتخاب نمی کند. به کوششی ارج می نهد که در شناساندن سه رأس مثلث زور پرست بکار رفته است و می رود.

* پاسخ به پرسش چهارم:

۴ - اما غیر از آقای تکمیل همایون، آقای حسن حبیبی نیز به اسرائیل دعوت شده و مدت دو هفته را در اسرائیل گذراند و در بازگشت، گزارش سفر نوشت و به اجتماعی نیز دعوت شد و سخنرانی نیز کرد. تنها کسی که در باره سفر خویش به اسرائیل سکوت کرده است، آقای حبیبی است. از جمله به این دلیل که پرسش کنندگان، نام او را نبرده اند. اما سفر بنی صدر با سفر این دو، تفاوت ماهوی داشت. توضیح این که:

۱/۴ - از سازمان دانشجویان وابسته به جبهه ملی ایران دعوت شد که نماینده ای به کنفرانس بین المللی سازمانهای دانشجویی که در اسرائیل تشکیل می شد، بفرستد. کمیته دانشگاه، بنی صدر را انتخاب کرد. از جمله دلایلی که سبب شد کمیته دعوت را بپذیرد، این بود که سازمان رسمیت می یافت و رژیم شاه کمتر می توانست دانشجویان را سرکوب کند. قرار بر یک اقامت ۲ هفته ای در اسرائیل شد.

۲/۴ - متنی را برای ارائه به کنفرانس تهیه کردم. متن مربوط می شد به رابطه سلطه گر - زیر سلطه و پیشنهادهایی را که برای تغییر این رابطه در بر داشت. در متن، از جمله، به تفصیل به نقش اسرائیل، بمثابه ارتش مستقر غرب سلطه گر در خاورمیانه پرداخته شده بود. روزی پیش از سفر، به مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی رفیق متن را که تکثیر شده بود بگیرم و برای پخش میان شرکت کنندگان بزم. متصدی تکثیر که هوادار جبهه ملی بود، اطلاع داد که صفحه مربوط به اسرائیل سانسور شده است. از سفر اعلان انصراف دادم. آقای دکتر صدیقی رئیس مؤسسه بود. تلفن کرد و دلیل انصراف را پرسید. دلیل را گفتم. نتیجه این شد که صفحه سانسور شده در جای خود قرار گرفت. سفر انجام شد.



کاربرد فسادهای بزرگ در فساد سیاسی که «انتخابات» است:

با معرفی ولایتی به عنوان سخنگوی جبهه متحد اصولگرایان، یکی از جبهه‌هایی که احتمال تشکیل آن داده می‌شد خود را به صحنه انتخابات وارد ساخت. جبهه متحد اصولگرایان به این امید تشکیل شد که شاید بتواند با بارگیری از جبهه‌های دیگر اصولگرا، مانند پایداری و ایستادگی و اصولگرایان سستی و... با تمام قوا در برابر جبهه‌های «انحراف و فتنه» و اصلاح طلبی مقاومت کند. اما مسائل مختلفی پیرامون جریان انتخابات پدید آمده اند و امید آنها را برای رسیدن به وحدت کاهش داده و این جبهه در پیروزی خود به شک افتاده است:

- «باند منحرفین» که به نازکی، بخاطر فسادهای مالی، مورد حمله قرار گرفته است، در تلاش برای ختی کردن حمله و بیرون رفتن از زیر فشارها است. از این رو، در یک اطلاع رسانی تهدید آمیز، گفته است: «اسامی ۳۱۴ نفر با هزاران سند فساد را افشا خواهد کرد.»

- جبهه‌های مختلف اصولگرایان، از قرار به این نتیجه رسیده اند که بخش اصلی انتخابات در اختیار انحرافیون است و باید به نوعی مانع از تقلب آنها در انتخابات شوند. یعنی گروه احمدی نژاد را از همان کار باز دارند که تا انتخابات قبلی، خود انجام می دادند و به خود صد آفرین نیز می گفتند. حال که نوبت تقلب به زبانان رسیده است و می‌دانند که متصدیان انتخابات از چه ترفندهایی استفاده می‌کنند، سخت ترسیده اند و بر آن شده اند که باید فکری به حال چگونگی برگزاری انتخابات کرد.
- آنها در تلاش هستند تا که مانع از آن شوند که تصدی انتخابات تنها با مجریان «باند انحراف» باشد. چرا که تصدی انتخابات با استانداران و فرمانداران و بخشداران وابسته به «باند انحراف» است.

- آنها، برای جلوگیری از تقلب سازماندهی شده، تصمیم به تشکیل کمیته صیانت از آراء گرفته اند. همان کمیته ای که در انتخابات ریاست جمهوری اصلاح طلبها تشکیل دادند و ایان به شدت به آن اعتراض می کردند و می گفتند: با تشکیل این کمیته، اعتبار برگزار کنندگان انتخابات که حکومت و شورای نگهبان میباشد از بین خواهد رفت و دیگر به هیچ انتخاباتی، اعتماد نخواهد شد.

- «جبهه انحراف» جهت کسب اکثریت کرسی های مجلس، برنامه گذاری کرده است. اطلاعات تحصیل شده از درون آن اصول گرایان، حاکی از آنست که اصولگرایانی که میان خود و «باند انحراف»، خط کشی کرده اند، به تکاپو افتاده تا مگر قبل از برگزاری انتخابات، کار «جبهه انحراف» را بسازند.

- گفتگوهای انجام شده میان چهره های اصولگرائی که از «منحرفین» تبری می جویند، یعنی گردانندگان جبهه های پایداری و ایستادگی، گویای این واقعیت است که کار هماهنگی آنها با اصلاح طلبان به نتیجه نرسیده است. این در حالی است که اگر «جبهه فتنه - اصلاح طلبان» در کنارشان قرار بگیرند، پیروزی بیشتری نصیب منحرفین خواهد شد. به همین دلیل جبهه متحد اصولگرایان فشار وارد می کند برای این که اصلاح طلبان، ولو با توسل به تهدید، وارد انتخابات شوند. به نازکی، به دنبال درخواست های باهر از اصلاح طلبان و اجابت نکردن آنها، او گفته است: باید سران فتنه به اشد مجازات محکوم شوند. این تهدید شدید گویای این واقعیت است که گفتگو با اصلاح طلبان به نتیجه نرسیده است.
- کلیه جبهه های اصولگرایان مخالف «جبهه منحرفین» می دانند که به هر نحو ممکن، باید مانع از پیروزی «منحرفین» شوند. حتی کار را به جایی رسانده اند که مباحث پشت پرده ها و پنهانی خود را به صورت علنی مطرح می سازند تا مگر «منحرفین» را از آینده برسانند. چنانچه حمید رضا کاتوزیان که قبلا از حامیان احمدی نژاد بود و حال از

ماهی از سر می گندد

او دور شده است، در یک افشاگری، گفته است: می توان با حذف پست ریاست جمهوری تنها یک نخست وزیر داشت - نقل به مضمون - این گفته نشان می دهد که جبهه های مختلف اصولگرایان به جز منحرفین به این نتیجه رسیده اند که اگر انتخابات را از دست بدهند ریاست جمهوری آینده را نیز از دست خواهند داد. به همین دلیل در این اندیشه هستند که اگر شکست بخورند سناریوی حاکمیت بدون ریاست جمهوری را از حالا کلید بزنند. اگر تا یکی دو ماه آینده مطمئن شوند که موفقیتی بدست نخواهند آورد، احتمالا طر حی به مجلس ارایه می دهند تا مگر مقام ریاست جمهوری را قبضی کنند و در ظاهر و باطن، زمام قوه مجریه و تمامی دولت در يد «رهبر» و نخست وزیر انتصابی قرار گیرد. روشن است که حذف رئیس جمهوری نیازمند تغییر قانون اساسی است. و می دانیم که در انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶ که در آن، ناطق نوری نامزد خامنه ای بود و از خاتمی شکست خورد، صحبت می شد که هر گاه ناطق نوری پیروز شود، دولت اسلامی با تصدی «رهبر» برقرار شود. اما این واقعیت است که از اول انقلاب تا امروز، میان «رهبر» و رئیس جمهوری تعارض وجود داشته است، به تهدید کاتوزیان، معنای دیگری می دهد: تعارض میان رئیس جمهوری و «رهبر»، تنها وقتی حل می شود که متصدی قوه مجریه به بلور کامل آلت فعل خامنه ای باشد.

«جبهه انحراف» مطمئن است که قبل از انتخابات، گردانندگان جبهه های دیگر اصولگرایان، هر ضربه کاری که بتوانند، بر این جبهه وارد خواهند کرد. بدین خاطر، در شرایط فعلی، کاملا دست به عصا راه می روند تا بهانه ای به دست آنها ندهند. کما اینکه، در روزهای اخیر، دیگر صحبتی به مشای و بقای به گوش نمی رسد. حتی شایع شده است که رئیس جمهور برای جلوگیری از فشار بیشتر بر باند خود، مشای و حمید بقایی را با خود به نیویورک برد اما باز نگراند. این دو از سر و صدا افتاده اند تا که مخالفان نتوانند، دست آوویزی بسازند و اگر توانستند از «خط قرمز» احمدی نژاد عبور کنند، مشای را نیز توقیف کنند. از یاد نبریم که احمدی نژاد را تهدید کرده بودند که بقایی را ظرف یک هفته دستگیر می کنند.

- در روزها و هفته های آینده، باید منتظر شدت برخورد جبهه ها با یکدیگر باشیم. چرا که این روزها سناریوهای مختلف شاگردان مدرسه حقانی و اعضای باند جنایت برای از دست ندادن قدرت نمایان، در دست اجرا هستند:

- مصطفی پور محمدی وزیر کشور در حکومت اول احمدی نژاد که بر کنار شد و معاون اسبق خارجی و اوآک و از مسئولان ردیف اول قتل های مبارزان در خارج از کشور که اینک رئیس سازمان بازرسی کل کشور است، به عنوان مهره، از سوی سید علی خامنه ای، برای جلوگیری از پیشروی «جبهه انحراف» به بازی گرفته شده است. وظیفه او اینست که بنا بر موقع، برای «جبهه انحراف» مواعی را ایجاد نماید.

- محسنی اژه ای قاضی برجسته و از جنایتکاران معروف که از پست وزارت اطلاعات توسط باند انحراف بر کنار شده بود در کسوت ریاست دادستانی کل کشور در حال برنامه ریزی زدن ضربه ای کاری به رئیس دولت سابق خود می باشد.

- از سوی دیگر، قوه قضائیه بنا بدستور خامنه ای در حال وارد آوردن فشار بیشتر به «جبهه انحراف» و احمدی نژاد است. افشای اختلاس ۳۸۰۰ میلیارد تومانی تنها به این علت انجام گرفته است که افکار عمومی بر ضد «انحرافیون» بسیج شوند. البته به نتیجه نرسید چون مردم می گویند ای بابا اینها همه شان همین کاره هستند. این افشاگری ها سیاسی است و اگر قضیه سیاسی نبود کاری به او نداشتند همانگونه که تا به حال نداشتند. در همان حال، مردم بر ضد مجموع رژیم، بخصوص خامنه ای و ولایت فقیه است که بسیج شده اند. چرا که می بینند رانت خواری و انواع فسادها فرآورده

جبهه های دیگر نیز با یکدیگر رویارویند:

* سران نظام توافق کرده اند که احمدی نژاد تا پایان دوره ریاست جمهوری در مقام خود بماند ولی:

شجونی، عضو جامعه روحانیت مبارز، در ۵ مهر ۹۰، گفته است: حمایت از محمود احمدی نژاد در ایران به طور قابل ملاحظه ای کاهش یافته است. با این حال، توافق سران نظام این است که احمدی نژاد

همچنان تا پایان دوره ۴ ساله ریاست جمهوری خود در این منصب باقی بماند. دلیل اصلی رویگردانی عده زیادی از هواداران احمدی نژاد از وی در خود او نیست بلکه در یک جریان انحرافی است که دور او حلقه زده اند. این افراد «جوجه تیغی» هستند.

او نام اسفندیار رحیم مشای، رئیس دفتر احمدی نژاد را در صدر این جریان انحرافی برد و او را «ملیجک» احمدی نژاد خواند و افزود: ما نمی دانیم احمدی نژاد چرا این ملیجک را دور و یو خود نگهداشته، این مساله قلب ما را به درد آورده است. احمدی نژاد باید توضیح دهد که چرا از پذیرش دستور ولی فقیه در باره ابقای وزیر اطلاعات در سمتش سر باز زده و ۱۱ روز به نشانه اعتراض در سر کار خود حاضر نشده است. وی باید دلیل این غیبت خود را توضیح می داد در حالی که او هنوز این کار را نکرده است.

* تشکیل جبهه اصول گرایان مستقل و تشدید تنازع بر سر قدرت:

◀ در ۵ مهر ۹۰، به گزارش رجانوز، در ۴ مهر، تعدادی از نمایندگان مجلس مافیاهای، در محل مجلس، در میدان پارس، به دعوت علی لاریجانی جمع شده اند تا تشکیل ناوشته جدیدی با محوریت وی و محمدرضا باهنر به نام «اصولگرایان مستقل» را تاسیس کنند. سایتها گفته اند ۱۵۰ نماینده شرکت داشته اند اما تصاویر نشان می دهند که ۷۰ تن بیشتر نبوده اند. رجاء نیوز تشکیل این جبهه را اخلاص در روند اتحاد اصول گرایان دانسته است.

◀ در ۵ مهر، حسین فدایی، دبیر کل جمعیت ایشار گران، در بحث در باره تجربیات انتخابات گذشته و ادعای رجانوز که همکاری با بخشی از اصولگرایان تکرار اشتباهات گذشته است، مروری بر انتخابات گذشته می کند، و یاد آوری می کند که یکی از عوامل تفرقه اصولگرایان و گاه شکست های آنان به دلیل رفتار جریان رایحه خوش خدمت بوده است که امروز با عنوان جبهه پایداری فعالیت می کند.

◀ در ۱۰ مهر ۹۰، به گزارش ایلنا، سید رضا تقوی عضو کمیته ۷ نفری اصول گرایان گفته است: جبهه پایداری به ما گفتند برای کاری فراتر از انتخابات به عرصه آمده ایم. این جبهه گفته است که برای انتخابات لیست نمی دهد اما در حال حاضر روند کار غیر از این است و کاری که در استانها پیش می رود و تشکل هایی که شکل می گیرد نشان دهنده چیز دیگری است. ما پیش بینی می کنیم که جبهه پایداری در انتخابات لیست جداگانه ای می دهد.

و نیز تقوی گفته است: اعضای جبهه پایداری طی دو نامه مطالبی را برای ما (جبهه متحد اصول گرایان) بیان کردند. در این نامه اشاره شده بود که ما همان اصولگرایانی هستیم که احمدی نژاد را به رئیس جمهوری رساندیم بنا بر این ما تعدادمان بیشتر است. پس باید در بخش ۸ نفره ۳ نفر و در بخش ۷ نفره نیز یک نماینده داشته باشیم و اگر این مسئله اتفاق می افتاد تصمیمی که ما برای گروه گرفته بودیم به هم می خورد. یکی دیگر از اشکالاتی که جبهه پایداری به ما دارد این است که لاریجانی و قالیباف در حوادث یس از انتخابات سکوت کرده اند و عملکرد مطلوبی نداشتند، نباید در این تشکل نماینده فردی داشته باشند. جبهه پایداری خواستار عدم حضور باهنر در کمیته ۸+۷ نیز شده است. ما به آن ها گفتیم که این مرز بندی هایی که در تفکر شما وجود دارد در اینجا وجود

ندارد. ما خواست آن ها را قبول نکردیم و آن ها از آیت الله مهدوی کنی درخواست وقت کردند. ملاقاتشان ساعت و نیم طول کشید، مطالب خوبی بیان شد و پاسخ های خوبی نیز داده شد.

برای جلسه بعد و برای حفظ وحدت خودمان آن ها را دعوت کردیم و به آن ها گفتیم که برای حفظ وحدت دعوت را بپذیرید، مغرور نشوید و به این فکر نکنید که اگر لیست جدا بدهید به پیروزی می رسید ما و قبی پیروزی که یکی باشیم اما بیگم دادند که ما به همان شروط اعلام شده یابندیم.

◀ در ۱۰ مهر ۹۰، به گزارش ایلنا، محمد رضا باهنر، معاون رئیس مجلس مافیاهای، گفته است: هشدار داده شده بود که یک جبهه انحرافی از درون اصولگرایان در حال شکل گیری است که خطرش کمتر از خط فتنه نیست. بیجیدگی این مسئله در این است که این افراد خود را اصولگرا تر از دیگران می دانند.

● وی با اشاره به اولین ویژگی انتخابات آینده گفت: فتنه گران دست از فتنه برداشته اند و در کسوت های متنوع و گوناگون می خواهند انتخابات را بی اثر کنند یا خود را در نتیجه انتخابات آینده موثر جلوه بدهند. البته فتنه گران و اصلاح طلبان حرف های متفاوتی می زنند. برخی می گویند ما شرکت می کنیم و عده ای هم به دنبال پیدا کردن مهره های سفیدی هستند که آن ها را به جلو بفرستند و اگر توفیقی داشتند بعد از نتیجه انتخابات دست خود را رو کنند و فراکسیون مورد نظر خود را در مجلس شکل بدهند.

انقلاب اسلامی: در این صورت، اصول گراها و اصلاح طلبیهای درون رژیم در برابر هم صف آرایی می کنند اما در واقع، ایران گیتی ها، همانها که سازش پنهانی و ایران پر باد به سر گروهانهای امریکایی (اکتبر سورپرایز) را با ریگان و بوش، نامزدهای ریاست جمهوری و معاونت ریاست جمهوری در انتخابات ۱۹۸۰، بعمل آوردند، بر ایران حکومت می کنند. البته جای تعجب نیست این امر که تنها آنهاست به آن خیانت بزرگ می یردازند که بر راه استقلال و آزادی هستند و مصممند تجربه انقلاب ایران را به نتیجه برسانند. در امریکا، روبرت یاری، تحقیق در باره آن معامله شوم را رها نکرده و اینک موفق شده است به یافتن سندهای جدید:

بعد از ۳۱ سال که از «اکتبر سورپرایز» می گذرد، اسنادی که بنازگی آزاد شده اند راز بوش و کیسی را از پرده بیرون می آورند:

انقلاب اسلامی: سرانجام روبرت پاری موفق شد اجازه رجوع به بایگانی اسناد کاخ سفید در دوران بوش را بدست آورد و با مراجعه به این اسناد، دو سند بس گویا بدست آورد. یکی از آنها گویای سفر کیسی به مادرید است. همان سفری که با «گم کردن» اسناد، انکار شد و کمیته تحقیق کنگره نیز، مدارک موجود را نیز نادیده گرفت و پذیرفت که کیسی به مادرید سفر نکرده بود. اینک که معلوم می شود او به



ماهی از سر می گندد

مدارید سفر کرده است، بر عهده کروی است به گفتن حقیقت زبان بکشاید. چرا که در این سفر، کیسی در باره معامله بر سر گروگانها، گفتگو کرده بود. سند دوم، هنوز شکفت انگیز تر است. گزارش روبرت پاری (به تاریخ ۲۷ سپتامبر ۲۰۱۱) از یافتن این دو سند را از قلم خود او بخوانیم:

● مهر یک سَر ۳۰ ساله، سرانجام برداشته شد: شخصی که جرج بوش (نامزد معاونت ریاست جمهوری در انتخابات ۱۹۰۸ و معاون رئیس جمهوری آمریکا بمدت ۸ سال و رئیس جمهوری آمریکا از ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۲) می گفت بعد از ظهر ۱۹ اکتبر ۱۹۸۰ را در خانه او بوده است، سرانجام، شناخته شد. جرج بوش می گفت در آن روز نه در پاریس در حال معامله با ایرانیها بر سر گروگانها که در خانه این شخص بوده است. اما شناخته شدن این شخص، پرسش های جدیدی را بر می انگیزد:

● بعد از ۲۰ سال که در خواست بازجویان گوناگون را بوش رد کرده و حاضر نشده بود هویت او را بر زبان آورد، با آنکه شهادی بود که شهادتش بسود او بود، سرانجام، حکومت آمریکا، در اجابت درخواست من، سندهای سری موجود در بایگانی ملی را در اختیار نهاد و به یمن آنها به هویت آن شخص پی بردم:

شخصی که تحقیق می باید معلوم می کرد آبا، در آن روز، بوش در خانه او بوده یا نبوده است، ریچارد. ا. مور Moore است. یک دوست خانوادگی بوش و بخاطر افتتاحیات و ترقیت، شخصی بس شناخته شده ای بود. در آن ماجرا، او مشاور ویژه نیکسون (رئیس جمهوری آمریکا که بر اثر افشا شدن افتتاحیات و ترقیت، مجبور به استعفاء شد) بود. در ۱۹۷۳، مور، دستیار نیکسون در دفاع از اعتبار کاخ سفید و جون دین، هنگام افشا شدنش بود.

● در ۱۹۸۰، مور که از بند اتهام به شرکت در افتتاحیات و ترقیت گریخته بود، در یک مایلی خانه بوش زندگی می کرد. بنا بر دفتر سرویس سری که من در مدارک مشاور بوش، بایدن گری، یافتیم، سرویس مخفی مأمور محافظت از بوش، در ساعت ۱:۳۵ دقیقه بعد از ظهر ۱۹ اکتبر ۱۹۸۰، خانه بوش را ترک گفته و ساعت ۱:۴۰ دقیقه به خانه مور رسیده است. با بررسی دفتر ثبت دولتی وقایع، من کشف کردم که ریچارد مور در ۱۹۸۰ صاحب این خانه، نزدیک خانه بوش شده است.

● اگر جرج بوش در آن روز، با همسر خود، باربارا و یا بدون همسر خود، به خانه او رفته بود، چرا می باید این شاهد را مخفی کند؟ شهادت او بر این که بوش آن روز را در خانه او گذرانده است، او را از اتهام سفر به پاریس، برای معامله بر سر گروگانها، مبرا می کرد. سود او در این بود که از او نام ببرد و او شهادت بدهد بوش در خانه او بوده است. پس چرا او حاضر نبود نام او را ببرد؟

● در اوائل دهه ۱۹۹۰، مور سفیر بوش در ایرلند بود. داشتن این مقام نیز می باید بر آتش می داشت که به یاری رئیس و دوست خود بر خیزد. با وجود این، وقتی بازجویان کمیته تحقیق کنگره کوشیدند معین کنند که آیا بوش، در ۱۹ اکتبر، به پاریس رفته یا نرفته است و در پی مدارکی کاخ سفید، پس از پاک کردن اسم و نشانی مور، دفتر ثبت سرویس مخفی را در اختیار آنها گذاشتند. چرا؟

● مور در ۲۷ ژانویه ۱۹۹۵ مرد. اگر قصد جرج بوش از ندادن نام مور این بود که مطمئن شود کسی نمی تواند صحت این قول را که در بعد از ظهر ۱۹ اکتبر در خانه او بوده است، متحقق کند، به هدف خود رسیده است.

● با آنکه بسیاری از ما که بمدت دو دهه در باره این راز تحقیق می کردیم، اعتبار بسیار برای آنچه در دفتر سرویس سری، گویای حضور بوش در واشنگتن، ثبت شده است،

قائل می شدیم، اما این پرسش بی پاسخ می ماند: آیا جرج بوش، رئیس پیشین سیا، نمی توانسته است از سرویس سری دوست بخواهد که سفر او را به پاریس، پوشش دهند؟ سوئز عمیق تر می شد وقتی مشاهده می کردیم حکومت بوش تن به نام بردن از کسی - که اینک سند می گوید ریچارد مور بوده است - نمی دهد که بوش مدعی است بعد از ظهر ۱۹ اکتبر ۱۹۸۰، در خانه او بوده است.

سری که بوش حاضر به افشای آن نمی شد، چگونه توجیه می شد؟

● در ۱۹۹۲-۱۹۹۱، حکومت پرزیدنت جرج بوش همچنان اصرار می ورزید نام ریچارد مور و خانه او را مخفی نگاه دارد. کنگره اجازه تحقیق در باره اکتبر سورپرایز را داد و کمیته تحقیق تشکیل شد اما بوش همچنان از افشای نام مور و خانه او امتناع می کرد. موضوع تحقیق کنگره این بود که آیا جمهوریخواهان در ۱۹۸۰، در فضای کارتر رئیس جمهوری آمریکا و به زبان او، معامله با ایرانیها برای به تأخیر انداختن آزادی ۵۲ گروگان آمریکا تا انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، در نوامبر ۱۹۸۰، انجام داده اند یا خیر؟

ناتوانی کارتر از آزاد کردن گروگانها او را ضعیف و بی عرضه جلوه داد. در عوض، آزاد نندن گروگانها، زمینه را برای پیروزی ریگان در انتخابات ریاست جمهوری، مساعد کرد و پیروزی او جهت تحول ملت آمریکا را سخت تغییر داد. ایرانیها گروگانها را بلافاصله بعد از پایان مراسم ادای سوگند، از سوی ریگان، در ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱، رها کردند تا که ریگان، چهره یک مرد جهانی نیرومند را بچوید.

● با آنکه در باره معامله پنهانی جمهوریخواه ها با ایران، شایعه ها منتشر بودند، اما راز اکتبر سورپرایز تا ۱۹۸۶-۱۹۸۵ که افتتاح ایران گیت (فروش سری اسلحه به ایران با تسویب ریگان رئیس جمهوری وقت آمریکا) از پرده بیرون افتاد، توجه ها را به خود جلب نکرد. ناگهان، این امر که ریگان و معاون او بوش، در باره معاملات پنهانی با ایران، واقعیت بنمود. اکتبر سورپرایز، یعنی تماسهای محرمانه ستاد انتخاباتی ریگان با ایران، پیش از انتخابات ریاست جمهوری، موضوع پرسش شد. شمار شهادت دهندگان - هم کسی که در دولت ایران مقام داشت، هم مقامات آمریکائی و اسرائیلی و فرانسوی - بر انجام تماسها و معامله پنهانی بر سر گروگانها، زیاد شدند.

● بلاوجود این، وقتی، در ۱۹۹۲-۱۹۹۱ اکتبر کنگره سرانجام با انجام تحقیق در باره جمهوریخواهان عزم را جزم کردند تگزارند تحقیق کنندگان در باره نقش بوش در اکتبر سورپرایز تحقیق کنند. آن زمان، اما نامزد شده بود تا مگر برای بار دوم، به ریاست جمهوری انتخاب شود. رقیب او از حزب دموکرات، بیل کلینتون بود.

● بجای آنکه با تحقیقی موافقت کنند که هدفش کشف حقیقت باشد، جمهوریخواه ها و وسائل ارتباط جمعی در خدمت آنها دست به حمله زدند و اکتبر سورپرایز را بی اساس و مصداق «تئوری توطئه» خواندند.

● آن زمان، جمهوریخواه ها برای بروز ندادن نام کسی که بوش به خانه او رفته بود، توجیه ها ساختند:

● دلیل این که بوش حاضر نیست نام شخص و نشانی او را بگوید اینست که با او قرار دیدار رومانتیکی داشت و اصرار دموکراتها بر آشکار هویت کسی که بوش به

دیدار او رفته بود، می خواستند نشان دهند که اگر به کلینتون، زن بارگی نسبت می دهند، بوش نیز زن باره است. این توجیه بی اثر شد زیرا من گزارشهای سرویس سری را بدست آوردم و گزارشها حاکی بودند که باربارا و بوش با هم بوده اند. پس علت بروز ندادن نام کسی که بوش به خانه او رفته بود، نمی توانست بیم از آشکار شدن روابط عاشقانه او با زنی باشد.

● بعد توجیه دیگری ساختند: دوست تعیین هویت نشده خانواده بوش کسی است که هیچ میل ندارد، در برخورد های سیاسی، پایش را به میان آورند. و امروز، معلوم می شود که این توجیه نیز دروغ بوده است چرا که مور چهره سیاسی بس شناخته شده ای بود. او و بوش، هر دو در دوران ریاست جمهوری نیکسون همکاری کرده اند و مور سفیر آمریکا در ایرلند، بهنگام ریاست جمهوری بوش بوده است.

● در سال ۱۹۹۲، که تیم بوش هویت شاهد، کسی را سخت می پوشاند که بوش مدعی بود بعد از ظهر ۱۹ اکتبر را در خانه او گذرانده است، در دو کنفرانس، در پاسخ پرسش از اکتبر سورپرایز، بوش با عصبانیت گفت: کنگره او را از اتهام سفر به پاریس و شرکت در جلسه ای برای معامله بر سر گروگانها، مبرا کرده است.

● لی هامبلتون رئیس کمیته تحقیق مجلس نمایندگان، زیر فشارها با نظر شکفت انگیزی موافقت کرد که کم شماری از تحقیق کنندگان ارائه کردند. بنا بر آن، بوش شخصی را که مدعی بود بعد از ظهر ۱۹ اکتبر ۱۹۸۰ را در خانه او بوده است، بر آنها معلوم می کند بشرط آنکه هیچگاه اسمی از او به میان نیاید و از او، در این باره، از او و هیچ کس دیگر از اهل خانه او، پرسش نشود. بدین سان، بدون این که در باره صحت ادعای بوش تحقیق شود، کمیته تحقیق نظر داد که بوش در آن تاریخ به پاریس نرفته است. این هفته، بعد از دسترسی به بایگانی اسناد ملی و پی بردن بر این امر که آن شخص ریچارد مور و خانه ای که بوش مدعی است در آنجا بوده، خانه او بوده است، من از هامبلتون، در باره این توافق شکفت انگیز پرسیدم. او از زبان سختگوی خود پاسخ داد: «او نمی تواند هیچگونه پاسخی بدهد» زیرا او دیگر نوشته ها و اسناد رسمی خود را در اختیار ندارد.

*سکوت ریچارد مور:

● بدینسان، دیدار ۱۹ اکتبر ۱۹۸۰، پای مور یا همسر او و یا هر دو را به میان می آورد. زیرا او شاهد مدعای بوش بود. همسر او، جان اسویت مور، در ۱۹۸۵، چشم از جهان پوشیده بود. بنا بر این، تنها مور بود که در ۱۹۹۲، هویتش را مخفی می کردند. وقتی با یکی از پسران مور، ریچارد ای. مور جی ار، تماس گرفتم، او فکر نمی کند هیچیک از ۵ فرزند او، در آن خانه زندگی می کرده اند. و نیز گمان نمی کنم عکسی از دیدار بوش و همسر او بهنگام دیدار از پدر من، گرفته شده باشد. بوش ها همسایه بودند و اغلب به این خانه می آمدند.

● اما پرسش بر جا می ماند: اگر ریچارد مور تصدیق می کرد که بوش در بعد از ظهر ۱۹ اکتبر ۱۹۸۰، در واشنگتن و خانه او بوده و به مأموریت سری به پاریس نرفته بوده است، چرا از او پرسش بعمل نیامده است؟ چرا بوش و حکومت او در پنهان کردن هویت او و جلوگیری از تحقیق از او، چنان مصر بوده اند؟

● مور یک بدهی به بوش داشت و آن مبرا کردن او از شرکت داشتن در ماجرای جاسوسی در مقر حزب دموکرات بود که روزنامه نگار واشنگتن پست از آن پرده

برداشت و افتتاحیات و ترقیت نام گرفت. در سال ۱۹۸۹ نیز او را سفیر آمریکا در ایرلند کرد. بنا بر این او شاهد دوست بود و اگر ممکن بود، با خوشحالی، بسود بوش شهادت می داد و به سفر محرمانه اش به پاریس، پوشش می داد.

● بنا بر این، سکوت مور در ۱۹۹۲، بر غلظت سر می افزود. تا سال ۱۹۹۲، بود در دوبلین کار می کرد. در همان ماه رفت که در واشنگتن بحث بر سر شهادی که بوش حاضر نبود نامش را ببرد، داغ بود. شستن دست او از جرمی که در واترگیت روی داد، آنها هم با وجود این که بسیاری دیگر از شرکت کنندگان در آن جرم به زندان رفتند، کاری بود که بوش برای او انجام داده بود. بنا بر این، هر گاه، در واقع، بوش به پاریس رفته بود، احتمال داشت که او، در مقام حمایت از بوش، رئیس جمهوری آمریکا و دوست خود، به کمیته تحقیق کنگره، دروغ بگوید. پس چرا بوش می باید نام او را پنهان کند و به این شرط حاضر بشود اسم او را ببرد که هیچگاه از او و هیچیک از اهل خانه او، پرسشی نشود؟

● مدرک دیگری از اسناد بایگانی ملی که به آن دسترسی پیدا کردم، سوئز ها در باره گذران بوش در روز ۱۹ اکتبر ۱۹۸۰ را بیشتر می کند: یک دست نوشته بدون تاریخ که من در میان نوشته های یکی از دستیاران Gray مشاور کاخ سفید، به نام رونالد فون لمبک Ronald Von Lembke یافتیم، حاکی از اینست که گزارشهای سرویس مخفی در باره ۱۹ اکتبر، نادرست هستند.

● به عوض تاریخ، در یادداشت قید شده است: * گزارش در باره خانه نیست. * ۰۰۰ (نصف شب) - ۰۸۰۰ - مفقود. * ۱۶۰۰ - ۰۸۰۰ - اوکی okay. ۲۴۰۰ - ۱۶۰۰ - مفقود. ستاره برای آن بکار رفته اند تا که بر مواد مفقود تأکید شود.

● یادداشت با دست نوشته شده است. در کنار جوع به زمان، نام پوتر استوارت Potter Stewart قید شده است. آن هنگام، او عضو دادگاه عالی و دوست دیگر بوش بود. رجوع داده شده حاکی از اینست که دفتر مشاور بوش در پی آن بوده است که چگونه برای حضور بوش در واشنگتن، در ۱۹ اکتبر ۱۹۸۰، دلیل بسازد.

● در همان یادداشتها، علامتی در کنار نام Buck Tanis گذاشته شده است حاکی از این که نویسنده یادداشتها با لئونارد «باک» تانیس Leonard "Buck" Tanis،

سرپرست سرویس مخفی تماس گرفته است. این شخص، یکی از نزدیکان بوش بوده و از جزئیات کار سرویس مخفی مأمور حسرت از بوش، در اکتبر ۱۹۸۰، آگاه بوده است.

● نیز، تنیس تنها مأمور سرویس مخفی بوده است که از جزئیات کارهای بوش در ۱۹ اکتبر آگاه بوده است. با این حال، او مدعی شد که صبح آن روز را بوش در Chevy Chase Country Club گذرانده است. در ۱۹۹۰، وقتی گزارشهای سرویس مخفی، در بند ستر خارج شدند، معلوم شد که بنا بر گزارش ۱۹ اکتبر، بوش صبح آن روز، به این باشگاه رفته است. و این گزارش دلیل شد بر این که بوش به پاریس نرفته است.

● با تکیه بر قول منابع حزب جمهوریخواه، روزنامه تگاران دوست بوش گزارش کردند که آن روز صبح، بوش در این باشگاه، تنیس بازی می کرده است. اما این دلیل باطل شد زیرا معلوم گشت که صبح آن روز باران می باریده و بازی تنیس در باشگاه انجام نگرفته است.

● بعد، تنیس داستان دیگری ساخت: جرج بوش و همسر او، باربارا بوش، آن روز، در

باشگاه، نهار را با خانم و آقای پوتر استوارت، صرف کرده اند. اما استوارت در ۱۹۹۲ مرد و جمهوریخواه ها گفتند همسر او بیمار و بسیار رنجور است و نمی توان در این باره از او پرسش کرد. بدینسان، این ادعا در باره حضور بوش در باشگاه، نیز قابل رسیدگی نشد. نیاز نیز نشد که تنیس داستانی دیگر بسازد.

● باوجود این، من گزارشهایی را خواندم حاکی از این که اطلاع در باره بیماری تن و روان خانم استوارت، سخت اغراق آمیز بوده است. او با یک افسر بازنشسته سیا همدم شده بود که من می شناختم. وقتی من به او تلفن کردم هوشش کاملاً بر جا بود و به من گفت: او و همسرش هیچگاه با بوش و همسرش در آن باشگاه نهار نخورده ایم. با استفاده از قانونی که به شهروندان حق اطلاع یافتن می دهد، من گزارشهای سرویس مخفی را در باره گذران باربارا بوش در ۱۹ اکتبر را بدست آوردم. بنا بر آنها، باربارا، صبح آن روز به بازی به C&O jogging رفته و به باشگاه مذکور نرفته است. وقتی من این اطلاع را در اختیار تحقیق کنندگان کمیته تحقیق کنگره قرار دادم، آنها بار دیگر از تنیس بازجویی کردند. او داستان خود در باره نهار خوردن بوش ها با استوارت ها در باشگاه را پس گرفت. او به دیگر مأموران سرویس مخفی پیوست و گفت: اطلاعی از این که بوش روز ۱۹ اکتبر را کجا و چگونه گذرانده است، ندارد.

● سند دست نوشته ای که اینک در اختیار است، حداقل، گویای این واقعیت است که یکی از اعضای دفتر مشاور بوش، با تنیس، در باره ادعای او (نهار خوردن بوش ها با استوارت ها در باشگاه) گفتگو کرده است. پرسشهای این عضو مربوط می شده است در باره شهادت نادرست تنیس در باره نهار خوردن بوش ها، در آن روز، در باشگاه.

*کارهای کنجکاوی برانگیز بوش:

● در ۱۹۹۲ که تحقیق در باره اکتبر سورپرایز در حال انجام بود، چون قول تنیس در باره نهار بوش تا با استوارت ها در باشگاه بی اعتبار شد، توجه تحقیق گران به بعد از ظهر ۱۹ اکتبر ۱۹۸۰ جانی که بوش در آن بوده است، جلب شد. این بار نیز ادعای بوش عجیب و غریب بود. بخصوص قول او در باره «شاهد بر مدعای» خود. امروز می دانیم که او ریچارد مور سفیر آمریکا در ایرلند بوده است. بوش اسم او را از کمیته تحقیق کنگره پنهان کرده بود.

● همه این رفتار کنجکاوی اسپسر اولیویه، رئیس مشاوران کمیسیون امور خارجی مجلس نمایندگان، را برانگیخته بود. او در گزارشی ۶ صفحه ای خواستار نگاهی از نزدیک به کارهای بوش در آن روز شده و خواسته بود از او سؤال شود چرا سرویس مخفی اسم کسی را پنهان می کند که بوش می گوید آن بعد از ظهر را در خانه او بوده است؟ چرا سرویس مخفی از همکاری در امری که حاصل آن تیره شدن بوش از آنهاست، خودداری می کند؟ آیا کاخ سفید در این خودداری کردن، دخالتی دارد؟ آیا به دستور کاخ سفید خودداری می کند؟ اولیویه رفتار عصبی بوش در دو کنفرانس مطبوعاتی را، هر بار که در باره اکتبر سورپرایز از او سؤال شد، یادآور شد. اولیویه نوشت: با اطمینان می توان گفت که واکنش اخیر او در باره تحقیق پیرامون اکتبر سورپرایز و کارها که او در ۱۹ اکتبر ۱۹۸۰ کرده است، دست کم مبهم است و صمیمانه نیست. چرا که حکومت بوش از در اختیار گذاشتن مدارک خودداری کرده است و از معرفی شهودی سرراز زده است که شهادتش سبب تیره او می شود.

● مدارک کاخ سفید که بنازگی آزاد شده اند، روشن می کنند که سوئز های اولیویه، پایه ای محکم داشته است. زیرا بهنگام ریاست بوش، دستگاه اداری کاخ سفید در جلوگیری از دادن نام کسی دخالت داشته است که بوش مدعی بود



ماهی از سر می‌گندد

میهمان او بوده است. بخاطر هوشیاری اولیویه و گزارش ۶ صفحه ای او، جلوگیری از نقش پیدا کردن او در تحقیق، هدف اول جمهوریخواه ها شد. در وسط راه تحقیق، وقتی یکی از اعضای دموکرات عضو کمیته خواست اولیویه بازجو و تحقیق گر کمیته بگردد، جمهوریخواه ها تهدید کردند که اگر او بازجو و محقق کمیته بگردد، تا معاف کردنش از این کار، کمیته را تحریم خواهند کرد. هامیلتون، رئیس کمیته، نقش طرفداری از دو طرف را بازی می‌کرد، به جمهوریخواه ها امکان بایکوت کردن اولیویه را داد. او مانع از این شد تحقیق گران دموکرات کم شما که آماده بودند با دانائی و هوشمندی و شجاعت، تحقیق در باره اکتبر سورپرایز را بر عهده بگیرند.

* مورد مسافرت:

● در تمامی مقاومت جمهوریخواه ها در برابر تحقیق پیرامون اکتبر سورپرایز، می باید از منظر وجود اسناد مهم گویای سفر بوش به پاریس و معامله اداره کنندگان تبلیغات ریاست جمهوری ریگان با ایرانیها بر سر گروگانها، نگرینسته می‌شود. برخی از سوغتن ها هم در روز ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱ که گروگانها آزاد شدند، بوجود آمدند. اماره ها و دعاوی دیگر، بهنگام از پرده بیرون افتادن افشاح ایران گیت و تحقیق ها در باره آن، در اواخر دهه ۱۹۸۰، عرض وجود کردند. نتیجه این شد که فرستنده تلویزیونی PBS مرا استخدام کرد برای تحقیق در باره اکتبر سورپرایز، بمناب معامله ای که فروش اسلحه سری و پدید آمدن افشاح ایران گیت، می توانست دنباله آن باشد.

تحقیق من همزمان شد با انتشار کتاب گاری سبک در باره اکتبر سورپرایز، در آوریل ۱۹۹۱ مقاله نیویورک تایمز در باره کتاب او. کتاب او اعتبار جدیدی به دعوی وقوع معامله پنهانی در اکتبر ۱۹۸۰، بر سر گروگانها، بخشید. همزمان که جر و بحث بر سر اکتبر سورپرایز جریان داشت - جمهوری خواه ها و متحدان بوش در وسائل ارتباط جمعی دست به حمله متقابل زده بودند - دایره مستند ساز فرستنده از من خواست به تحقیق خود ادامه دهم و تحقیق به کشف دیگری در باره سفر بوش به پاریس انجامید. چرا که در آوریل ۱۹۹۱، داوید هندرسن، کارمند پیشین وزارت خارجه امریکا به یاد آورد که در ۱۸ اکتبر ۱۹۸۰، او با روزنامه نگاری دیدار داشته و روزنامه نگار به او گفته است: بوش آن شب به پاریس می رفت تا با ایران بر سر گروگانهای امریکائی، دیدار کند.

هندرسن نام روزنامه نگار را به یاد نمی آورد. اما به یاد می آورد که او اطلاع را به ستانور آلن کرانسون، داده است. دفتر او به نامه را در اختیار من گذاشت. با دستیابی به اطلاعاتی دیگر، معلوم کردم که آن روزنامه نگار، جون مک لین، روزنامه نگار شیکاگو تی بیون و فرزند نورمن مک لین نویسنده کتاب *A River Runs Through It* بوده است. اما جون مک لین، به گنگو با من، آسان تن نداد. سرانجام بدیفرت سخن بگوید و تصدیق کند که آنچه هندرسن در نامه به ستانور نوشته است، اطلاعاتی بوده که او به هندرسن داده بود. مک لین گفت: یک منبع معتبر حزب جمهوری خواه، خواه او اسط اکتبر، به من گفت: بوش سفر محرمانه ای به پاریس می کند برای دیدار با ایرانیها و موضوع دیدار گروگانهای امریکائی هستند. بعد از شنیدن این خبر از زبان منبع آن، مک لین، بهنگام دیدار با هندرسن، در خانه او در واشنگتن، برای گنگو در موضوع دیدار، خبر را به او می دهم.

اما مک لین هیچگاه در باره سفر بوش به پاریس، خبری انتشار نداده است. او به من گفت علت آن این بود که خبر را به یک سخنگوی ستاد تبلیغاتی ریگان گفته و او رسماً آن را تکذیب کرده است. سالها گذشتند و خبر سفر بوش به پاریس، از حافظه مک لین و هندرسن، محو شد. تا آنکه در ۱۹۹۱، ماجرای اکتبر سورپرایز، رو شد. اهمیت گنگوهای مک لین و هندرسن از این جهت بود که زمانی انجام گرفته بود که ادعا و ضد ادعاها در باره وقوع اکتبر سورپرایز، عنوان نشده بودند. کسی نمی توانست مک لین را متهم کند که

سفر بوش به پاریس را بخاطر انگیزه های بعدی، متهم کند. زیرا او این اطلاع را در ۱۹۸۰ منتشر نکرد و بعد از آن نیز، داوطلبان از آن سخن پیمان نیاورد. او تنها و بدون شرح و بسط، آن را تصدیق کرد.

* دستگاه جاسوسی و ضد جاسوسی فرانسه چه گفته است؟:

● در باره معامله جمهوریخواه ها با ایران در پاریس، دلیل محکم دیگری رخ نمود: داوید آندلمن که شرح زندگی کنت الکساندر دومارائو، رئیس وقت سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی فرانسه در آن تاریخ بود، از زبان خود او، می نوشت، نزد تحقیق گران کمیته تحقیق کنگره شهادت داد که دومارائو به او گفت که او به ستاد انتخاباتی ریگان و بوش، در ترتیب دادن ملاقاتی با ایرانیها، برای معامله بر سر گروگانها، در پاریس و در ماه اکتبر ۱۹۸۰، کمک کرده است.

آندلمن گفت: دومارائو اصرار کرد موضوع دیدار مخفی از شرح حال او حذف شود زیرا به شهرت دوستاش، جرج بوش و ویلیام کیسی لطمه وارد می کند. ● این مدعی که در پاریس دیدار محرمانه و معامله ای بر سر گروگانها انجام گرفته است را چندین منبع دیگر نیز تصدیق کردند: - هانریش راب *Heinrich Rupp* خلبانی که می گوید کیسی، رئیس ستاد تبلیغات انتخاباتی ریگان و بوش را، در پگاه شی بارانی، حوالی اواسط اکتبر ۱۹۸۰، از فرودگاه ملی واشنگتن، به پاریس برده است، شهادت می دهد که بعد از ورود به فرودگاه بورژه، او شخصی شبیه به بوش را در محوطه فرودگاه دیده است.

● در ۱۸ اکتبر ۱۹۸۰، شب هنگام در واشنگتن باران می بارید. و کیسی می توانست از محل ستاد انتخاباتی واقع در آرلینگتون در ویو جینیا، بر خود رو سوار و ظرف ۵ دقیقه به فرودگاه برسد. - نیکولا ایگنیاتیو *Nicholas Ignatiev* تاجر اسلحه فرانسوی، در ۱۹۹۰، به من گفت: او مراجعه به طرفهای ارتباط خود در دولت فرانسه، صحت ادعا را جویا شدم و آنها تصدیق کردند که جمهوریخواه ها با ایرانیها در اواسط اکتبر ۱۹۸۰، در پاریس، دیدار و در باره گروگانهای امریکائی، معامله کرده اند.

- کلود آنجلی، روزنامه نگار پژوهشگر فرانسوی که شهره است، گفت که منابع او در دوایر مخفی فرانسه تصدیق کردند که که دایره آنها ملاقات جمهوریخواهان و ایرانیان را در فرانسه، در تعطیلات آخر هفته ۱۸ و ۱۹ اکتبر، پوشش داده اند. - مارتین کلیان، روزنامه نگار آلمانی، از زبان نزدیک ترین دستیاران دومارائو همین اطلاع را شنیده است.

- پیشاپیش، در ۱۹۸۷، بنی صدر، رئیس جمهوری پیشین ایران گفت: که در پاریس معامله پنهانی بر سر گروگانهای امریکائی انجام گرفته است.

- آری بن - مناش، افسر اطلاعاتی اسرائیل شهادت داد که او بیرون از محل ملاقات حضور داشته و بوش و کیسی و دیگر امریکائیان را بهنگام ورود به محل ملاقات و خروج از آن دیده اند. - و بالاخره، بنا بر گزارشی که حکومت روسیه، بنا بر درخواست کمیته تحقیق فرستاد، گزارشهای دستگاه جاسوسی روسیه شوروی حاکی از انجام یک رشته ملاقاتها میان جمهوریخواه ها و ایرانیها در اروپا، از جمله ملاقات در پاریس، در اکتبر ۱۹۸۰ بوده اند. در گزارش آمده است: «ویلیام کیسی، در ۱۹۸۰، سه بار با فرستادگان رهبری ایران ملاقات کرده است. ملاقاتها در مادرید و پاریس انجام گرفته اند. در دیدار پاریس، جرج بوش، رئیس اسبق سیا نیز حاضر بوده است. نمایندگان ریگان با نمایندگان رهبری ایران در باره امکان به تأخیر انداختن آزادی ۵۲ گروگان امریکائی تا بعد انتخابات ریاست جمهوری، گفتگو می کرده اند».

گزارش را هامیلتون، رئیس کمیته تحقیق پیرامون اکتبر سورپرایز از حکومت روسیه خواسته بود. گزارش روسیه از طریق سفارت

امریکا در مسکو، در ژانویه ۱۹۹۳، به کمیته رسید. اما کمیته و رئیس آن تصمیم گرفته بودند بگویند تحقیق به یافتن سند محکم بر اثبات وقوع معامله پنهانی در اکتبر ۱۹۸۰، نیاچامید و به کار کمیته پایان بدهند.

گزارش حکومت روسیه پنهان شد تا این که من، بعد از دریافت اجازه مراجعه به بایگانی کمیته تحقیق، آن را در این بایگانی یاقتم. گزارش برای هامیلتون فرستاده شده بود. سال پیش، او به من گفت: او گزارش را، تا کمی پیش از مصاحبه، ندیده بود. کمی پیش از مصاحبه، من نسخه ای از آن را برایش فرستادم.

لورنس بارسلا، رئیس گروه تحقیق کمیته تحقیق، در گنگو با من، قبول کرد که گزارش را به نظر هامیلتون نرسانده است. و آن را در یکی از جبهه های بایگانی کمیته تحقیق قرار داده است!

* سند بر حضور کیسی در اسپانیا را یاقتم:

● نیز در کتابخانه جرج بوش، در میان گزارشها، سند دیگری را یاقتم این مدعی را تأیید می کند که کیسی به مادرید رفته بود. جمشید هاشمی، تاجر ایرانی، تحت سوگند، شهادت داده بود که کیسی، در مادرید، با مهدی کروبی، در اواخر ماه ژوئیه، بر سر به تأخیر انداختن تاریخ آزادی گروگانها تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری نوامبر ۱۹۸۰، دیدار و گفتگو کرده اند.

● بهنگام کاوش در گزارشهای موجود در کتابخانه بوش، من گزارشی را به تاریخ ۲ نوامبر ۱۹۹۱ یاقتم که آن را مشاور وابسته به کاخ سفید، چستر بل پیچ، تهیه کرده بود. او گفتگوی خود با مشاور حقوقی وزارت خارجه، ادوین ویلیامسون را گزارش کرده است. او گفته است در میان اسناد وزارت خارجه در باره مدعای اکتبر سورپرایز، تلگرافی است که از سفارت امریکا در مادرید به وزارت خارجه مخابره شده است. بنا بر آن، کیسی به علتی که بر گزارشش کنسده معلوم نبوده، در مادرید بوده است. از فرار، هرگز به کمیته تحقیق، از وجود این سند مؤید حضور کیسی در مادرید، کلمه ای گفته نشده است. کمیته نیز، با توسل به دست اویز وهم امیز، نظر داد که در واپسین تعطیلات آخر هفته ماه ژوئیه ۱۹۸۰، کیسی در مادرید نبوده است.

کمیته تحقیق بر این شد که کیسی در آن تاریخ، در باشگاه بوهمین گرو *Bohemian Grove* واقع در کالیفرنیا بوده است. حال آنکه مدارک مسلم به آشکاری می گفتند که او در اوین تعطیلات آخر هفته ماه اوت ۱۹۸۰، به این محل رفته است.

* شگفت انگیز تر از یک داستان خیالی:

● ماجرای دیگری شگفت انگیز تر از یک داستان خیالی، به تلازمی آشکار شدن این واقعبیت است که شاهد مدعای بوش، کسی بوده است که در افشاح واتر گیت دست داشته و بوش او را از محاکمه و زندانی شدن رها کرده است. پس اگر بوش حاضر نبوده است اسم علنی شود و از او تحقیق بعمل آید، بدین خاطر بوده است که شهادت او مدعای بوش را بر این که بعد از ظهر ۱۹ اکتبر ۱۹۸۰ را در واشنگتن و در خانه او بوده است، اثبات نمی کرده است. با آنکه ریچارد مور، یکی از آنها نبود که نامهایشان بعنوان سازمان دهندگان جاسوسی در مقر حزب دموکرات، آمده اند، اما همه آنچه در باره افشاح واتر گیت انتشار یافته اند، حاکی از آنند که او دستیار مورد اعتماد پرزیدنت نیکسون بوده و در مورد واتر گیت، به او در سامان دادن به روابط عمومی و نیز اتخاذ راهبردهای قانونی، کمک می کرده است.

بنا بر یادداشتهای هالدمن، مدیر کل کاخ سفید، بهنگام ریاست جمهوری نیکسون، نیکسون مرتب دستیاران ردیف اول خود را برای مشورت در باره افشاح واتر گیت، نزد

مور می فرستاده است. هالدمن نوشته است: زمانی که دین، مشاور حقوقی کاخ سفید، گنگو با دادستانها را شروع کرد، مور به دین بسیار نزدیک بود. این دو بایکدیگر در باره آنچه باید گفت و چگونه باید گفت، شور می کردند.

چون دین در کتاب خود، *Blind Ambition* واتر گیت را «سرطان» ریاست جمهوری نیکسون توصیف می کند. در جریان بازجویی ها، مور مأمور می شود به سخنان دین، مدیر کل کاخ سفید را مبنی بر این که نیکسون از جاسوسی در مقر حزب دموکرات، در ژوئن ۱۹۷۲، اطلاع داشته و در پنهان کردن آن، دست کم تا سپتامبر آن سال شرکت داشته است را تکذیب کند. در ۱۲ ژوئیه ۱۹۷۲، مور به کمیته تحقیق سا در باره واتر گیت، گفت: در دیدارهای من با آقای دین و یا با رئیس جمهوری، سخنی از این که پیش از ۱۲ مارس ۱۹۷۳، پرزیدنت از ماجرا اطلاع داشته است، بمیان نیامد. آقای دین نیز هیچ گفت که می داند که کارکنان کاخ سفید در پنهان کردن ماجرای واتر گیت، شرکت داشته اند.

بسا بخاطر سمت او که وکالت از نیکسون بود، مور از بند تعقیب قضائی رها شد. حال آنکه بسیاری دیگر در این بند ماندند و به جرم شهادت دروغ و یا مانع ایجاد کردن بر سر راه تحقیق قضائی محکوم شدند.

مور دانشجوی پیشین یل *Yale* و دوست نزدیک جرج بوش، که رئیس کمیته ملی جمهوریخواهان بود، او را کسی نمی نمود که بسود بوش شهادت ندهد.

مور کار وکالت خود را باعنوان وکیل *American Broadcasting Company*، در سالها ۱۹۴۰ آغاز کرد. او دوست نزدیک جون میچل، وزیر دادگستری نیکسون بود. او مور را بعنوان دستیار خود، در ۱۹۷۱، بمناب مشاور ویژه نیکسون مشغول بکار کرد.

● مور، بعد از آنکه کاخ سفید را ترک کرد، به صنعت تلویزیون بازگشت. و بنیان گذار و تولید کننده وابسته بحث های سیاسی *McLaughlin Group* شد.

در سپتامبر ۱۹۸۹، پرزیدنت جرج بوش، او را سفیر امریکا در ایرلند کرد. تا ژوئن ۱۹۹۲، او در این مقام ماند. زمانی که شهادت او در افشاح سیاسی دیگری ممکن بود ثابت کند بوش در واشنگتن بوده و یا نبوده است، نام او پنهان ماند و برغم این که او می توانست داستانی در حمایت از بوش بسازد و دست او را از خیانت شرکت در معامله پنهانی اکتبر سورپرایز بشوید، بازجویی از او ممنوع شد. بی آنکه از مور در باره صحت و سقم ادعای بوش سئوالی شود، بنا بر قول دختر او، کیت مور، او، در ۲۷ ژانویه ۱۹۹۵، در واشنگتن، در سن ۸۱ سالگی، مرد.

انقلاب اسلامی: دانستنی است که ریگان و بوش که ریاست جمهوری خود را از معامله پنهانی بر سر گروگانها با خمینی و دستیاران او دارند، جز این که از عوامل بحران اقتصادی کنونی جهان بوده اند و کسر بودجه امریکا را چنان بالا برده اند که اینک دولت امریکا در بودجه خود، بطور کامل وابسته به اقتصادهای چین و ژاپن و دلارهای نفتی و مقداری هم اروپا است، جنگ را روش خود در سیاست خارجی کردند: جنگ گراناد و جنگ نیکاراگوا و جنگ پاناما و دو جنگ با عراق (در ۱۹۹۰ توسط بوش پدر و در ۲۰۰۳ توسط بوش پسر) و جنگ افغانستان. در دوره ریاست جمهوری ریگان، جنگ ایران و عراق به مدت ۸ سال ادامه یافت و اکتبر سورپرایز و جنگ از عوامل اصلی بازسازی استبداد در ایران شدند. اسرائیل به لبنان حمله کرد و رهبر و افراد سازمان رهایی بخش فلسطین را ناگزیر به ترک لبنان کرد. در ریاست جمهوری پسر، اسرائیل به لبنان حمله زمینی و به سوریه حمله هوائی کرد. در طول مدت ریاست جمهوری او، ایران تهدید به حمله نظامی شد. حاصل این حمله ها، کسر بودجه عظیم امریکا وضعیت کنونی عراق و افغانستان است.

جنگ لیبی به ابتکار فرانسه و انگلستان ایجاد شد و ادامه دارد. استبداد قضائی جای خود را به

استبداد تفنگ بدست ها داده است چنانکه شورای ملی انتقالی توانا به تشکیل حکومت نیست و رئیس آن می گوید تشکیل حکومت بسا ماه ها بطول بیاچامد. در عوض، دست آوردهای اقتصادی و اجتماعی لیبی در دوران قذافی ویران گشته اند و اینک کشورهای اروپائی بر سر نفت و بازسازی لیبی با یکدیگر در رقابت هستند:

وضعیتی که لیبی در آنست - سوریه لیبی نمی شود - وضعیت در افغانستان:

ناتو در لیبی هرآنچه ساخته شده را ویران می کند چرا؟:

در ۲۰ سپتامبر ۲۰۱۱، گلوبال ریسرچ گزارشی در باره وضعیت در لیبی و وراگرهای ناتو، به قلم *Michel Chossudovsky* استاد اقتصاد در دانشگاه اوتاوا، انتشار داده است:

● در لیبی ناتو حامی شورشی شده که القاعده در آن شرکت دارد. ناتو از گروه های شورشی که بر تریبولی مسلط شده اند، بنام دموکراسی، حمایت می کند و می داند که جز «شبه دموکراسی» نیست. این شبه دموکراسی بکار توجه جنگ و سلطه بر دولت و اقتصاد لیبی می آید.

● در عوض، ویران کردن ساخته های اقتصادی و اجتماعی لیبی در ۳۰ سال اخیر، سانسور می شوند: بنا بر گزارشهای اف آ. او *FAO* میزان مصرف سرانه کالری در لیبی ۲۱۴۴ بود. از سال ۱۹۸۰ بعد، میزان مرگ و میر کودکان از ۷۰ به هزار به ۱۹ در هزار، در سال ۲۰۰۹ کاهش پیدا کرده بود. امید زندگی از ۶۱ سال به ۷۴ سال افزایش یافته بود.

● شورشیان را «آزاد کنندگان» توصیف می کنند و نقش محوری القاعده بر زبان و قلم نمی آورند. مرگ و ویرانی ها را نیز سانسور می کنند و در همان حال، از بازسازی و وسعت آن داد سخن می دهند. هر چند وسائل ارتباط جمعی آزاد از این واقعیت ها می گویند و می نویسند، اما سخن گفتن از وسعت بازسازی، اعتبار اف و وسعت ویراگری است. حقیقت اینست که اقتصاد لیبی با گشته است. یک واپس گرانی تاریخی با اثری دیر پا انجام گرفته است. ملتی، در اقتصاد و سطح زندگی خوش، بی ثبات و بلکه ویران گشته است. غنی بود و اینک فقیر شده است.

● هدف ناتو از بمبارانها ویران کردن سطح زندگی در لیبی است. از میانبرداران زیر بناهای بهداشتی و آموزشی، مدرسه ها و بیمارستان ها و سیستم توزیع آب است. بعد نوبت بازسازی می رسد و «بازسازی»، با اعتبارات باتکی، با پادرمیانی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، آغاز خواهد شد. پدیده ای است که بازسازی طبق فرمان «بازار آزاد» انجام خواهد شد. پیش شرط شرکت غرب در بازسازی اینست. غرب در کار ساختن «دیکتاتوری دموکراتیک» در لیبی است.

● ۹۰۰۰ پرواز بمباران لیبی و ده ها هزار بار حمله به هدفهای غیر نظامی، از جمله به مناطق مسکونی و بناهای دولتی و تأسیسات آب و برق (نگاه کنید به اطلاعیه ناتو بتاريخ ۵ سپتامبر ۲۰۱۱ که بنا بر آن، از ۳۱ مارس تا ۵ سپتامبر ۲۰۱۱، هواپیماهای بمب افکن



ماهی از سر می گندد

۱۸۸۰ پرواز بر فراز لیبی انجام داده اند) و بر سر مردم لیبی بمب و موشک باریده اند. در اوت ۲۰۱۱، یونسف هشدار داد که بمباران بر پهنای لیبی توسط ناتو، زیر بنا و شبکه آب رسانی لیبی را ویران می سازد و ممکن است سبب فاجعه ای بی سابقه بگردد (گزارش Christian Balslev-Olesen نماینده یونسف در لیبی به تاریخ اوت ۲۰۱۱)

● اینک نوبت به سرمایه گذاران و کمک کنندگان رسیده است که برای خود موقعیت بهتر دست و پا کنند: «جنگ برای تجارت و شرکت در خورد و برد خوب است». ناتو و وزارت دفاع آمریکا و مؤسسات پولی و مالی بین المللی که مفرشان در واشنگتن است (صندوق بین المللی پول و بانک جهانی) در هم آهنکی کامل با یکدیگر عمل می کنند. آنچه توسط ناتو ویران می شود، توسط اعتباراتی که اعتبار دهندگان به لیبی اعطا می کنند، ساخته می شود. و اینهمه، زیر نظر واشنگتن.

● بطور خاص از بانک جهانی خواسته شده است، با همکاری با صندوق بین المللی پول، بازسازی تأسیسات آب و شبکه آب رسانی و انرژی و بخشی حمل و نقل را بررسی و طرحی برای آن تهیه کند. این دو مؤسسه می باید نظام بانکی لیبی (بانک مرکزی لیبی در شمار اولین بناهای دولتی بود که بمباران شد) را بازسازی و سرمایه گذاری بانکها در بازسازی لیبی را تضمین کنند. (گزارش بانک جهانی در باره بازسازی لیبی و امداد به شهروندان این کشور)

* رشد اقتصادی و اجتماعی که لیبی کرده است:

● رژیم قذافی موفق شد فقر را از لیبی ریشه کن کند. تأسیسات بهداشتی و آموزشی را گسترش دهد. بنا بر قول، ایون دو ویتو Yvonne de Vito روزنامه نگار ایتالیایی، بخلاف دیگر کشورهای که انقلاب کرده اند، لیبی سوسیال افریقا گشته بود. بسیار ثروتمند شده است. مدرسه مجانی است. بیمارستان مجانی است. و منزلت زن و شرایط زندگی او از دیگر کشورهای عرب بهتر است (Russia Today, August 25, 2011)

رشد لیبی با کشورهای دنیای سوم که تحت «دموکراسی» اسلوب غربی رشد (تحت امر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول) را بکار برده اند، هیچ قابل مقایسه نیست.

● پیش از آنکه ناتو بمبارانهای انسان دوستانه خود را آغاز کند، از لحاظ بهداشت، لیبی مقام اول را در قاره افریقا داشت. بهداشتی و بهداشت و درمان بخش دولتی برای همه ساکنان لیبی مجانی بود. آموزش و پرورش در لیبی، بالا ترین سطح را در شمال افریقا داشت. دولت مرتب بودجه های آموزش و پرورش و بهداشت را افزایش می داد.

● WHO Libya Brief بنا بر تصدیق سازمان تغذیه و کشاورزی سازمان ملل متحد (اف.آ.ا)، سوء تغذیه در لیبی، زیر ۵ درصد و میزان متوسط مصرف سرانه، ۳۱۴۴ کالری است.

در حال حاضر، امریکاییان از درمان مجانی بر خوردار نیستند اما، بنا بر تصدیق یونسکو و سازمان بهداشت جهانی، در لیبی، درمان مجانی بود. آموزش و پرورش مجانی بود. بنا بر تصدیق سازمان بهداشت جهانی، در ۲۰۰۹، امید زندگی در لیبی، ۷۲،۳ سال بود. از ۱۰۰۰ نوزاد که در ۱۹۹۱، ۷۱ تن می مردند، ۲۰۰۹، تنها ۱۴ تن آنها می مردند.

● جدول وضعیت اقتصادی - اجتماعی لیبی، در ۲۰۰۹ بنا بر گزارش یونسکو: - جمعیت کل، ۶ میلیون ۴۲۰ هزار تن. جمعیت ۱ تا ۱۴ سال، ۲۸ درصد جمعیت. جمعیت روستایی ۲۲ درصد جمعیت کل. میزان باروری هر مادر ۲٫۶ نوزاد. نرخ مرگ و میر کودکان ۱۷ در ۱۰۰۰. امید زندگی ۷۵ سال. درآمد سرانه ۱۶۵۰۲ دلار. میزان رشد تولید ناخالص ملی، ۲٫۱ درصد. نرخ بهره صفر درصد. کشور قرضه ندارد. شمار کودکانی در سن تحصیل که بمدرسه نمی روند، صفر درصد.

● جدول سازمان بهداشت جهانی درباره

سلامت مردم لیبی و وضعیت بهداشت در این کشور در سال ۲۰۰۹:

- امید به زندگی ۷۲٫۳ سال. امید به زندگی مردان ۷۰٫۲ سال. امید به زندگی زنان ۷۴٫۹ سال. میزان زاد و ولد ۴ درصد. نرخ مرگ و میر نوزادان ۱۱ در ۱۰۰۰. نرخ مرگ و میر کودکان ۱۴ در ۱۰۰۰. مرگ و میر مادران بهنگام وضع حمل ۲۳ در ۱۰۰۰.

● آموزش و پرورش بنا بر گزارش یونسکو برای سال ۲۰۰۹:

- میزان با سوادان بزرگ سال، ۸۹ درصد. مردان باسواد ۹۴ و زنان باسواد ۸۳ درصد. ۹۹٫۹ درصد از صد جوانان باسواد هستند. میزان پسوانی که به مدرسه می روند، ۹۷ درصد و میزان دخترانی که به مدرسه می روند نیز ۹۷ درصد است. کسانی که تحصیلات عالی می کنند، در سال ۲۰۰۲، ۵۴ درصد پسر و ۵۷ درصد دختر بوده اند.

● حقوق زنان بنا بر گزارش بانک جهانی: - ۹۸ درصد دختران به مدرسه می روند و ۴۶ درصد از آنها به دانشگاه راه می یابند. در دهه گذشته، میزان پر خورندگی دختران از تحصیلات، هم در سطح ابتدایی و هم در سطح متوسطه و هم در سطح عالی، ۱۲ درصد افزایش یافته است. میزان پر خورندگی پسران ۱۰ درصد افزایش یافته است. (گزارش بانک جهانی در باره لیبی)

● کنترل قیمتها، بطور عمده مواد غذایی: - در بیشتر کشورهای رشد یافته، به دلیل پیروی نکردن بازار از قانون و قاعده، قیمتهای مواد غذایی، افزایش می یابند. بانک جهانی نیز توصیه می کند یارانه به محصولات کشاورزی پرداخت نشود و قیمتها آزاد گذاشته شوند. در سالهای اخیر، قیمتهای مواد غذایی اصلی و سوخت، بخاطر سوداگری، افزایشی سرسام آور کرده اند. لیبی یکی از نادر کشورهای است که سامانه کنترل قیمتهای مواد غذایی اصلی را برقرار کرده است.

- رئیس بانک جهانی، روبرت زولبیچ، در آوریل ۲۰۱۱، گفته است: قیمتهای مواد غذایی اصلی، در طول سال گذشته، ۳۶ درصد افزایش یافته اند. در برابر، دولت قذافی سامانه کنترل قیمت را به اجرا گذاشت و تا زمان حمله ناتو به لیبی، قیمتهای مواد غذایی افزایش نمی یافتند. در همان حال، قیمتهای فرآورده های غذایی در تونس و مصر بالا می رفت و این امر از عوامل خیزش مردم این دو کشور شد.

* «دیپلماسی موشک» و «بازار آزاد»:

● جنگ و جهانی کردن اقتصاد، با یکدیگر، رابطه تنگاتنگ دارند. صندوق بین المللی پول و ناتو دست در دست یکدیگر و تحت نظر «اطاق فکر» واشنگتن کار می کنند. عملیات ناتو برای برداشتن مانع از سر راه بسط اقتصاد نئولیبرال است. کشورهای عرب حاضر به اجرای نسخه صندوق بین المللی پول نمی شوند، گرفتار موشک و بمباران انسان دوستانه ناتو می شوند.

این همان سیاست «دیپلماسی قننگ و چکمه» امپراطوری انگلستان برای تحمیل «تجارت آزاد» است. در ۱۵ اکتبر ۱۸۵۰، سر جیمس بروک، فرستاده انگلستان به سیام، به پادشاه سیام این توصیه را کرد:

«هرگاه این تقاضا (تحمیل تجارت آزاد) پذیرفته نشود، قوای نظامی بلادرنک وارد عمل خواهند شد و به سرعت توان دفاع سیام را از میان برمی دارند... و بسا سیام درسی را که بسیار زودتر از این می باید می گرفت، خواهد گرفت. دولتش تغییر خواهد کرد و شاه هتتری که حاضر به قبول این تقاضا است، جانشین اعلیحضرت می شود. و بازار سیام که برای بازرگانی انگلستان بسیار اهمیت دارد، بروی فرآورده های انگلیس بازمی شود.»

(The Mission of Sir James Brooke, quoted in M.L. Manich Jumsai, King Mongkut and Sir John Bowring, Chalermmit, Bangkok, 1970, p. 23)

امروز، ما آن کار را «تغییر رژیم» و «دیپلماسی موشک» می خوانیم. همواره نیز با گرفتن مجوز از شورای امنیت این کار انجام می گیرد. و هدف مجبور کردن کشورها به اجرای نسخه صندوق بین المللی پول یعنی خصوصی کردن اقتصاد و ریاضت اقتصادی است. بانک جهانی پول «بازسازی» را قرض می دهد. ورود این بانک در عمل، هماهنگ است با عملیات نظامی امریکا - ناتو. به دنبال عملیات نظامی، این بانک وارد عمل می شود.

* مصادره دارائی ها (ذخایر ارزی) لیبی:

● ذخایر ارزی توقیف شده لیبی را ۱۵۰ میلیارد دلار بر آورد می کنند. ۱۰۰ میلیارد دلار از این ذخایر در کشورهای عضو ناتو سپرده هستند. پیش از جنگ، لیبی قرضه نداشت. در واقع متنی پولدار و اعتبار دهنده بود و در کشورهای افریقائی همسایه خود، سرمایه گذاری می کرد. مداخله نظامی با ادعای عمل به مسئولیت دفاع از غیر نظامیان، یک کشور غیر مقروض و پولدار را تحت نظر مؤسسه برتون وودس که مقر آن در واشنگتن است، قرار داد.

طرفه این که بعد از بردن ثروت لیبی و مصادره ذخایر ارزی آن، «کشورهای کمک کننده» تصمیم گرفتند که دارائی های لیبی را به حساب «بازسازی لیبی» بسپارند. بدین سان، لیبی در معرض قرار گرفتن در ردیف کشورهای افریقائی است که قرض نداشتند اما با اجرای نسخه صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، فقیر شدند.

● صندوق بین المللی پول شورای ملی انتقالی را بعنوان دولت لیبی برسمیت شناخته و وعده کرده است ۳۵ میلیارد دلار قرضه در اختیار کشورهای عرب قرار دهد که در پی «بهار عرب» تغییر رژیم داده اند. و در نظام بانکی غرب را بر روی این شورا، البته برای گرفتن قرضه، باز کرده است.

معنای برسمیت شناختن شورای ملی انتقالی اینست که بانک جهانی و بانکهای دیگر می توانند به این شورا پول قرض دهند. گفتگوهای ماریس چند روز بعد از آن انجام گرفت که رهبران دنیا در پاریس اجتماع و موافقت کردند میلیاردها دلار از پولهای لیبی را آزاد کنند تا به دولت موقت لیبی کمک شود. تا بتواند خدمات حیاتی را، بعد از ۴۲ سال دیکتاتوری قذافی و ۶ ماهه جنگ، از عهده بر آید.

هدف معامله مالی که هفت کشور صاحب بزرگ ترین اقتصادها و روسیه در آن شرکت دارند، اینست که از کوششهای اصلاح طلبانه حمایت کند که بعد از خیزش شمال کشورهای افریقا و خاورمیانه ضرور شده است. پولی که پرداخت می شود بیشترین بخش آن قرضه است. نیمی از آن را ۸ کشور ثروتمند جهان و کشورهای عرب می پردازند و نیمی دیگر را بانکهای توسعه و وام دهندگان دیگر (Financial Post, 10, 2011, September).

● پولهای لیبی در کشورهای مختلف جهان: - در امریکا، ۲۴ میلیارد دلار. در انگلستان، ۱۹٫۲ میلیارد دلار. در فرانسه ۱۰٫۵۶ میلیارد دلار. در بلژیک، ۱۹ میلیارد دلار. در ایتالیا، ۹٫۷۳ میلیارد دلار. در هلند، ۴٫۱۷ میلیارد دلار. در کانادا، ۲٫۴ میلیارد دلار. جمع ۹۹٫۰۶ میلیارد دلار. بدین سان، حدود ۱۰۰ میلیارد دلار از پولهای لیبی در کشورهای عضو ناتو سپرده اند. ۹٫۳۷ میلیارد از پولهای لیبی نیز در آلمان سپرده است.

کدامیک از دو کشور فرانسه یا ایتالیا در لیبی برنده می شوند؟:

گزارش را خبرگزاری فرانسه به تاریخ ۲۳ سپتامبر ۲۰۱۱ انتشار داده و در ۳۰ سپتامبر نویسنده، Akram Belkaid آن را به روز

کرده است: ● آیا لیبی چراگاه مخصوص فرانسه می شود؟ فرانسه هم اکنون در کشورهای الجزیره و مراکش و تونس بسیار نفوذ دارد. کارفرمایان و تاجران فرانسوی هم اکنون در کار آند که در لیبی جا خوش کنند. دیدار سارکوزی در ۱۵ سپتامبر ۲۰۱۱ از تریپولی و بنغازی، هجومی هم سیاسی و هم اقتصادی از دولت «ساخت فرانسه» کمال استفاده را بکنند. باید گفت که به زحمتش می ارزد. زیرا، بنا بر این یا آن بر آورد، باز سازی لیبی به سرمایه ای معادل ۱۵۰ تا ۳۰۰ میلیارد دلار، در برابر ۱۱۰ تا ۲۲۰ میلیارد یورو، نیاز دارد.

بنا بر این، از راه اتفاق نیست اگر در اول ماه سپتامبر، مدف (سندیکای کارفرمایان فرانسه) اجتماعی برپا کرد برای بررسی وضعیت لیبی و چند صد تن از کارفرمایان فرانسه در آن شرکت کردند. بعد از کوششهای نظامی و دیپلماتیک که فرانسه در کمک به شورشیان لیبی بکار برد، توقع سهم اول پیدا کردن در بازیش، بجا است. با این حال، نباید پنداشت که توقعش برآمده است. زیرا از جمله می باید سنگهای خود را با ایتالیا واکند که تا ۱۱ فوریه ۲۰۱۱، لیبی را مستعمره پیشین، مثل ملک خود، می انگاشت.

● لیبی شکار خلوت ایتالیا: ایتالیا اول طرف بازگانی لیبی بود و سالانه ۳٫۴ میلیارد دلار (۲٫۵ میلیارد یورو) کالا و خدمات به لیبی صادر می کرد. ایتالیا موقعیتی را در لیبی داشت که تا حدودی شبیه به موقعیت فرانسه در الجزایر بود. دانستی است که امروز نیز کارفرمایان های فرانسه بطور مستقیم و غیر مستقیم یک چهارم بازار الجزایر را در کنترل خود دارند.

صنوع مواد غذایی، تجهیزات صنعتی و کشاورزی، خدمات به لیبی و نیز اداره صنایع سنگین و فعالیتهای نفتی بیشتر در دست ایتالیاییها بود و کارفرمایان های ایتالیا در همه بخشها و رشته های اقتصادی لیبی حضور داشتند و از رقابت کشور دیگری نیز نگران نبودند. فرانسه، از لحاظ صادرات به لیبی در رتبه ششم قرار می گرفت. صادرات فرانسه به لیبی حدود ۱ میلیارد یورو بود.

یک کارفرمای فرانسوی - الجزایری که در مغرب (سه کشور تونس و الجزایر و مراکش) بسیار فعال است، می گوید: برای سرمایه داران ایتالیایی معامله با لیبی بسیار آسان بود. با توجه به نزدیکی دو کشور به یکدیگر، سابقه تاریخی و آشنائی به زبان، کارفرمایان ایتالیایی می توانستند روی یک شبکه سیاسی - مالی نیرومند میان دو کشور، تکیه کنند. زمان نزدیکی دو کشور بسیار قبل از روی کار آمدن برلوسکینی در ایتالیا است. دو گرانش راست و چپ این کشور در بیشتر کردن این نزدیکی کوشا بوده اند. صادر کنندگان فرانسوی اغلب نیازمند حمایت سیاسی و با کمک دولت فرانسه بودند تا بتوانند فعالیتهای خود را در لیبی توسعه بدهند. در لیبی تحت رژیم قذافی، برغم فعالیت مداوم چندین سازمان، از جمله اطاق بازرگانی فرانسه - لیبی، معامله با لیبی بسیار مشکل بود. ایتالیایی ها خوب در بهار را بر روی رقیبان بسته بودند.

● اما اینک وضعیت تغییر کرده است. فرانسه در سقوط رژیم قذافی، نقش موتور را بازی کرده است. اما حکومت برلوسکینی، در منجرب چندین اقتضاح بود و مدتی طولانی در رها کردن «قائد» این دست و آن دست کرد. باوجود این، مقامهای ایتالیا نمی پذیرند که نقش کشورشان و ارتش ایتالیا در حمایت از شورشیان ناچیز جلوه داده شود.

از اول تابستان گذشته، بسیاری از سیاستمداران ایتالیا آشکارا حکومت فرانسه بدین خاطر که آنچه در لیبی شد را کار خود می دانند، مورد انتقاد قرار داده اند.

همان کارفرمای فرانسوی - الجزایری می گوید: فرانسه قطعاً موفقیت و موقعیتی بدست آورده است. اما ایتالیایی ها شکست نخورده اند. اعضای شورای ملی انتقالی برای ایتالیایی ها ناشناخته نیستند. شبکه ارتباطی همچنان بکار است. ● نفت لیبی و جنگ انداختن بر آن:

- رقابت روزافزون میان گروههای نفتی، توتال و ENI (شرکت نفتی ایتالیایی) نیک زور آزمائی در حال وقوع را می نمایند. شرکت نفت ایتالیا روزنامه ۲۷۰۰۰۰ هزار بشکه از نفت لیبی را تولید می کند. این شرکت از ۱۹۵۹ در لیبی فعالیت می کند. یعنی پیش از روی کار آمدن قذافی، در لیبی مشغول بکار بوده است. در کار آن بود که تا ۲۰۱۵، بهره برداری موضوع امتیاز خود را دو برابر کند.

- گروه فرانسوی، توتال، روزانه تنها ۵۵۰۰۰ بشکه نفت لیبی را استخراج می کرد و هیچگاه گمان نمی برد سهم بیشتری از منابع نفت این کشور را بدست آورد. اما ۶ ماه بعد، اینک که رژیم قذافی سقوط کرده است، توتال می گوید آماده است به ENI پیشنهادهای مشخص برای بالا بردن تولید نفت لیبی (میزان تولید نفت لیبی در ژانویه ۲۰۱۱، ۱ میلیون و ۹۰۰ هزار بشکه در روز بود) بدهد. اطلاعاتی که بنا بر آن رهبران جدید لیبی به فرانسه قول داده اند بهره برداری از ۳۵ درصد نفت لیبی را به این کشور واگذارند، در همه هست. گرچه سارکوزی، با لحنی شل، آن را تکذیب کرد. برای اینکه ضربه کاری وارد کرده باشد، توتال می گوید: وظیفه خود می داند که نخستین گروه نفتی باشد که دست بکار بکار انداختن صنعت نفت لیبی بعد از سقوط رژیم قذافی می گردد. و با بازسازی سکوی نفتی در ساحل لیبی، توتال کار خود را آغاز کرد. شرکت نفت ایتالیا بلادرنک واکنش نشان داد: در ۲۶ سپتامبر اعلان کرد تولید نفت در حوزه نفتی ابواتیل، واقع در ۳۰۰ کیلومتری جنوب بنغازی را از سر گرفته است.

تازه زور آزمائی آغاز شده است. علاوه بر افزایش تولید و بدست آوردن قراردادهای نفتی جدید، این دو رقیب در سر این فکر را می پروراند که مقامات جدید لیبی بسا صنعت نفت را ولو جزأ خصوصی کنند. هر گاه چنین شود، نزاع سختی میان شرکتهای بزرگ نفتی در خواهد گرفت. البته شرکتهای نفتی چین را نیز نباید فراموش کرد. آنها نیز وارد رقابت برای بدست آوردن سهمی از نفت خصوصی شده لیبی خواهند شد.

● سابقه استعماری و نقش آن: رقابت پاریس با رم به جنبه های اقتصادی محدود نمی شود. بسیاری از ناظران مترصدند ببینند رژیم جدید با قرارداد لیبی با ایتالیا در ۳۰ اوت ۲۰۰۸، چه خواهد کرد. در آن زمان، نخست وزیر ایتالیا، برلوسکینی از زخمهای عمیقی که ایتالیا به لیبی، در دوران استعمار، سالهای ۱۹۱۱ تا ۱۹۵۱ وارد کرده است، پوزش خواست. و نیز تصمیم گرفت که ایتالیا بابت غرامت، مبلغ ۵ میلیارد دلار به لیبی بپردازد. در همان حال، او برای توجیه عمل خود نزد ایتالیایی ها گفت: این معذرت خواهی و پرداخت غرامت سبب می شود که از ورود مخفی بر شمار افریقائی ها به ایتالیا جلوگیری شود و سهم ایتالیا از بهره برداری از نفت و گاز بیشتر شود.

در همان حال که الجزایری ها اعتقاد قرارداد را تریک می گفتند، مقامات فرانسه شتابان در پی سر در آوردن از مواد قرارداد شدند تا مبادا فرانسه نیز در موقعیت معذرت خواستن بابت استعمار کشورهای مغرب قرار گیرد. چرا که هیچ رو حاضر نیستند پوزش بخواهند. از این رو، وزیر خارجه فرانسه گفت: این قرارداد نه سابقه ایجاد می کند و نه محل رجوع است. در گفتگوهای خصوصی، بسیاری از رهبران فرانسه خشم خود را از ابتکار ایتالیا پنهان نمی کردند. زیرا خطر آن را ایجاد می کرد که الجزایری نیز از فرانسه بخواهند پوزش بخواهد و غرامت بپردازد.

شورای ملی انتقالی با این قرارداد چه خواهد کرد. آن را بی اعتبار خواهد خواند؟ هر گاه چنین کند، خود را بی اعتبار و رژیم قذافی را با اعتبار می کند (از دیدی دیگر به عکس). اگر رهبران جدید لیبی تصمیم بگیرند که قرارداد - که در نوع خود منحصر به فرد است - را معتبر و محترم بشمارند، به ایتالیا، در مقایسه با رقیبانش، آینده، بدسخ این پرسش و تکلیف رقابت فرانسه و ایتالیا، دانسته خواهند شد.

در صفحه ۸



ماهی از سر می گندد

موقعیت بهتری می بخشد. در ماه های انقلاب اسلامی: هرگاه دست آوردهای اقتصادی و اجتماعی با دست آوردهای سیاسی و فرهنگی همراه می شد، لیبی سرنوشتی را که پیدا کرده است، پیدا نمی کرد. در استقلال و آزادی، رشد واقعی و ماندگار می شود. اما در استبداد، پیشرفتهای اقتصادی و اجتماعی، به دست تند باد خشونت از میان می روند. نمونه های عراق و لیبی برهان قاطع بر ناپایداری اینگونه پیشرفتهای هستند. افزون بر این، ثروتی که از دست رفته است و فرصتها که سوخته اند را نیز می باید در نظر گرفت و نگاه دآوری کرد که آیا عراق در رژیم صدام و لیبی در رژیم قذافی رشد کرده اند یا خیر. بنا براین، جنایت ناتو در لیبی دنباله جنایت قذافی و رژیم او - استقرار استبداد ضد رشد همه جانبه - در لیبی است. اگر امروز، سرمایه داران غرب، بسان لاشخور، بر پیکر اقتصادی لیبی نشسته اند و بر سرخوردن آن بایکدیگر نزاع می کنند، بخاطر استبداد ضد رشد رژیم قذافی است. با وجود این، مسئولیت مردم لیبی و آنها که خواسته اند نقش نیروی محرکه را بازی کنند، نیز سنگین است. زیرا آنها نه استقلال و آزادی که قدرت را هدف شناختند و دست به دامن ناتو شدند و کشور خود را به بمب ها و موشکهای ناتو سپردند. باتوجه به باسواد شدن مردم لیبی و پدید آمدن شمار بزرگ دانشگاه دیده، رژیم قذافی نمی توانست برجا بماند. امید که این قشر و جامعه لیبی بتواند صاحب کشور خویش شود و بر اصول استقلال و آزادی، دموکراسی درخوری را پدید آورد. هرچند گمان نمی رود، جنگ و ویرانی زود دست از سر مردم لیبی بردارند. طرفه ای که شورای ملی سوریه، در اکتبر، در ترکیه اجتماع کرد تا ببیند آیا باید تقاضای «حمایت قوای هوایی انسان دوستانه» را از غرب بکند یا نه!

چرا سوریه لیبی نمی شود؟

در ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۱، استراتفور گزارش - تحلیلی در باره وضعیت سوریه انتشار داده و توضیح داده است چرا سوریه لیبی نمی شود:

● شورای ملی سوریه، در ۱ اکتبر، در ترکیه اجتماع می کند برای بررسی پیشنهاد درخواست ممنوع کردن پرواز هواپیماها و هلی کوپترهای سوریه بر فراز خاک این کشور. در واقع، درخواست حمایت قوای هوایی از غیر نظامیان. این درخواست، در صورت تصویب شورا، از شورای امنیت به عمل خواهد آمد.

● ادامه تظاهرات مردم سوریه و ادامه سرکوب این مردم توسط رژیم بشار اسد، از زمان برخاستن امواج جنبش در دنیای عرب، ادامه دارند. مخالفان رژیم اسد کوشیده اند قدرتهای خارجی که می توانند حمایت عملی کنند را متقاعد کنند که سقوط دولت علویها - که اقلیت هستند - نزدیک است. اما وضعیت واقعی بهمدار زیاد دیگر است: نیروهای مخالف خود نیز سخت پراکنده هستند. زیر فشارهای شدید، شورا تشکیل داده اند. اما بکاری توانا نیستند. روند ژئوپلیتیک در منطقه، در دراز مدت، به زیان رژیم اسد است. اما نیروهای مخالف او نیز توانائی رسیدن به هدف خود را ندارند. جنبش می باید چنان سخت تحت فشار قرار گیرد که حمایت نظامی خارجی را ايجاب کند. وضعیت چنان است که نه رژیم می تواند مخالفان را به زانو در آورد و نه آنها می توانند رژیم اسد را سرنگون کنند.

* تحول اعتراضها:

● جنبش مردم سوریه در ماه فوریه شروع شد. اما تا اواسط مارس، اعتراضها معمولی بودند. جنبش اعتراضی را گروه کوچکی از اعتراض کنندگان دمشق، از راه فیس بوک،

به راه انداختند. رژیم سوریه به سرعت واکنش نشان داد و آن جنبش را سرکوب کرد. اما در ۸ مارس، جنبش دیگری در شهر درعا، در جنوب شرقی سوریه روی داد. این جنبش را سنی هائی بوجود آوردند که در روستاها می زیند و با قبائل عرب مقیم عراق و اردن نیز پیوند دارند و با گروه های مذهبی نیز در رابطه اند.

در درعا سرکوب بس خشن شد، با وجود این، امواج جنبش به سرعت منتشر شدند و دمشق و لاذقیه که بخش بزرگی از علوی ها در آن زندگی می کنند و حمس و حما و مناطق کرد نشین را نیز فراگرفتند. اعتراض کنندگان شروع کردند به بکار بردن روش اعتراض مردم درعا. یعنی نه از راه وب سایت که با اجتماع و به زبان، مخالفت خود را با رژیم اسد ابراز کردند. قوای هوادار رژیم با قطع برق و آب و جلوگیری از ورود مواد غذایی، واکنش نشان دادند. درعا نسبتا آرام شد. باوجود این، رژیم در شهر حمس و حما و جسر الشعور که سنی نشین هستند، با مشکلات بزرگ تری روبرو شد. چون امواج جنبش به این نقاط رسیدند، رژیم اسد عمده قوای خود را در دمشق و حلب متمرکز کرد. در این دو شهر، قوای رژیم تظاهر کنندگان را به سرعت متفرق کردند. رژیم سوریه عمده به گارد جمهوری، لشکر ۴ زرهی و لشکرهای ۱۴ و ۱۵ نیروهای ویژه متکی است. تمام افراد این لشکرها از علوی ها هستند. با این قوا و پلیس ضد شورش در شهرهای مختلف، دست به سرکوب مردم در جنبش زد. اما موفقیتش در کار سرکوب محدود بود. زیرا برغم تظاهرات رژیم، قوای سوریه توانائی سرکوب اعتراض کنندگان را نداشتند. این رژیم همان روش را بکار برد که رژیم ایران، در ۲۰۰۹، بعد از انتخابات ریاست جمهوری، در سرکوب جنبش مردم بکار برده بود. در حقیقت، رژیم سوریه نمی توانست قوای نظامی را بکار برد که افراد آنها مذاهب گوناگون و وابستگی های طایفه ای مختلف دارند. ناگزیر، بیشترین تکیه اش بر واحدهای نظامی است که افرادش علوی هستند. در عوض، با هوشمندی، بجای آنکه قوا را در سطح کشور پخش کند، به شناسائی عناصری که محرک تشخص می داد و خنثی کردن آنها پرداخت. در همان حال، رژیم اسد از این امر که اقلیتهای قومی و دینی عرب - علویها و مسیحی ها و دروزی ها که نخبه اقتصادی سوریه هستند و کردها و بخشی از سنی ها که رژیم اسد آنها را در قدرت شرکت داده است - علاقه ای به شرکت در جنبش نشان ندادند. اینست که جنبش به یک انقلاب واقعی بدل نشد.

* ترکیب نیروهای مخالف:

● بخشی از نیروهای مخالف رژیم اسد هم در داخل و هم در خارج سوریه فعالیت می کنند. نیروهای مخالفی که در خارج از سوریه هستند، بسیار متفرق هستند. از کسانی ترکیب شده اند که با واقعیت بریده و از لحاظ مبارزه در داخل، کارآئی ندارند. اعتراض کنندگان در داخل، نخست جوانان و مردان میان سال هستند. زنان و کودکان نیز بنا بر موقع، در تظاهرات شرکت می کنند. وسیع ترین تظاهرات بعد از نماز جمعه انجام می گیرند. تظاهر کنندگان در بیرون مساجد اجتماع می کنند و مخالفت خود را با رژیم اسد ابراز می کنند. این بدان معنی نیست که اعتراض تنها در روز جمعه بعمل می آید و بسته است به نماز جمعه. در روزهای دیگر هفته نیز تظاهرات انجام می گیرند اما با شرکت شمار کمتری از مردم. این تظاهر کنندگان نیز مرکب هستند از مردان و زنان از همه سن و کودکان.

● اما نیروهای مخالف از لحاظ ایدئولوژیک پراکنده اند. نیروئی که عنصر کلیدی به شمار است، اخوان المسلمین هستند. این جمعیت از قدیم با رژیم بعث مخالف است. در ۱۹۷۶، اخوان المسلمین سوریه دست به شورش مسلحانه زد. آن زمان حافظ اسد بر سوریه حاکم است. در سال ۱۹۸۲، اخوان المسلمین در حمس کشتار شدند. شمار کشته

خواه کرد خواسته است از شورا حمایت کنند را باید علامت آن دانست که اپوزیسیون دارد همساز می شود.

* بررسی اجمالی جنبش اعتراضی از نظر کاربردی:

● گروه های مخالف و بطور عمومی اعتراض کنندگان درون سوریه، بطور نسبی کوچک و محلی هستند. در تظاهرات، به ندرت بیشتر از ۵۰۰ تن شرکت می کنند. اجتماع های اعتراضی در شهر و محل هائی انجام می گیرند و تظاهر کنندگان ساکن هستند. زمان تظاهرات عموما کوتاه است. اغلب بیشتر از نیم ساعت طول نمی کشد. استثنا در شهری مثل حما، چند هزار تن در تظاهرات شرکت می کنند. هماهنگ کردن این اعتراضها برای اپوزیسیون بسی مشکل است. از ماه مارس بدین سو، هماهنگی را کمیته هماهنگی هر محل انجام داده است. اعضای اپوزیسیون اصرار می ورزند که هماهنگی با تصویب این کمیته ها انجام گیرد و کمیته مسئول جنبش در محل خویش هستند. آنها برنامه جنبش را تهیه و اجرا می کنند. این کمیته ها با استفاده از فیس بوک، چند و چون هر حرکت و شعار آن را به اطلاع شرکت کنندگان در جنبش می رسانند. منابع استراتفور اطلاع می دهند که مسئولان برقراری ارتباط در بسیاری از شهرها و روستاها مستقیما به مرکز رهبری در اشرافیه، منطقه مسیحی نشین بیروت، گزارش می دهند. از این مرکز رهنمود در باره زمان بندی تظاهرات را دریافت می کنند. کمیته ها فیلمهای تظاهرات و خشونت پلیس را به این مرکز ارسال می کنند.

رژیم اسد سانسور و کنترل بر وسائل ارتباط جمعی و اینترنت را تشدید کرده است. بخصوص در روزهای جمعه و شنبه، روزهایی که احتمال وقوع تظاهرات قطعی تر است، این کنترل شدید تر است. باوجود این، در سانسور زیاده روی نمی کند زیرا سانسور کامل اینترنت و... تاجران و کارفرمایان سنی را از حمایت رژیم منصرف می کند. افزون بر این، رژیم وسائل ارتباط جمعی را برای شناسائی افراد اپوزیسیون بکار می برد.

● بعد از ۴۰ سال استبداد، بسیاری از سوریه ایها تکنولوژی پیشرفته برای گریختن از سانسور رژیم، در اختیار دارند و از مهارش می گریزند. سوریه موفق می شوند از راه اینترنت و تلفن با یکدیگر ارتباط برقرار می کنند. برخی موفق می شوند فیلمهایی را که از تظاهرات تهیه می شوند، از طریق اینترنت منتشر کنند. بسا روشهایی را آموخته اند که به آنها امکان می دهد از شناسائی شدن پرهیزند. آنها بیشترین روشها و وسائل ستی را در هماهنگ کردن فعالیتهای خود بکار می برند. از محلهای عمومی، مسجد و قهوه خانه ها و... که محل رفت و آمد عموم مردم هستند، برای ارتباط گرفتن با یکدیگر استفاده می کنند. از نامه نیز برای ارسال پیام به یکدیگر نیز استفاده می کنند. و نگاه ضرورت، از ارتباط پوشیده استفاده می کنند.

* چرا سوریه لیبی نمی شود؟:

● چهار عامل عمده سبب می شوند که سوریه لیبی نشود و مخالفان رژیم اسد نتوانند تجربه لیبی را تکرار کنند:

۱- منطقه ای را در اختیار ندارند. در همان روزهای اول جنبش نتوانستند منطقه ای از سوریه را به اختیار بگیرند. پس نمی توانند مثل مخالفان قذافی مستقر در بنغازی، از

خارج کمک دریافت کنند. مسئله اول اپوزیسیون اینست که نشانی ندارد. این همان کمبودی است که هیلاری کلیتون خاطر نشان می کند. یک محل و یک گروه رهبری کننده مستقر در آن وجود ندارد تا که جامعه بین المللی بتواند آن را بمثابه بدیل برسمیت بشناسد. چندین سازمان وجود دارند که هر یک حرف خود را می زنند.

به هر حال، در هفته های اخیر، شورای ملی انتقالی لیبی ثابت کرد که معرف واقعی اتحاد مخالفان رژیم قذافی نبوده است. به مدت چند ماه، این شورا بکار آن رفت که نهاد مخالفان رژیم قذافی، نمایانده شود. تا سقوط رژیم قذافی، همه گروه هائی که برضدش می جنگیدند، اینطور وانمود می کردند که به شورای ملی انتقالی وفادارند. اما تا رژیم قذافی سرنگون شد، اختلاف ها روی نمودند.

۲- مسئله دوم مخالفان سوریه ای رژیم اسد، مسئله جغرافیائی است. توضیح این که کشور آنها، چون لیبی نیست و نمی تواند قلمروئی را در اختیار آنها بگذارد که دست رژیم اسد به آن نرسد. پس نمی تواند محلی داشته باشد برای جمع کردن نیروهای خود در آن و آموزش دادن به آنها و دریافت اسلحه از خارج و انبار کردنشان و تشکیل دادن یک پایتخت غیر رسمی در برابر دمشق. ترکیه با قراردادن منطقه در جوار سوریه، در اختیار پناهندگان سوری، تهدیدی میان قبیله کرد، زیرا هیچ بکار قلمرو امن نیروهای مخالف نمی آید.

۳- عامل سوم اینست که بر خلاف لیبی، که بخشی از ارتش در بنغازی و نقاط دیگر گرد آمدند و با مخالفان همصدا شدند، در سوریه، این امر روی نداد. در لیبی، گریز کنندگان از ارتش پر شمار بودند و با شروع جنبش، گریز از ارتش نیز آغاز شد. فراریان از ارتش سوریه، ماه ها طول کشید و در اواخر ماه ژوئن بود که تصمیم به فرار بگیرند و کم شمار نیز هستند. سربازان سوری گریخته اند تا که ارتش آزاد تشکیل دهند اما شمار آنها نا معلوم و از افسران، خاصه افسران ارشد در میان فراریان نیست. اخیراً ارتشیان فراری گفته اند در اطراف شهر حما، یک گردان تشکیل داده اند. اما از وجود واقعی آن اطلاعی در اختیار نیست.

۴- عامل چهارم اینست که کشورهای خارجی تمایلی به حمایت از مخالفان رژیم سوریه ندارند. زیرا از آن بیم دارند که سقوط رژیم اسد تمامی منطقه را گرفتار بی ثباتی کند. برخلاف لیبی، سوریه در مرکز منطقه است و تغییر رژیم سوریه نمی تواند در منطقه بی آمدها نداشته باشد.

انقلاب اسلامی: استراتفور، از عامل نفت و گاز و پس انداز عظیم لیبی غافل شده است. سوریه نفت و گاز ندارد و به جای ذخایر ارزی عظیم، قرضه خارجی دارد. ویران کردن سوریه برای آنکه شرکتهای غربی دست بکار «بازسازی» شوند، کاری بس پر زیان است. زیرا کشورهایی که سوریه را بمب و موشک باران می کنند، می باید هزینه سنگین باز سازی و نیز هزینه جنگ را از جیب بپردازند. مخالفان سوری از این امر آگاهند و بر زبان نیز می آورند.

و عامل ششم که باز استراتفور از قلم انداخته است، عامل اسرائیل است. هرگاه سوریه نیز وضعیتی چون عراق پیدا کند، برای اسرائیل و نیز عربستان زیانمند خواهد شد. اسرائیل رژیم بعث سوریه و اتحادش را با رژیم ایران و حزب الله لبنان، ترجیح می دهد زیرا از لحاظ مرزها خیالش را آسوده کرده است.

* جنگ نظرگاهها:

● هر جنگی دو جنبه دارد و جنگ نظرگاهها در سوریه از این قاعده مستثنی نیست. رژیم



ماهی از سر می گندد

اسد مخالفان خود را افراد مسلح تروریست و افراد مسلح خود را پاسداران صلح و امنیت می خواند که تنها وقتی حمله می کنند که تحریک شوند. رژیم دولتهای خارجی را متهم می کند شورش را دست آویز تجزیه سوریه کرده است. این رژیم از ترس مردم سوریه از مداخله قدرتهای خارجی سود می جوید. شایعه ها در باره استعفای مقامات دولت را بخاطر اعتراض به نحوه رفتار با اعتراض کنندگان، تکذیب می کند.

● مخالفان رژیم برداشت خود از وضعیت سوریه را ارائه می کنند: آنها که در داخل هستند از وسعت جنبش در سوریه داد سخن می دهند (۷۰ درصد کشور در جنبش است و ۲۰۰ کمیته هماهنگی محلی وجود دارند و سازمان دفاع از حقوق بشر سوریه فعال است و...) و گروههای مخالف مقیم خارج از قشای که در سمت بخشیدن جنبش دارند سخن می گویند. با وجود این، بدین خاطر که در داخل عمل کرده اند، نقش این گروهها در سمت بخشیدن به جنبش های اعتراضی در درون کشور محل سوال است.

آنچه محل سوال نیست، نقش آنها در گزارش کردن فعالیت اپوزیسیون در داخل سوریه است. این گزارشها از طریق وسائل ارتباط جمعی غرب انتشار پیدا می کنند. کمیته هماهنگ کننده کمیته های محلی، گزارشهای خود را به زبانهای عربی و انگلیسی انتشار می دهد. این کمیته سرکوبگری های رژیم و دستگیری و زندانی و شکنجه کردن مخالفان و دستگیری چهره های اپوزیسیون را گزارش می کند. اما گزارشها در باره سرکوب ها را می باید تردید آمیز شمرد. زیرا مخالفان رژیم می دانند که نیاز به حمایت دنیای خارج، بخصوص از لحاظ مالی، دارند. پس گزارشهای اغراق آمیز تهیه و انتشار می دهند.

● شرح و بسط ها در باره جنبش نمی توانند مانع از مشاهده این واقعیت شوند که بسیار غیر محتمل است که بدون حمایت نظامی و مالی کافی خارجی، اپوزیسیون بتواند رژیم اسد را سرنگون کند. ترکیه و عربستان سعودی در برقرار کردن دولت سنی ها در سوریه، از دیر گاه، علاقمند بوده اند. اما نگران وضعیت در کوتاه مدت هستند: اقدام از بیرون در جهت ساقط کردن رژیم اسد، واکنش تهران را بر می انگیزد؟ زیرا ایران بر حفظ موقعیت خود در سوریه و لبنان مصمم است. بخلاف لیبی، در سوریه، زمینه مداخله نظامی خارجی وجود ندارد. در واقع، روبرت فورڈ، سفیر آمریکا در سوریه، بصراحت گفته است که وضعیت در سوریه یک مسئله سوری است و راه حل آن نیز باید سوری باشد. و اپوزیسیون باید در درون سوریه حمایت مردم را بدست آورد و نباید از قدرتهای خارجی بخواهد مشکل (تقییر رژیم) را حل کنند.

● شماری از مخالفان مقیم خارج از سوریه کمک های مالی دریافت می کنند اما آن را به جای آنکه خرج مبارزه کنند، خود به جیب می زنند. برای کمک به مخالفان، از حواله استفاده می شود. و از دید مخالفان بهترین روش است زیرا هیچگونه اثری از دادن پول در دفاتر بانکها نمی ماند.

● اپوزیسیون وسیعاً روش عدم خشونت را در پیش گرفته است. بسا این که گزینش استراتژی یک است. حفظ چهره مسالمت جو به اپوزیسیون امکان می دهد حمایت توأم با علاقه افکار عمومی جهانی را به خود جلب کند. تضاد روش خشونت آمیز رژیم اسد و روش عدم خشونت مخالفان، نمایان در معرض دید جهان قرار می گیرد. این گزینش تاکتیکی نیز هست زیرا اپوزیسیون می داند توان پیروزی از راه قیام مسلحانه را ندارد.

● با این حال، برخی از عناصر اپوزیسیون چون می دانند حمایت نظامی از خارج بدست نخواهند آورد، برآنند که خود اسلحه بدست آورند و روی به جنبش مسلحانه آورند. بیشتر جوانها در این فکر

هستند. اینان می گویند نیاز به چهره مسالمت جو ندارند. پیش از آنکه وضعیت منطقه تغییر کند و رژیم فرصت و موقعیت بهتری بدست آورد، می باید مسلح شد و با رژیم مبارزه مسلحانه کرد. از لحاظ نظری، تهیه اسلحه در درون سوریه بسیار مشکل است. زیرا بعد از جنبش سال ۱۹۸۲ بر ضد رژیم بیشترین اسلحه موجود در دست افراد جمع آوری شد. اما با توجه به وضعیت مرزهای سوریه، تهیه اسلحه از کشورهای دیگر دنیا آسان تر است. اما هنوز مسلح شدنی در کار نیست.

● بدون حمایت خارجی، احتمال نمی رود جنبش اپوزیسیون بتواند پول کافی و امکان لازم برای تهیه مقادیر زیادی اسلحه تهیه کند و با قوای مسلح خود رژیم سوریه را تغییر دهد. اپوزیسیون بسیار کوچک و از لحاظ تجهیزات سخت فقیر است. احتمال نیز نمی رود که قدرتهای خارجی به کمک آن آیند.

در حال حاضر، تهدیدی که در کوتاه مدت متوجه ثبات رژیم است، پیدایش اختلاف میان علوی ها و نه از اپوزیسیون است.

● در ۱۲ اکتبر ۲۰۱۱، شورای ملی سوریه تشکیل شد. این شورا می گوید نماینده ۸۰ درصد نیروهای مخالف رژیم و بروی دیگر نیروهای مخالف نیز باز است. اخوان المسلمین سوریه نیز عضو این شورا است. رهبر آن، در همین تاریخ، گفت: ما خواهان یک دولت دموکراتیک و مدردن هستیم و قصد نداریم دولت اسلامی در سوریه تشکیل دهیم. او از آمریکا خواست از جنبش مردم سوریه حمایت کند.

انقلاب اسلامی: گزارش - تحلیل استراتفور در باره سوریه، برای مبارزان ایرانی بسیار آموزنده است. به آنها امکان می دهد روشهای درخور برای ایجاد یک جنبش همگانی پیروز را بیابند.

افغانستان در چنبره جنگ داخلی - خارجی:

* انگیزه های قتل برهان الدین ربانی:

● هنوز روشن نیست چه کسانی برهان الدین ربانی را در ۲۰ سپتامبر، کشته اند. او رئیس شورای ملی صلح بود. طالبان نخست گفتند قتل ربانی به دستور آنها انجام شده است. اما روز بعد، آن قول را تکذیب کردند و گفتند در قتل او نقشی نداشته اند. اختلاف قولهای مقامات دولت افغانستان و طالبان در باره این قتل عیان است.

● خاطر نشان کردن این امر مهم است که جنگ آمریکا در افغانستان، تنها یک فصل از فصول جنگ دیرپای افغانستان است. در این جنگ طولانی هم ارتشهای خارجی شرکت داشته اند و هم گروههای مسلح داخلی. کسانی چون ربانی و حکمتیار و ملا محمد عمر و جلال الدین حقانی، رهبر حقانیه ایها در آن شرکت و نقش داشته و دارند. هر یک از آنها کوشیده اند موقعیت خود را تثبیت و نقش خود را مهمتر بگردانند.

● ربانی که رئیس دولت افغانستان از ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ بود، وقت خود را صرف نزاع بر سر قدرت با گروههای جهادگر مختلف، از جمله با حکمتیار و حزب او کرد. سرانجام، در ۱۹۹۶، در پی تسلط شدن طالبان با حمایت پاکستان، بر کابل، برکنار شد. پیش از ۱۱ سپتامبر

۲۰۱۱، طالبان در جنگ داخلی با جبهه شمال به رهبری ربانی و احمد شاه مسعود بودند. طالبان با ترور مسعود، یکی از مهمترین دشمنان خود را از میان برداشتند. ترور او، زمانی انجام شد که طالبان به استقاده از آن توانا نشدند. زیرا یک ماه بعد از ترورهای ۱۱ سپتامبر در آمریکا، آمریکا به افغانستان حمله کرد. ● هرگاه قوای آمریکا و متحدانش افغانستان را ترک گویند، طالبان بسا نیروی مسلط افغانستان باشند. اما در حال حاضر، موضوع نزاع میان اقوام افغانی دیگر و جنگ سالاران هستند. در سال ۱۹۹۶ که طالبان کنترل کابل را بدست آوردند، هنوز کنترل نظامی کشور را بدست نیاورده بودند. مسعود جبهه اسلامی شمال را رهبری می کرد و، در منطق شمالی افغانستان، در برابر طالبان ایستاده بود. هرگاه، قوای آمریکا و متحدانش از افغانستان خارج شوند، ربانی می توانست نقش مسعود را در مقابله با طالبان برعهده بگیرد. بنا بر این، یک مانع بزرگ از سر راه طالبان برداشته شده است و طالبان در کشتن برهان الدین ربانی سود داشته اند. اما هنوز دانسته نیست مسئول ترور ربانی کیست. چرا که گروههای بسیار دیگر از مرگ ربانی، سود می برند.

* کرزای: قاتل ربانی پاکستان است:

● در ۱۲ اکتبر ۲۰۱۱، کرزای، رئیس جمهوری پاکستان گفته است: پاکستان طراح و اجرا کننده طرح قتل برهان الدین ربانی است. این اداره اطلاعات ارتش پاکستان است که طرح ترور شخصیتهای سیاسی افغانستان را تهیه و به دست عوامل خود اجرا می کند. حکومت او دعوت از نخست وزیر پاکستان برای سفر به افغانستان را لغو کرد.

روابط آمریکا و پاکستان نیز سخت تیره شده و در پاکستان تظاهرات بر ضد آمریکا، مکرر گشته است. علت گذشته از عدم همکاری ارتش پاکستان در جنگ با طالبان که کمک جدی به طالبان و مداخله در امور افغانستان بر ضد حکومت کنونی آنست. پاکستان سودی در استقرار صلح در افغانستان ندارد. زیرا می خواهد در نفوذ در افغانستان، نه مزاحم داشته باشد و نه شریک. قاچاق مواد مخدر هم یکی از منابع مهم درآمد است. تیرگی روابط علت دومی نیز پیدا کرده است و آن افزوده شدن حقانیه ایها بر القاعده است:

* مولن، رئیس ستاد ارتش آمریکا از گروه حقانی سخن می گوید:

● در ۲۲ سپتامبر ۲۰۱۱، دریا سالار مولن، رئیس ستاد ارتش آمریکا در کمیته نیروهای مسلح سنای آمریکا گفته است: «گروه حقانی بمنابله سلاح اداره اطلاعات ارتش پاکستان عمل می کند». این گروه با حمایت اداره اطلاعات ارتش پاکستان در ۱۳ سپتامبر ۲۰۱۱، به سفارت آمریکا در کابل حمله کرد. پاکستان افراطی های خشونت طلب را بمنزله ابزار سیاسی خود بکار می برد. این کار هم روابط آمریکا با پاکستان را تیره کرده و هم به موقعیت پاکستان در جامعه بین المللی صدمه وارد کرده است.

● در ۲۳ سپتامبر ۲۰۱۱، وزیر خارجه پاکستان به اتهامی که رئیس ستاد ارتش آمریکا وارد کرده، پاسخ داده است که حکومت آمریکا دلیل بر اثبات اتهامی که مولن به پاکستان وارد می کند، ندارد. واشنگتن نمی تواند چهره پاکستان را خراب کند.

● از دید حکومت پاکستان، حقانی ها که با درون پاکستان علائق دارند، با بیرون رفتن قوای آمریکا از افغانستان، از میان نمی روند. بنا بر این، سود پاکستان در اینست که روابط خود را با حقانی ها حفظ کند. تا این زمان، این گروه حمله های نظامی خود را به حمله ها در افغانستان محدود کرده است.

● پیش از این، آمریکا میان حقانی ها با اداره اطلاعات ارتش آمریکا رابطه برقرار نمی کرد. این اول بار است که رئیس ستاد ارتش آمریکا از وجود رابطه میان این دو، سخن می گوید. علت نیز اینست که حکومتهای آمریکا و پاکستان، هر یک می خواهند از موضع قدرت با یکدیگر، بر سر افغانستان، بعد از بیرون رفتن قوای آمریکا گفتگو کنند. الا این که دو طرف به یکدیگر نیاز دارند و اینگونه تنش ها مانع از رسیدن به تفاهم می شوند.

* حمله به مقر سیا در کابل:

● در ۲۵ سپتامبر، یک مرد مسلح به تفنگ به مقر سیا در کابل حمله کرد. یک شهروند آمریکا را کشت و شهروند دیگری را زخمی کرد. مرد حمله آور کشته شد. از چون چرا و هویت حمله کننده نیز سخنی گفته نشد. سخنگوی سفارت آمریکا تنها گفت: کسی اجازه حمل سلاح در این محوطه (محوطه شمال سفارت آمریکا و مقر سیا) را ندارد و دانسته نیست او چگونه توانسته است مسلح وارد محوطه شود و دست به ترور بزند.

اما ترور کننده یک افغانی در استخدام آمریکا و کارش جلوگیری از نفوذ عناصر وابسته به این و آن گروه دشمن به محوطه بوده است. این طور می نماید که او از طالبان بوده و در دوایر امنیتی افغانستان نفوذ داده شده است. نظیر همین حمله، توسط یک آدم نفوذی دیگر، در ۳۰ دسامبر ۲۰۰۹، به قوای آمریکا. او یک مرد اردنی بود و به خود مواد منفجره بسته و با منفجر کردن آن، ۱۱ تن، از جمله ۷ افسر سیا را، در پایگاه خست، کشت. در ۱۳ سپتامبر ۲۰۱۱ نیز، نظیر همین حمله به سفارت آمریکا در کابل انجام گرفت.

بنظر کارشناسان هدف از این حمله، کمتر کشتن و زبان مادی وارد کردن و بیشتر نشان دادن بیهودگی تلاش نظامی آمریکا در افغانستان است. آسیب پذیر نشان دادن قوای آمریکا و ناتوان جلوه دادنشان از ایجاد یک منطقه امن برای خود، می تواند افکار عمومی آمریکا را متقاعد کند که دولتش می باید قوای خود را از افغانستان خارج سازد.

انقلاب اسلامی: از لیبی تا افغانستان، قوای آمریکا و اروپا، در کار جنگ و ویرانی هستند. حاصل کارشان قوت گرفتن سازمانهایی چون القاعده، حقانیه و فراوان گروه های خشونت طلب در این کشورها و کشورهای دیگر (سومالی و یمن و...) است. چنانکه در ایران، گروگانگیری و جنگ و سازشهای پنهانی، گروه های سیاسی خشونت طلب را بر سر نوشت کشور حاکم کرد:

تاریخچه انجمن

حجتیه از پیدایش تا

امروز - ۴

ارتباطات و پیوندهای مشکوک: ۱

۱- ارتباط انجمن حجتیه و ساواک: بین ساواک و شیخ محمود حلبی، مراسلاتی رد و بدل می شده است. برابر با محتوای نامه های مذکور، حلبی آمادگی خود را برای ارایه هرگونه اطلاعاتی درباره فعالیت انجمن و نحوه عملکرد انجمن به مراجع امنیتی اعلام می کرد که اشاره به یکی از نامه ها در این زمینه، می تواند کاملاً گویا باشد. در تاریخ ۴۵/۱۶ شیخ محمود حلبی با ارسال نامه ای، خطاب به سرهنگ ستاد، جعفری رئیس اداره اطلاعات کشور، از محدودیت هایی که برای فعالیت اعضای انجمن در شهرستان یزد از سوی شهرداری آن شهر ایجاد شده، اظهار گلایه کرده است. مشروح نامه چنین است:

«مخلص حلبی واعظ که به فرموده حضرت آیت الله گلپایگانی، راجع به فعالیت های تبلیغاتی حزب بهائیه و مبارزات علمی و اخلاقی علیه آنها، حضور محترم عالی در اداره شهرداری رسیدم و چگونگی این مبارزات را که موافق مقررات انتظامی کشور و مطابق اصول علم و ادب است به عرض عالی رساندم و خاطر شریفان را از توسعه دامنه فعالیت بهائیه در تبلیغات مسمومی که دارند و لزوم مبارزه علمی، ادبی و اخلاقی علیه آنها مستحضر نمودم. حضرت تعالی نظر به حسن نیت و صفای فطرتی که دارید، به پیروی از منویات مقدسه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ابراز موافقت و اظهار لطف فرمودید. حتی آنکه شماره تلفن منزل را مرحمت داشتید که در مواقع ضرورت، مطالب لازمه را معروض خدمت بدارم که اینک دو مطلب لازم و ضرور پیش آمده و تلفن منزل و اداره را در چندین نوبت که گرفتم برای عرض مطالب، روی موافق و مساعد نشان نداد (نمی دانم چرا و به چه جهت) ناچار از نظر انجام وظیفه دینی و وجدانی، خاطر شریف عالی را با این مکتوب مزاحمت می دهم. آن طوری که گزارش های متعدد به ما رسید و مقرون صحت است حزب بهائیت به دستور بیت العدل، دست به جانب ایلات مهم کشور از قبیل ایل بختیاری و قشقایی دراز کرد و شروع به تبلیغ آنان مخصوصاً رؤسای آنان نموده اند و این موضوع برای آینده کشور، نتیجه وخیمی خواهد داشت، به طوری که مکرر به مکرر گزارش می رسد. رئیس جدید شهرداری یزد، با کمال جدیت و پافشاری از کنفرانس های دینی افراد مبارز یزد که با نهایت ادب و اخلاق و با مراقبت کامل در حفظ آرامش برگزار نموده و می نمایند، جلوگیری شدید نموده حتی آنان را تهدید به جلب کرده است. با اینکه در تمام مدت چند ساله گذشته، سازمان امنیت با دقت کامل در تمام شؤون به این مبارزات و مبارزین نظر داشته و کمترین خلاقی را در کنفرانس های اینها ندیده، نمی دانم آقای رئیس شهرداری جدید یزد در مقابل فعالیت های بهائیه چه دستوری دادند. اگر این ممانعت و جلوگیری، طبق نظر مقدس اعلیحضرت شهرداری و با طبق نظر شریف حضرت تعالی است، تا همه این افراد مبارز را از نیات مقدسه اعلیحضرت همایونی آگاه نموده، همه را تطویل کنیم...» (آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده شیخ محمود واعظ حلبی، شماره ۱۶۱۵)

در واکنش به این نامه، سرهنگ جعفری با ارسال نامه ای، خطاب به ریاست شهرداری ضمن تأیید مواضع حلبی در خصوص فعالیت انجمن حجتیه و رعایت نهایت ادب



و اخلاق و با مراقبت کامل در حفظ آرامش از سوی آنان عنوان کرد: «مراتب به عرض رسید، فرمودند از شهربانی یزد پرسید که با کار اینها چه کار دارد؟» (همان آرشبو، همان پرونده، نامه ۴۵/۱۲۰ شماره ۶۵۷/۸۶۸۹۱) شهربانی یزد نیز با دریافت نامه، مساعدت‌های لازم را در این خصوص انجام داد. (همان آرشبو، همان پرونده، نامه ۴۵/۱۲۸ شماره ۵/۴۵۷)

... در نامه‌ای، مقدم مدیر کل اداره سوم ساواک به واسطه احضار به‌های مکرر محمد صالحی آذری، نماینده انجمن مباحثه و ارشاد، خواستار ارائه توضیحاتی از سوی نهاد احضار کننده شده است. (آرشبو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، کد ۶۶۳۵)

... بر اساس یکی از مدارک، در پی احضار پنج نفر از اعضای انجمن حجتیه به سازمان اطلاعات و امنیت تهران و آگاهی رئیس واحد اطلاعات کمیته مشترک ضدخرابکاری از این موضوع، وی با ارسال نامه به سازمان اطلاعات و امنیت تهران درخواست کرده است، که آن واحد از هر گونه اظهار نظر و اقدامی که در خصوص اعضای انجمن صورت می‌گیرد اطلاع داشته باشد. در قسمت‌هایی از این نامه آمده است: «برای اطلاع حاج شیخ محمود ذاکرزاده (تولایی) معروف به حلی با بخش ۲۱ سازمان اطلاعات و امنیت تهران همکاری‌هایی دارد. اصلاح است که هر گونه اطلاعی در مورد جلسه مذکور را پیش از استفسار بقیه از مشارالیه استفسار نمایند. (آرشبو مرکز اسناد انقلاب اسلامی کد ۶۶۳۵)

۲- ارتباط حزب زحمتکشان با بیگانگان

... پنج روز پس از قطع رابطه ایران و انگلیس، بقایای در یک محیط فوق العاده سری و وابسته سفارت آمریکا در ایران دیدار می‌کنند. (مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، احزاب سیاسی در ایران، ص ۱۳۴). او سپس فعالیت خود را علیه نهضت ملی شدن نفت شدت می‌بخشد. وی از یک سو با شبکه پادگان رشیدیان و از سوی دیگر با افسران عالی‌رتبه ارتش و با باندهای چاقو کش ارتباط گسترده برقرار می‌کند. (زندگی نامه سیاسی دکتر بقایی، تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۶۰)

... آقای بنی صدر در این مورد اشاره می‌کند که ریچارد کاتم در سال ۱۳۶۲ به ایشان گفته است: «وقتی از انگلیس‌ها خواستیم عوامل خود را برای کودتا به ما معرفی کنند، آن‌ها رشیدیان‌ها را از جمله برای رابطه با آیت الله بهبهانی و دکتر بقایی را برای رابطه با آیت الله کاشانی به ما معرفی کردند.» (درس تجربه «خاطرات ابوالحسن بنی‌صدر»). و بالاخره، در کتاب پیرامون زندگی دکتر متین دقتری، چگونگی خریداری شدن او توسط انگلیسی‌ها شرح شده است.

۳- ارتباط حزب زحمتکشان - آیت الله کاشانی و عوامل داخلی مرتبط با بیگانگان:

بعد از رویداد ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، حزب زحمتکشان مظفر بقایی همزمان با دو جریان اسلامی «فدائیان اسلام» و «جامعه مجاهدین اسلام» به توطئه چینی بر ضد دولت مصدق دست می‌زدند. سندهایی از وزارت خارجه انگلیس هم چنین نشان می‌دهند که مظفر بقایی در راستای سیاست‌های دولت انگلیس به زمینه چینی برای کودتا بر ضد مصدق می‌پردازد، از آن جمله است توطئه ربودن افشار طوس رئیس شهربانی دولت مصدق. گازپورسکی با استناد به سند وزارت خارجه انگلیس در مورد توطئه قتل افشار طوس چنین توضیح داده است: در اواخر آوریل ۱۹۵۳ (اردیبهشت ۱۳۳۲) سر تیپ افشار طوس رئیس شهربانی کل کشور ربوده شد و به قتل رسید. سازمان MI-6 در جهت همیا ساختن زمینه کودتا برنامه ربودن افشار طوس را تهیه دیده بود ولی قصد کشتن او را نداشت. سرلشکر زاهدی، بقایی و تعدادی از همدستان وی از جمله پسر آیت الله

ماهی از سر می‌گردد

بروجردی خشنود و راضی نبود. «(ص ۱۳۳ و ۱۳۴ کتاب تقابل دو خط با...)»

انقلاب اسلامی: اقتصاد ایران در دست مافیاهای نظامی - مالی است که حجتیه ایها یکی از آنهاست:

فسادهای بزرگ در مقایسه با به غارت دادن بی حساب ثروت ملی کشور، رقمهای ناچیزی هستند.

* بحث ۱۲ میلیارد دلار مازاد درآمد نفتی مفقود شده در مجلس:

«جعفر قادری، نماینده مجلس و عضو کمیسیون برنامه و بودجه، خواستار پاسخگویی دولتمردان در مورد عدم واريز ۱۲ میلیارد دلار مازاد درآمد نفتی به صندوق ذخیره ارزی کشور شده است. پیشتر عبدالرضا رحمانی فضلی، رئیس کل دیوان محاسبات کشور، در یک نشست خبری اعلام کرده بود: «دولت ۱۲ میلیارد دلار مازاد درآمد نفتی را به صندوق ذخیره ارزی واريز نکرده و ۵ هزار میلیارد تومان هم برای واريز یارانه نقدی به حساب مردم قرض کرده است.»

به نقل از علی بنایی، نماینده مردم قم، حکومت احمدی نژاد در بهمن ۸۹ وعده داده بود مازاد درآمد نفتی را تا پایان سال به حساب صندوق ذخیره ارزی واريز می‌کند. رئیس کل دیوان محاسبات کشور در پایان شهریور ماه ۹۰ اعلام کرد که این مبلغ هنوز واريز نشده است. ۱۱/۷ میلیارد از مبلغ مفقود شده، مازاد درآمد نفتی دولت در سال ۱۳۸۸ و ۳۰۰ میلیون دلار مازاد درآمد نفت در سال ۱۳۸۹ است.

* گزارش تکان‌دهنده دیوان محاسبات از عملکرد دولت در حوزه نفت و گاز

«در ۶ مهر ۹۰، حمیدرضا کاتوزیان رئیس کمیسیون انرژی مجلس در گفتگو با خبرنگار پارلمانی مهر، در تشریح گزارش رئیس دیوان محاسبات کشور از روند اجرای قانون بودجه ۸۹ در سه ماه اول سال ۹۰ گفته است: طبق این گزارش در زمینه تولید نفت روند استخراج و تولید برابری بر نامه‌های کشور پیش نمی‌رود و به طور مشخص تولید نفت در بر نامه چهارم نسبت به بر نامه سوم کاهش داشته است:

● کاهش تولید نفت از ۷۲ هزار بشکه به ۱۲۰ هزار بشکه رسید.

● به گفته وی کاهش ۷۲ هزار بشکه‌ای تولید روزانه نفت در سال ۸۹ در سه ماه نخست سال ۹۰ به ۱۲۰ هزار بشکه رسیده است. این افت طبعاً کاهش درآمد‌ها را به دنبال دارد و بر اساس مطالعات دیوان محاسبات حتی همین تولید هم‌راه با افت بعضاً به صورت غیر صیانتی صورت می‌گیرد. علاوه بر کاهش تولید نفت خام، افت تولید میعانات گازی نیز گزارش شده است:

در این هنگام آقای کاشانی و بقایای عده‌ای فرستاده بودند به قم برای اینکه منزل آقای بروجردی بست بنشینند که از بروجردی برای مخالفت و ضدیت با دولت زاهدی همکاری و همکاری نخواهند... این عده از حزب بقایای بودند، آمدند به قم و رفتند توی بیرونی آقای بروجردی بست نشستند. آقای بروجردی هم نمی‌خواست در این مسائل سیاسی مداخله کند. مصلحتش نبود. خلاصه، مصلحت نمی‌دانست در این مسائل مداخله کند و دستور داد به شهربانی قم که بیابند اینها را از منزلش بیرون کنند. این جا بود که آقای خمینی با آقای بروجردی مخالفت کرد. شب بود آقای خمینی با برادرش مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری یزدی که الحاق مردی فقیه، زاهد و پاک دل بود رفتند پیش آقای بروجردی و گفتند که چرا شما این کار را کردید؟ این برای شما و حوزه علمیه بد است که یک عده‌ای را از خانه‌تان بیرون کنید و آب به روی اینها بیندیزند که بروند و از این حرفها. عرض کنم که آقای بروجردی هم در این جریان اوقات تلخ شد و هر دو را زیر کوران عصبانیت خود گذاشت.

«باز آقای حائری در مورد رابطه آقای خمینی و کاشانی می‌افزاید: «با آقای آیت‌الله کاشانی آشنا بودم و خیلی هم دوست بودم. آقای خمینی هم با آقای بهبهانی خوب بود و هم با آقای کاشانی. آقای حائری نکته دیگری را در مورد رابطه آقای خمینی می‌گوید که بسی عبرت‌انگیز است و آن اینکه «آقای خمینی با آقای بهبهانی هم مربوط بود و خیلی معتقد به عقل سیاسی آقای بهبهانی بود و معتقد بود که آقای بهبهانی در عقل سیاسی اش قابل مقایسه با آقای کاشانی نیست. در روش‌های سیاسی آقای بهبهانی، آقای خمینی همان‌طور که بنده بادم است، کاملاً پشتیبان آقای بهبهانی بود، خیلی بیشتر از اینکه با کاشانی قابل مقایسه باشد. تا جایی که اصلاً به افکار سیاسی آقای کاشانی وقعی نمی‌گذاشت. از این جهت، از نقطه نظر من سیاسی، در خط مشی سیاسی مرحوم بهبهانی، یعنی همان خطی که آقای بهبهانی با دربار و صمیمیت با دولت وقت و اینها داشت. نظرات کلی سیاسی آقای خمینی هم تقریباً در همان خط بود.» (ص ۱۳۳ و ۱۳۴ کتاب تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۶۰)

آقای جعفری ادامه می‌دهد: «یکی از دوستان قلمی اینجانب که بدلیل امنیتی فعلاً مجاز به بردن نام ایشان نیستیم، پیشکار آیت‌الله بروجردی حاج اسمعیل معزی برایش نقل کرده است، که در دوران فدائیان اسلام، آنها بدفئات به آقای بروجردی مراجعه کرده و از حکومت شکایت کردند تا این که در نوبتی جمعی با آقای خزعلی به خانه آیت‌الله بروجردی آمدند و از حکومت شکایت کردند. در همین زمان آیت‌الله کاشانی هم به قم آمد و میهمان آقایان صدر و سید محمد تقی خوانساری بود و برای مقابله با شاه و مصدق تلاش می‌کرد. اما مرحوم بروجردی مقابله با شاه و مصدق را نپذیرفت تا این که در همان روزها آقای خمینی به منزل مرحوم بروجردی آمد و اظهار داشت که ما باستانی این مردیکه را بیرون کنیم. بروجردی از خمینی پرسید آیا شما می‌خواهی شاه بشوی؟ خمینی اظهار داشت خیر! اما این مردیکه صلاحیت ندارد و باید برود. مرحوم بروجردی در جواب گفت: بخدا قسم اگر شما به دوران برسید نه مردم صاحب زن و خانواده‌شان هستند و نه صاحب مال و آبرویشان، بروید دنبال کارتان. بدنبال همین جریان بود که آیت‌الله بروجردی به من و دیگران دستور داد که فدائیان اسلام را از مدرسه فیضیه بیرون کنیم و همین عمل باعث زد و خورد مابین طرفداران بروجردی و مرحوم حجت با فدائیان اسلام و دار و دسته کاشانی گردید که سرانجام فدائیان اسلام از فیضیه بیرون رانده شدند و بدین علت آقای خمینی هرگز از مرحوم

کاشانی متهم به همدستی در این جنایت شدند و قرار بازداشت آن‌ها صادر شد. (گازپورسکی، همان منبع، ص ۳۱)

در حالی که دولت مصدق حکم جلب سرلشکر زاهدی، متهم اصلی پرونده قتل افشار طوس، را صادر کرده بود، کاشانی وارد قضیه شد و به وسیله میراشرافی او را به مجلس آورد و در معیت خویش نشان داد. به نوشته روزنامه کیهان زاهدی که در پناه کاشانی و مجلس مصونیتی سیاسی می‌یافت، در آنجا متحصن شد و «آیت‌الله کاشانی از او بگرمی استقبال نمود و از مزاحمت‌هایی که تا کنون برای وی فراهم شده اظهار تأسف کرده و خدمات او به نهضت ملی را ستود.»

در ۲۵ خرداد ۱۳۳۲ نیز ملاقاتی میان کاشانی و زاهدی انجام شد. در این ملاقات که حدود ۴۵ دقیقه طول کشید و مظفر بقایی، میراشرافی و حمیدیه نیز در آن حضور داشتند، «آیت‌الله کاشانی حمایت بی دریغ خود را از ایشان و سایر کسانی که جانشان به علت مبارزه با دیکتاتوری مصدق در خطر است ابراز داشتند.» فضل‌الله زاهدی تا ۲۹ تیر در مجلس بود و بعد از آن مجلس را ترک کرد و تا کودتای ۲۸ مرداد در خفا به سر می‌برد.

«آفتاب که از شواهد و قرائن بر می‌آید، کریمیت روزولت مقدار ۱۰۰۰۰ دلار در پاکت گذاشته و داده است تا از طریق احمد آرامش به دست کاشانی برسد برای همکاری در کودتا. مارک گازپورسکی می‌نویسد:

«صبح روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) دو تن از مامورین سیا به نام‌های "بیل هرمن" و "فرد زیمهرمن" با آرامش ملاقات کردند و مبلغ ۱۰ هزار دلار در اختیار او گذاشتند تا به کاشانی بدهد. چنین به نظر می‌آید که کاشانی ترتیب آن را داد که یک گروه ضد مصدق از ناحیه بازار به مرکز تهران روانه شود.»

سرلشکر نادر باتمانلیج از افسران کودتاجی که پس از ۲۸ مرداد به سمت ریاست ستاد ارتش رسید، در جریان محاکماتش پس از انقلاب ۱۳۵۷ به نقش آیت‌الله کاشانی اشاره‌ای کرد و گفت: «در اوایل سال ۳۲ به خدمت آیت‌الله کاشانی مشرف شدم. حضرت از جریان سیاسی کشور متأثر بودند و دعا می‌کردند که مملکت نجات پیدا کند و به من گفتند تلاش کنید مملکت از این وضع نجات پیدا کند. پس از کودتای ۲۸ مرداد وقتی رئیس ستاد شدم با فرزند آیت‌الله کاشانی تماس گرفتم و جریان را به او گفتم و نظر آیت‌الله را خواستم. آقا مصطفی از قول آیت‌الله کاشانی گفتند چه بهتر که شما را انتخاب کردند. در اوایل شهریور ۳۲ وقتی خدمت آیت‌الله کاشانی شرفیاب شدم ایشان مرا به گرمی پذیرفتند و نسخه‌ای از فرمان حضرت علی به من دادند و فرمودند این دستورات را نصب العین قرار دهید.»

در رابطه با روحانیون حامی کودتا بر علیه مصدق و ارتباط آنها با خمینی عامل کودتای سال شصت آقای جعفری در کتاب تقابل دوخط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰ به روابط میان کاشانی و بقایی و خمینی اینگونه اشاره می‌کند: «آقای حائری نقل می‌کند که این روابط تا بعد از سقوط دولت مرحوم دکتر مصدق، ادامه داشت. اما «در زمان کابینه زاهدی [که بقایی با آقای آیت‌الله کاشانی قدری فعالیت می‌کردند علیه زاهدی. اول آقای کاشانی با زاهدی موافق بود چون هر دو علیه دکتر مصدق همکاری داشتند. پس از اندکی بین زاهدی و آقای کاشانی بهم خورد تا جایی که زاهدی به آقای کاشانی حمله کرد. در این هنگام آقای کاشانی با دکتر بقایی همکاری داشت.

● بخش نفت و گاز استراتژی جامع ندارد: طبق گزارش دیوان محاسبات یکی از ضعف‌های بخش نفت و گاز نداشتن استراتژی منسجم و طرح جامع است که اثر خود را در تصمیمات کلان و حتی تصمیم گیری‌های روزمره نشان می‌دهد، همین‌طور بی توجهی به قوانین و برنامه توسعه و عدم تخصیص مبالغه‌آمیز در سرمایه‌گذاری‌ها کاملاً مشهود است. موضوع قابل تأمل این است که وضعیت پیشرفت پروژه‌ها برای شش ماهه ابتدای سال به دیوان محاسبات گزارش نشده است.

بررسی‌های دیوان محاسبات نشان می‌دهد که در خصوص میادین مشترک، اقدام مثبتی که حاکی از سرعت بخشیدن و اولویت دادن به این میادین باشد دیده نمی‌شود.

● تخلف بانک مرکزی در زمینه بدهی نفتی هند:

رئیس کمیسیون انرژی مجلس همچنین با اشاره به آنچه عملکرد متخلفانه بانک مرکزی در مورد بدهی‌های نفتی دیگر کشورها به ایران خواند، توضیح داد: زمانی که طرف هندی از پرداخت بدهی خود در قبال خرید نفت خام استتکاف می‌کرد، وزارت نفت فروش و تحویل نفت خام به هند را متوقف کرد اما رئیس بانک مرکزی صراحتاً وزارت نفت را ملزم به دادن نفت به هند کرد که این یک تخلف آشکار است و حاکی از عدم صیانت از منافع ملی و حقوق ملت ایران بوده است.

علاوه بر این بانک مرکزی در اقدامی خارج از حوزه اختیاراتش مرکتب تخلف دیگری شده و تاکید دارد که یوله‌های انباشته کشور در هند صرف سرمایه‌گذاری در هند شود. بدین ترتیب یولی که باید به کشور باز گردد و منشاء تولید و ایجاد اشتغال در کشور شود را صرف اشتغال و تولید در هند می‌کنند.

● ۱۴ هزار و ۴۰۰ میلیارد تومان بدهی وزارت نیرو و به بخش خصوصی

به گفته رئیس کمیسیون انرژی مجلس گزارش دیوان محاسبات در مورد وزارت نیرو و نیز حاکی از آن است که بدهی‌های وزارت نیرو و به بیمه‌کاران بخش برق و آب و همین‌طور بدهی‌ها به دولت نه تنها کاهش نیافته بلکه روند افزایشی نیز داشته است. این بدهی‌ها به حدود ۱۴ هزار و ۴۰۰ میلیارد تومان رسیده است.

● یول هزینه گاز دولت و طلب بخش خصوصی صرف پرداخت یارانه نقدی شد:

وی به گزارش دیوان محاسبات در مورد روند اجرای قانون هدمندی یارانه‌ها اشاره کرد و گفت: طبق این گزارش متأسفانه بخش بزرگی از درآمد‌های وزارت نیرو و به جای پرداخت بدهی‌ها به نحو غیر قانونی صرف پرداخت یارانه‌ها شده است حتی وزارت نیرو و از پرداخت یول گاز مصرفی نیروگاه‌ها توسط دولت منع شده تا یولش را به عنوان یارانه به مردم بدهند.

● هزینه نصب آنتن و گاه صرف یارانه نقدی شد:

رئیس کمیسیون انرژی مجلس ادامه داد: طبق گزارش دیوان محاسبات هم اینکه ۴ نیروگاه آماده نصب، به دلیل نداشتن تقدینگی نصب نشده‌اند چون یول لازم برای این اقدام، صرف پرداخت یارانه‌ها شده است، نیروگاه‌های خصوصی، یول برق تولیدی خود را از دولت دریافت نکرده‌اند و دولت حتی اجازه صادرات برق را به آنها نمی‌دهد تا کسب درآمد مختصری داشته باشند.

● ۲٫۹ میلیارد دلار درآمد صادرات نفت سال ۸۹ یارانه نقدی شد: کاتوزیان یادآور شد: برداشت‌های خلاف قانون از منافع دیگر و مصرف کردن آنها برای پرداخت یارانه‌ها تنها به وزارت نیرو ختم نمی‌شود، بر اساس گزارش دیوان



ماهی از سر می‌گردد

اعدام، همچنان روش ایجاد جو سنگین ترس و تحمیل سکوت به مردم است:

◀ در ۳۰ شهریور ۹۰، به گزارش مهر، بنا بر حکم صادره از دادگاه مهمان به قتل مرحوم روح‌الله داداشی، متهم اصلی این پرونده به مجازات قتل در ملاعام محکوم شده بود که با حضور اولیای دم، نماینده دادستان، مردم و اصحاب رسانه به دار آویخته شد.

◀ در ۳۰ شهریور ۹۰، به گزارش کلمه، تعداد زیادی از نیروهای حفاظت اطلاعات زندان اوین در اقدامی غیر منطقی، به بند ۳۵۰ اوین که هم اکنون بیش از ۱۶۰ زندانی سیاسی در آن به سر می‌یورند، یورش بردند و اقدام به بهر ریختن وسایل شخصی، همه زندانیان سیاسی و بازرسی اتاق‌هایشان کردند.

◀ در ۳۰ شهریور ۹۰، به گزارش مهر، حمید رضا کامرانی دادستان عمومی و انقلاب میناب از به دار آویخته شدن یک مرد متهم به قاچاق مواد مخدر در این شهرستان خبر داد. این قاچاقچی به هوبت «الف - گ» در ایست بازرسی شهید جعفرزادری در محور میناب به بندرعباس دستگیر شده بود.

◀ در ۳۰ شهریور ۹۰، به گزارش ایبنا، تعدادی از کارگران شرکت سایبر، پیمانکار قطارشهری کرج در میدان امام حسین تجمع کرده‌اند. این تجمع با انگیزه احقاق حقوق معوقه کارگران صورت پذیرفته است.

◀ در ۳۱ شهریور ۹۰، همزمان با سخنرانی محمود احمدی نژاد، در اجلاس سالانه سازمان ملل متحد، صدها نفر از مخالفان رژیم در برابر ساختمان این نهاد بین‌المللی در نیویورک تجمع کردند. تجمع کنندگان با در دست گرفتن پلاکاردها و سردادن شعارهای اعتراضی به حضور آقای احمدی نژاد در مجمع عمومی سازمان ملل متحد اعتراض کردند.

◀ در ۳۱ شهریور ۹۰، به گزارش هرانا، افشین شهبازی فعال دانشجویی آذربایجانی و عضو کانون آذربایجان‌شناسی صبح روز ۳۱ شهریور از محل حراست دانشگاه تبریز توسط ارگهای امنیتی بازداشت و به مکان نامعلومی منتقل شد.

◀ در ۱ مهر ۹۰، به گزارش مهر، مشاور کمیسیون اجتماعی مجلس از مرگ روزانه ۱۰ نفر بر اثر مصرف مواد مخدر در کشور خبر داد. دکتر مجید اهری افزود: با توجه آمار پزشکی قانونی سال گذشته ۳ هزار و ۶۵۰ نفر بر اثر اعتیاد جان خود را از دست داده‌اند.

◀ در ۱ مهر ۹۰، به گزارش هرانا، در یک اعدام گروهی و مخفیانه چهار زندانی در زندان مرکزی کرمان به دار آویخته شدند. اسامی اعدام شدگان به این شرح می‌باشد:

۱ - قاسم حنیف فرزند مرتضی حدوداً ۵۰ ساله و در حدود ۳ سال در زندان بسر می‌یورد

۲ - حمید کرباسی فرزند حسن و ۳ - حسین جلالی فرزند سلیمان و ۴ - سیامک ملک ملازیری فرزند علی

چهار زندانی فوق توسط فردی بنام قربانی قاضی دادگاه انقلاب کرمان محکوم به اعدام شده بودند. آنها همگی متهم به داشتن مواد مخدر بوده‌اند.

◀ در ۲ مهر ۹۰، به گزارش جرس، امیرعلی علامه زاده روزنامه نگار و خبرنگار خبرگزاری ایبنا بازداشت شده است. هیچ خبری از محل بازداشت و نهاد امنیتی مسئول این دستگیری در دست نیست. علامه زاده در سکوت خوبی مطلق به محل نامعلومی منتقل شده است.

◀ در ۳ مهر ۹۰، به گزارش یارس تورسم تورج اصلانی مدیر فیلم برداری جوان

است که در حال حاضر می‌تواند در پی تقاضای فراوان خریداران جهانی ال ان جی بالاترین قیمت‌ها را دیکته کند.

ارزش قرارداد اخیر قطر با شرکت گاز کره جنوبی به میزان ۲ میلیون و یکصد هزار تن در سال برای مدت بیست سال به نحوی است که قیمت فروش ال ان جی به این شرکت با احتساب نفت هر بشکه ۹۰ دلار به ۱۱ دلار در هر میلیون می‌رسد که قیمت نهایی آن برای کره ۱۲ تا ۱۳ دلار خواهد شد. قطر همچنین قرارداد بلندمدت دیگری با شرکت «جوئو الکترونیک» ژاپن به میزان ۵۱ میلیون تن در سال با قیمتهای مشابه کره جنوبی منعقد کرده است.

قطر تنها از محل فروش گاز طبیعی مایع شده (ال ان جی) تا آخر سال ۹۰، سالانه ۳۷ میلیارد دلار درآمد کسب خواهد کرد و سهم ۲۸ درصدی از تأمین کل ال ان جی دنیا را به خود اختصاص می‌دهد. این درحالی است که این کشور در سال ۲۰۰۶ میلادی یعنی سال ۸۴ از محل صادرات ال ان جی معادل ۱۱ میلیارد دلار درآمد کسب کرد.

قطر به عنوان شریک ایران در این میدان بهره برداری از یارس جنوبی را ۱۰ سال زودتر از ما آغاز کرده و بنا بر محاسبات بین المللی تا سال ۲۰۰۹، این کشور ۴۵ میلیارد دلار بیشتر از ایران از این میدان مشترک برداشت کرده است.

بر اساس این گزارش، ذخیره بخش ایرانی میدان ۵۰۰ تریلیون فوت مگاب گاز در جا و ۳۶۰ تریلیون فوت مگاب گاز قابل برداشت است که حدود یک سوم (۳۶ درصد) ذخایر گازی ایران و ۵/۵ درصد از ذخایر گازی جهان است.

ذخیره بخش قطری میدان ۱۳۰۰ تریلیون فوت مگاب گاز در جا و ۹۱۰ تریلیون فوت مگاب گاز قابل برداشت است که معادل ۹۹/۹ درصد ذخایر گازی قطر و ۱۴ درصد ذخایر گازی جهان است.

* ۲۰۰ میلیارد دلار زیان تجارت خارجی ایران در طول شش سال

◀ در ۵ مهر ۹۰، ایبنا گزارش کرده است: تراز تجاری به عنوان شاخص برای ارزیابی وضعیت تجارت خارجی، به نوعی بیانگر کارآمدی و یا ضعف سیاست‌ها و رویکردهای اجرایی است. نگاه به ارزش صادرات و واردات در شش سال اخیر بیانگر رشد منفی تراز تجاری کشور است، بر این اساس ارزش کل واردات در دولت نهم بر او با ۱۸۴ میلیارد دلار و ارزش کل صادرات در این دوره با احتساب معیانات گازی ۷۱ میلیارد دلار و بدون احتساب معیانات حدود ۵۷ میلیارد دلار بوده است. بنا بر این، تراز تجاری کشور در فاصله سال‌های ۸۴ تا پایان سال ۸۷ با احتساب معیانات گازی ۱۱۳ میلیارد دلار و بدون احتساب معیانات ۱۲۷ میلیارد دلار برای ایران منفی بوده است.

اما در دو سال گذشته یعنی سال‌های ۸۸ و ۸۹، در برابر ۱۹ میلیارد دلار واردات، ارزش صادرات کشور با احتساب معیانات گازی حدود ۵۷ میلیارد دلار و بدون احتساب آن ۴۷ میلیارد دلار بوده است. بر این اساس تراز تجاری کشور در دو سال فعالیت حکومت احمدی نژاد، با احتساب معیانات گازی حدود ۶۲ میلیارد دلار و بدون احتساب معیانات برابر ۷۲ میلیارد دلار منفی بوده است.

بنابراین ارقام موجود، تراز تجاری کشور در شش سال فعالیت دولت اصولگرا با احتساب معیانات گازی ۱۷۶ میلیارد دلار منفی و این تراز بدون احتساب معیانات بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار منفی بوده است.

انقلاب اسلامی: خورد و بودهای مافیای و اقتصادهای مسلط نمی‌تواند با تجاوز مداوم رژیم جباران به حقوق انسان همراه نباشند:

محاسبات ۲،۹ میلیارد دلار در سال ۸۹ از محل صادرات نفت به حساب پارانه‌های مردم ریخته شده و این امر برخلاف قانون هدفمندی پارانه‌ها است که محل پرداخت را از واقعی کردن قیمت‌ها دیده بود.

برداشت از محل درآمد پتروشیمی‌ها و مصرف آن برای پرداخت پارانه‌ها نیز مورد دیکری بود که در گزارش دیوان محاسبات عنوان شد. در سال ۸۹، توجیه به قانون بودجه و آیین نامه اجرایی بند ۴ ماده واحده موجب شده تا واردات بنزین و گازوئیل صورت گیرد که تخلف آشکار است.

انقلاب اسلامی: وقتی تولید نفت کاهش می‌پذیرد و سرمایه‌های که می‌باید صرف صنعت نفت و نیرو شود، صرف پرداختن پارانه‌ها می‌شود، یکی از اثراتش، کاهش نرخ رشد اقتصادی و افزایش نرخ تورم و خورد و بود منابع نفت و گاز ایران است:

* اقتصاد ایران، رتبه سوم بالاترین نرخ تورم را کسب کرد

◀ در ۳ مهر ۹۰، خبرگزاری فارس گزارش کرده است که صندوق بین‌المللی پول بیش بینی کرد ایران از نظر رشد اقتصادی بین ۱۶۱ کشور در حال توسعه در سال جاری میلادی رتبه ۱۱۰ را بدست بیاورد و از نظر تورم پس از بلاروس و ونزوئلا سوم شود.

* کسری بودجه ۱۵۰ هزار میلیارد تومانی برای پرداخت پارانه‌ها

◀ در ۹ مهر ۹۰، به گزارش ایبنا، سید عماد حسینی، سخنگوی کمیسیون انرژی مجلس مافیای گفته است: اگر چه حدود ۶ ماه از موضوع بررسی پرونده عدم واریز ۱۱/۲ میلیارد دلاری منابع نفتی به صندوق توسعه ملی می‌گذرد اما به تاخیر قوه قضاییه دفاعیه می‌کازم. را به کمیسیون انرژی ارسال کرده است. او از کسری بودجه حدود ۱۵۰ تا ۶۰ هزار میلیارد تومانی برای پرداخت به پارانه‌ها خبر داد. رقم ذکر شده تنها برای حدود ۵ ماه از سال است و مابقی آن نیز هنوز بیش بینی نشده است.

* درآمد سالانه فروش معیانات گازی پارس جنوبی: ایران ۱۰ میلیارد دلار و قطر ۴۳ میلیارد دلار

◀ در ۹ مهر ۹۰، خبرگزاری فارس گزارش کرده است: در حال حاضر ایران روزانه از میدان پارس جنوبی ۲۵۰ هزار بشکه معیانات گازی برداشت می‌کند که در حالیکه قطر از این میدان روزانه یک میلیون بشکه معیانات گازی برداشت می‌کند.

بر این اساس قطر روزانه با احتساب رقم ۱۲۰ دلار برای هر بشکه معیانات گازی، روزانه ۱۲۰ میلیون دلار از این محل درآمد کسب می‌کند در حالیکه درآمد ایران از این محل ۳۰ میلیون دلار بوده است.

شاید نگاهی گذرا به اقدامات و برنامه‌های کشور قطر برای برداشت از این میدان مشترک آباد زیان و خساراتی را که منافع ما را تهدید می‌کند بیشتر آشکار سازد: قطر برنامه دارد تا سال ۲۰۱۲ میلادی تولید گاز از این میدان مشترک را به ۲۵۰ تا ۲۷۰ میلیارد متر مکعب در سال برساند. این میزان برداشت شامل تولید ۷۷ میلیون تن گاز طبیعی (ال ان جی) راه اندازی دو واحد تبدیل گاز به فرآورده‌های نفتی سبک (جی تی ال) به ظرفیت بیش از ۲۵۰ هزار بشکه در روز و عرضه گاز به طرح صادرات گاز به امارات (دلفین) حدود ۲ میلیارد فوت مکعب در روز است.

موقعیت قطر به عنوان اولین تولیدکننده و صادرکننده ال ان جی جهان به گونه‌ای

◀ در ۶ مهر ۹۰، به گزارش ایبنا، عاملان سرقت از بانک ملی شهرستان گنبد امروزم در ملاعام شلاق می‌خورند. کریم سجادی فر - دادستان عمومی و انقلاب گنبد از توابع استان خوزستان - در این باره گفت: به موجب این حکم، «م. د»، «ع. م» و «ج. م» متهمان ردیف اول تا سوم این پرونده به دارای سوابق عدیده کیفری و متواری به دلیل ارتکاب جرایم مشارکت در سرقت ۲۲ میلیارد و ۳۸ هزار و ۵۰۰ ریال وجه نقد از بانک ملی شهرستان گنبد و یک دستگاه ون از این بانک، به تحمل سه سال حبس و ۷۴ ضربه شلاق در ملاعام همچنین در خصوص مشارکت در تخریب درهای ورودی، قفل دوربین‌های مدار بسته و سیستم دزدگیر به سه سال حبس محکوم شدند.

◀ در ۶ مهر ۹۰، به گزارش کمیته گزارشگران حقوق بشر - بشیر احسانی فعال، به جرم بهائی بودن از حق تحصیل و دانشجوی محروم و به ۵ سال حبس تعزیری محکوم گشت.

◀ در ۸ مهر ۹۰، به گزارش جرس، در ادامه موج بازداشت‌های جدید، حمید مودنی فعال مدنی و روزنامه نگار و نویسنده پوشه‌ری توسط نیروهای اطلاعات پوشه دستگیر شد.

◀ در ۸ مهر ۹۰، به گزارش جرس، مسعود بابا یور فعال دانشجویی عضو ستاد میر حسین موسوی، در آستانه آغاز سال تحصیلی جدید، به نه ماه حبس تعزیری محکوم شد.

◀ در ۸ مهر ۹۰، به گزارش کمیته گزارشگران حقوق بشر، بیش از ۲۰ تن از شهر وندان بهائی شهر اصفهان بازداشت و به مکانی نامعلوم منتقل شدند.

بر اساس اخبار رسیده به کمیته گزارشگران حقوق بشر روز پنجشنبه ۷ مهر ۱۳۹۰، بیش از ۲۰ تن از شهر وندان بهائی به نامهای فرید اشتیاق، یو سار رحمانی، فرزاد روحانی، روحیه حکیمان، سمیرا قائم، آرمان رحیمی، حسمت الله نیکی، شهلا سانی، فاضل بهنام، فرود نیکی، سها بهنام، سهیلا داوردان، داریوش دست‌بیش، لاله نامجویان، عطاء الله دانگر، لولا دانگر، انیسا دانگر، داراب یزدانی، سهیلا واحدیان، تاج الملوک جانمیان و دینا صفاپور (۹ ساله) بازداشت و به مکان نامشخصی منتقل شده‌اند.

◀ در ۹ مهر ۹۰، به گزارش اتحادیه آزاد کارگران ایران دیروز شبانه نهم مهر ماه ۹۰، کارگران پتروشیمی بندر امام در هفتمین روز اعتصاب خود مطابق معمول روزهای گذشته در میدان مشرف به دفتر مرکزی این پتروشیمی دست به تجمع اعتراضی زدند. سه نفر از کارگران پتروشیمی بندر امام توسط مأمورین حراست احضار و سپس به اداره اطلاعات منتقل شده‌اند. این کارگران عبارتند از: ۱- آقای منصور عباسی کارگر شرکت بیماتکاری خوارزمی و یکی از نماینده‌های کارگران ۲- آقای محمد باقر باقری کارگر شرکت بیماتکاری صنایع فارس و یکی از نماینده‌های کارگران ۳- آقای جاسم بدرانی یکی از کارگران شرکت بیماتکاری خوارزمی.

◀ در ۱۰ مهر ۹۰، به گزارش خبرگزاری فارس، ۷ تن در استان فارس اعدام شده‌اند: هفت متهم در شهرستان‌های آباد، نی‌ریز، کازرون، بوئناات و شیراز دستگیر شده و حکم اعدام آنان پس از صدور حکم و تأیید دادستان کل در شیراز اجرا شد.

متهمان «عبدالماجد - الف»، «محمد رضا - الف»، «عبدالرسول - ت»، «محسن ع»، «احمد - ک»، «هادی - ک»، «مسیح - ک» و «محسن - ز» بودند که برخی از آنان اقرار کرده‌اند که سابقه نگهداری و خرید و فروش مواد مخدر را در پرونده خود داشته‌اند.

◀ در ۱۱ مهر ۹۰، اطلاع رسید که روحانی زندانی، بروجردی، در زندان، گرفتار حمله قلبی شده است.

سینمای ایران به دلیل همکاری غیر قانونی با فیلمهای خارجی ممنوع الخروج شد. به گزارش یارس تورسم و به نقل از سایت متعلق به معاونت سینمایی، یعنی خبرگزاری سینمای ایران، وی که برای فیلم برداری چند پلان باقی مانده از فیلم سینمایی «بغض» به کارگردانی رضا درمیشیان و مذاکره با یک تهیه‌کننده بین‌المللی عازم ترکیه بود، پس از سوار شدن بر هواپیما و پیش از پرواز هواپیما، توسط مأموران به بیرون از هواپیما انتقال داده و از خروج وی از کشور جلوگیری شد.

◀ در ۳ مهر ۹۰، به گزارش اتحادیه آزاد کارگران ایران، رأس ساعت ۸ صبح و همراه با حضور کارگران روزگار و طبق روال اعتصابهای گذشته، کارگران شیفت شب کار از شب قبل در مجتمع مانده و با همراهی نفقات شیفت صبحکار و روزگار، پس از ثبت کارت ساعت خود، از مقابل اتاق ساعت به طرف ساختمان مرکزی (Main Office) در میدان روبروی این ساختمان با تجمع بی سابقه شش هزار نفره اعتصاب را آغاز کردند.

بنا بر این گزارش در حالیکه امروز و به توجوهی سابقه‌ای بیش از شش هزار نفر از کارگران بطور یکپارچه و متحدانه‌ای در مقابل دفتر مرکزی این مجتمع پتروشیمی دست به تجمع زده بودند، کلیه واحدهای مجتمع پتروشیمی بندر امام خالی از کارگران بود و تمامی کارهای تعمیراتی و سرویسهای جانبی نیز به طور کامل تعطیل بود.

◀ در ۴ مهر ۹۰، به گزارش آفتاب، با شروع سال جدید تحصیلی بیش از ۱۲ میلیون و ۳۰۰ هزار دانش آموز ایرانی سال تحصیلی ۱۳۹۰-۱۳۹۱ را آغاز کردند؛ در حالی که با توجه به گزارش‌های مرکز آمار ایران و جمعیت ۱۹ میلیون و ۴۳۵ هزار نفری در سنین ۷ تا ۱۹ سال که باید آموزش خود را در مدارس ادامه دهند، بیش از ۷ میلیون و ۱۳۵ هزار نفر به دلایل مختلف قادر به ادامه تحصیل نیستند و در حقیقت بیش از ۳۷ درصد دانش آموزان ایرانی مجبور به ترک تحصیل شده‌اند.

◀ در ۴ مهر ۹۰، به گزارش شرق، دیوان عالی کشور حکم قصاص ششم کارگر یک رستوران را که با اسید به مردمی حمله و او را کور کرده بود تأیید کرد و این حکم برای اجرا به دادسرای جنایی تهران فرستاده شد. متهم ۲۶ ساله که «محمد» نام دارد پنج سال پیش توسط شوهر خواهر قربانی اجیر شد تا روی او اسید پاشد. گزارش این اسید پاشی از سوی خانواده مرد مجروح به نام «ولی» به پلیس داده شد. فرد متهم در مورد اقدام خود به پلیس گفته است که به خاطر اعتیاد و درآمد کم حاضر شده در ازای دریافت پول این کار را انجام دهد و در ادامه گفته است که «البته در مجموع صد هزار تومان هم گیرم نیامد».

◀ در ۵ مهر ۹۰، به گزارش جرس، نرگس محمدی، نائب رئیس کانون مدافعان حقوق بشر و رئیس هیئت اجرایی شورای ملی صلح به یازده سال حبس تعزیری محکوم شد.

◀ در ۵ مهر ۹۰، به گزارش خبر آنلاین، امید سلیمی بنی: کارشناسان درباره افزایش اعتیاد بین دانش آموزان هشدار می‌دهند. این در حالی است که وزیر آموزش و پرورش اعلام کرده حاضر نیست آماری از وضعیت دانش آموزان معتاد ارائه کند.

◀ در ۵ مهر ۹۰، به گزارش کلمه، نیروهای یگان ویژه و پلیس ضد شورش با حضور در محوطه بازار تهران، تلاش کردند از تجمع پارچه فروشان معترض جلوگیری کنند. اما با این حال، تعداد زیادی از بازاریان اعتصاب کننده به تجمع پرداختند و با فریاد «الله اکبر» سعی کردند صدای اعتراض خود را به گوش مسئولان برسانند. دست کم دو نفر نیز در جریان این تجمع بازداشت شدند.

◀ در ۵ مهر ۹۰، به گزارش هرانا، نیروهای امنیتی با یورش به مراسم ترحیم «براهیم جعفرزاده و خانواده اش» پس از ضرب و شتم، شرکت کنندگان در این مراسم را بازداشت نمودند.



«۲۶ خرداد، بمناسبت صدور بیست و نهمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

عبدالله مستوفی می نویسد: روز دوم حوت ۱۲۹۹، آقای فتح الله مستوفی چایمان و تب کرده پای کرسی اطاق بیرونی راحت نموده، و به اداره تشخیص عبادات، که در آن اداره، همچنان بریاست مالیات مستقیم برقرار بود، نرفته بود. منم، برای رفع نهنائی او، از خانه بیرون نرفتم. بر حسب تصادف، کسی هم نزد ما نماند، و ما از هیچ جا، و از هیچ چیز، خبری نداشتیم. حتی از اخباری که تازه در دهها افتاده و از بعد از ظهر در شهر منتشر شده بود که امشب عده ای قزاق بشهر ریخته، و پایتخت را چنین و چنان خواهند کرد نیز بی خبر بودیم. اول شب، میرزا محمد باقر (آقای ربانی) پسر حاجی میرزا محمد مجتهد قهی، بمنزل ما آمد. آقای میرزا محمد باقر در آن روزها، مثل امروزش، اهل سیاست - باقی نبود، و چون از خبر کنی سیاست بی بهره بود، همچوقت از سیاست چیزی نمی گفت. فقط وقتی که زودتر از عادت معمول خود خواست برخیزد، و من از او سبب این عجله را پرسیدم، گفت می گویند امشب عده ای قزاق بشهر خواهند ریخت، زیاد بیرون ماندن موجب شوش اهل خانه می شود. بایشان گفتم این خبر مسلماً از فمناش همان اخبار است که یکماه قبل نسبت بآمدن متجاسرین و بالشویکها، شهرت می دادند. زیرا، اینعده، اگر بقصد هجوم و حمله بشهر بیایند، تا کز پر، از قزوین باید حرکت کرده باشند، معمول نیست که دو سه هزار نفر از قزوین تا پشت دروازه تهران بیایند، و دولت خبر نشده، اقدامی نکنند باشد، این عده هم قارچ بیستند که دو سه ساعت سر از خاک بیدر آورده پشت دروازه تهران سبز شوند. من تصور می کنم کسیکه این خبر را بشما داده، خواسته است با شما شوخی کند. میرزا محمد باقر، در جواب من چیزی نگفت، ولی حرفهای منم در اواخر نکرده برخاست و رفت، ما هم بعد از یک ساعتی بدون اینکه در اطراف این خبر واهی (؟) صحبتی بداریم، برخاسته هر یک باندرون مخصوص خود رفتیم. (۳)

مؤید الاسلام (مرحوم مؤید احمدی) در این اوقات در کوهه بیخ بست وصل بخانه های ما خانه ای در اجاره و در آن منزل داشت. ما خیلی همدیگر را میدیدیم ولی عصرها و شبا، هیچ سابقه نداشت که صبح ها از هم ملاقاتی کنیم. البته مانعی نداشت که کار فوری و فوئی در اداره مالیات مستقیم خود با دوستانش پیدا کرده و در همسایگی و رفاقت زبر ادرم وقت ملاقات خواسته باشد. ولی اینهم بعید بود زیرا مؤید الاسلام نمی دانست برادرم کسالت دارد، و با دانه نمیرود. من اگر از مردمان کنجکاو و احتیاط بودم، حق این بود از آقا حسیب استنطاقاتی بعمل آورده و اجمالاً از سبب این ملاقات ناهنگام اطلاع حاصل کرده باشم. باری بعد از اسلام و احوال پرسی آقای مؤید الاسلام نگذاشت که من از سبب صحبتی که او با برادرم در میان داشت، سبب این ملاقات را در کتبم و گفت: «از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم»

گفتم: چه حادثه ای؟ و با خنده بطور شوخی، اضافه کردم: شاید، بمناسبت اراجیفی که مؤمنین در روز گذشته راجع بحمله قزاق ها بشهر انتشار داده اند، نظمی به معرض شما هم شده باشد. گفت: «به! اراجیف کدام است؟ دیشب وارد شده و بگیر. بگیر، را هم راه انداخته اند! و شاید، تا این ساعت، عده ای را هم گرفته باشند. و من پیش از آفتاب خانه را ترک گفته از دراندرون آقا، (اشاره به برادرم) با هزار ترس و لرز، خود را بوادی ایمن رسانیدم. زیرا یقین دارم خانه شما از هر تعرضی مصون است.» پرسیدم: مگر شما می دانستید که اینها بچه قصد بشهر حمله کرده اند؟

گفت: دیشب آخر شب، یکی از دوستان معلّم، با تلفون، مطلب را حالی کرده اند. من همانوقت تصمیم گرفتم صبحی از در اندرون بخانه شما پناه بیاورم، گفتم:

در هر حال، این پیش آمد، هیچ که نباشد از این حیث، مایه خوشوقتی است که حظ ما از خدمت شما زیادتر خواهد بود. مرحوم مؤید احمدی یکی از وکلای دوره دوم و نامید و کالت دوره های بعد، که کس و کارش در کرمان برای او دست و پا می کنند، خودش در تهران مانده، و یکی از سیاست جی های زبردست بشمار می آید. مرد بسیار خوش صحبتی بود. از روزگار گذشته و زمان حال، نادره های با مزه و خاطره های جالبی نقل می کرد، و طوری مقدمات و مقارنات برای مطالب می چید، که شنونده را ذی نفع کرده، کسی که پای صحبتش می نشست، با وجود بی موضوعی اصل مطلب دل نمی کند از پای نقلیهای او برخیزد. باری، هر یک، یک پایه کرسی را گرفته، مشغول صحبت شدیم. تلفونها کار نمی کند، اگر کار هم میکرد، البته مصلحت نبود که با این وسیله خبر تحصیل کنیم. تا ظهر دندان بروی جگر گذاشته، و با بی خبری ساختیم. بعد از ظهر نو کرها را برای تحصیل خبر بیرون فرستادیم. اخباری که نو کرها می آوردند، توقیف عده ای از رجال و سران آزادخواهان بود، و چون عده ای کله گنده میان آنها بود، باور کردن این اخبار زور می برد.

* طرز خبر گیری مردم تهران



عبدالله مستوفی

مردم تهران، در این موارد هیچوقت خاصیت خونسردی خود را از دست نمی دهند. در ساعات اول، همه در خانه ها می نشینند. همبگذر که چند ساعتی گذشت و هول و هراس اولیه که با هر اتفاق فوق العاده ای توأم است، تمام شد، از خانه بیرون می آیند. از در خانه، نگاهی بکوجه انداخته، می بینند امن است. از کوجه به بازارچه میروند. آنجا هم کسی با کسی کاری ندارد. بخایان میروند، و بالاخره از خایان خود را بمرکز عوفا میروند. در آنجا هر کس بطرز خودش مشغول جمع آوری اخبار می شود. یکی با فرنی، دیگری با آزان، سومی با دربان قوم و خویشی یا رفاقت دارد، سر صحبت را با او بازمی کند، و از آنچه بدان محتاج است، اطلاع صحیح بدست آورده، بر میگردد. بطوریکه همیشه در مرکز هر عوفا جمعی هستند که جز ناماشا و تحصیل خبر کاری ندارند، و هر تازه واردی بخوبی می تواند اخبار صحیح را از آنها گرفته و مراجعت کند. این است که اخباریکه در این موارد عوفا در شهر منتشر می شود، اکثریت فریب بافان آنها، مطابق با واقع است. (۴)

* هم بایع، هم مشتری، هر دو را میگیرند

در حدود چهار بعد از ظهر از شهر، میرزا مهدی مباشر ما از راه رسید. یکمشت اخباری که راجع بتوقیف اشخاص و از این سر و آن سر جمع آوری کرده بود، تحویل داد، ولی مستند این اخبار هم همان شنیده های بازاری بود. اگر چه آقای مؤید الاسلام، آنها را با محک های سیاست جی گری خود، سنجیده و صحیح را از سقیم با استدلال خورده است.

تشریح می کرد، ولی توقیف شدگان بقدری ناجور بودند، که گاهی کمیت او هم لنگ میشد. صلاح دانستیم میرزا مهدی را، برای کسب اخبار صحیح تری بمرکز عوفا بفرستیم. میرزا مهدی رفت. سید حسین هم سفر ساوه ما که با کمال بیسوادی کمال السادات شده است، از در وارد شد. خانه او نزدیک دروازه دولاب، و از مرکز اخبار دور، و از صبح در خانه نشسته و این اول ملاقات روزانه اش بود. بنا بر این او هم خبری جز آنچه در راه شنیده بود، نداشت و اخبار او بی مایه تر از اخباریکه ما داشتیم، بنظر می آمد.

میرزا مهدی برگشت. و معلوم شد آنچه در کوجه ها می گویند، همه صحیح است و عده ای مردمان بی تناسب و ناجور را که در این بازنده ساله مشروطه کارهایی کرده و از خود بود و نمودی ظاهر نموده اند، گرفته و حبس کرده اند. سپهسالار، عین الدوله، حاج محتشم السلطنه، سید مدرس، شیخ حسین یزدی، سعدالدوله، مجدالدوله، ممتازالدوله، مشار السلطنه، فرمانفرما، سردار مقتدر، سید محمد اسلامبولچی، حاجی محمد تقی بنکدار، میرزا یانس و کیل ارمینی ها، شیخ محمد حسین استرآبادی، سید محمد تدین، سهام الدوله، سان الملک، یمن الملک، امیر نظام فره گوزلو، جزو محبوسین هستند. سید حسین گفت: «به! اینها که هم بایع را می گیرند هم مشتری را» این حبس ها با مرگی است که عجالتاً کسی از آن اطلاعی ندارد. همین قدر مردم می بینند عده ای قزاق با یکی دو نفر آزان میروند و آنها را می آورند و در قراقخانه حبس می کنند. بی این سید مدرس، مرد آزادی و یمن الملک کهنه پرست، سعدالدوله مستبد و حاجی مجد الدوله عوام، اسلامبولچی و بنکدار بازاری، و شیخ حسین یزدی، ملای وارسته، منور، و سهام الدوله سرمایه دار و ملاک، و سپهدار و عین الدوله و فرمانفرما، سه نخست وزیر سابق با اختلاف مرام و مسلک و طرز فکر و راه معاش، چه تناسبی در کار است؟ و کدام جامعه این اشخاص را محکوم بحبس کرده است؟ ابتدا معلوم نیست. حتی مؤید الاسلام هم با همه سیاست چی بودنش، نمی تواند توضیح حساسی در این خصوص بدهد. برای اینکه مجدداً باین موضوع برگردیم، از سلسله حوادث روزة سید ضیاءالدین را، بین چهار صد باصد نفر گفته، و نوشته اند. در باره اکثر آنها یک جهت جامعه رعایت شده، و آن سابقه بازنده ساله آنها در مشروطیت است، که آنچه وزیر و وکیل و وزیر تراش بود، بحبس انداخته بودند. با وجود این، مستوفی الممالک و مشیر الدوله و مؤمن الملک و مصمص السلطنه که از همه بیشتر در مشروطه مشارالیه بودند معاف شده اند و می توان حدس زد که مؤسس کودتا تعرض باین اشخاص را خلاف مصلحت دانسته باشند. حس پاره دیگر هم بنظر چنین می رسد که برای اخذ و عمل بوده و الا مجدالدوله و یمن الملک و امیر نظام فره گوزلو و سهام الدوله در مشروطه چکاره بوده اند که طرف بیم و امید باشند؟ شاید بعضی که بعدها در محاسن پست سر سید مضمون هائی گفته، و رویه او را نقادی کرده اند بواسطه همین جرم، گرفتار شده باشند، و بالاخره عده ای هم شاید بین آنها باشند که حس آنها برای هیزم ترهائی بوده است که در روزنامه نگاری به سید فروخته و برای تسویه حسابهای شخصی بحسب رفته اند. گیلک مرد و میرزا عیسی خان فیض رئیس الوزرا و کفیل وزارت مالیه قبل، شاید بتوصیه مؤسسنین از حبس نجات یافته، اولی مرخص به خانه و دومی در کابینه سید ضیاءالدین وزیر مالیه شدند. اجمالاً هر کسی بحسب با تبعید محکوم شد، تا آخر کابینه سید ضیاءالدین در حبس ماند. سید، از باره ای دارنده های آنها میلی بعنوان اعانه ملی مطالبه می کرد ولی آنها حس را بر ادای وجه ترجیح دادند، چون بعد از یکی دو روز فهمیده بودند که جان آنها در معرض خطر نیست و دیر یا زود بیرون آمده و بریش سید خواهند خندید. فقط یکنفر از آنها، امیر نظام بیست و پنج هزار تومان سلفید و از حبس خلاص شد، که یقیناً بعدها افسوس این عجله را خورده است.

* حکم می کنیم

آخربش، مؤید الاسلام از در اندرون بخانه خود رفت، و فردا صبح علی المعمول از همان راه آمد. نشستیم و آسیای صحبت را راه انداختیم. در ظرف دیروز و دیشب رفقای مؤید الاسلام چند نامه برایش نوشته، و اطلاعات امروز او از اوقات زیاد است، و میگوید این اوضاع را انگلیس ها بر پا داشته و سید ضیاءالدین هم دست آنهاست، و حتماً رئیس الوزرا می شود. معلوم نیست چه حقه ای سوار کرده اند، که این قزاقها را محرمانه از قزوین آورده، و بزور آنها این حرکات را می کنند. از دیروز صبح تمام ادارات را بسته اند. پست و تلگراف و تلفون هم تعطیل است. هنوز عده ای را که باید بحسب بفرستند، تمام نکرده اند. پریش هم که بشهر وارد شده، به کبیسری ها حمله برده اند، چند نفری آزان مجروح و کشته شده است. در محسب نظمی به باز کرده، محبوسین را نجات داده اند. روزنامه ها را هم عموماً بسته اند. رئیس قزاق های مهاجم هم رضا خان میر پنج معروف بنما کسیم است.

بازی آروز تا آخر شب صحبت ها همه در اطراف محبوسین بود. هر یک از ما سه نفر، در بی تناسبی آنها چیزهایی می گفتیم و استدلال هائی راجع بسبب حبس آنها می کردیم. ولی سر هم رفته مطلب خیلی گنج بود. زیرا اگر عامل انگلیسها باشند، چگونه است که بعضی از طرفداران واضح و روشن آنها، مانند فرمانفرما و پسرهایش بخصوص نصرت الدوله هم بحسب رفته اند؟ آقای مؤید الاسلام می گفت چون می خواهند رنگ و روی ملی به این اقدام بدهند، ناچارند بعضی از طرفداران علنی خود را بیکر بدهند که مردم این اقدامات را از طرف آنها ندانند و عمل رنگ روی قزاقی داشته باشد. قدری هم در اطراف سید ضیاءالدین و فرمانده قزاق های مهاجم صحبت شد. راجع بسید، چون او را همه می شناختیم که چکاره است چندان تعجبی نداشت که بوسیله این اقدام بخواد خود را بمقامی رسانده، سری توی سرها بیورد، و ضمناً ضرب سستی باشخاصی که با آنها حساب خرده ای دارد نشان بدهد، ولی راجع برضا خان چون هیچکس، حتی اسم او را هم نشنیده بودیم کمیتمان لنگ میماند، که این شخص کیست، و چکاره است و انگلیسها او را از کجا پیدا کرده اند؟

عصری یکی از نوکرها از راه رسید و اعلائی که همان ساعت بدر و دیوار شهر چسبیده بودند، آورد. هنوز رطوبت چسبی که برای الصاق بان زده بودند، باقی بود. این همان «حکم می کنیم» رضا خان، رئیس قزاقهای مهاجم است که بعضی از آنها جلوس «حکم می کنیم» بامداد... میخورن. گذاشتند، که فردا آژانهای نظمی، هر جا این جمله اضافی را جلوس «حکم می کنیم» اعلانات دیدند، اصل اعلان را از دیوار کنند.

* ریاست وزرای سید ضیاءالدین

صبح روز پنج حوت، مؤید الاسلام خبر صدور دستخط ریاست وزرای سید ضیاءالدین، و ریاست دیویزیون قزاق رضاخان میر پنج را که بلقب سردار سپه هم ملقب شده است، آورده گفت: این دو دستخط را دیروز عصر شاه در فرح آباد صادر کرده است. قدری هم در اطراف شاه، و اینکه چرا این جوان اینقدر بی فکر است مذاکره بعمل آمد. همگی متفق بودیم که بعد از وقوع واقعه، البته چاره ای جز تسلیم ندارد، ولی چرا باید در فرح آباد بنشینند، و بگذارد که این قزاقها، از قزوین تا پشت دروازه تهران بیایند. اگر این قزاقها، با سید ضیاءالدین بیوانگی را بجائی میرواندند، که مثلاً شاه را هم از تخت بزیر بیاورند، و مردم را گرفتار اختلاف کلمه

کنند، چه می شد؟ بالاخره در این زمینه هم بعد از کمی مذاکره، همگی متفق شدیم که مسبین اصلی در کارند و آن ها حوت می دانند که برداشتن شاه باین آسانی ممکن نیست، و باعث جنگ داخلی و کشمکش خواهد شد، و الا شاید سید، و این میر پنجش که تازه سردار شده است، بی مضائقه باشند.

قدری هم در اطراف وزرای کابینه صحبت داشتیم، هیچکس نتوانستیم حدسی در اطراف آن بزیم. منتظر الوزاره ها همه بحسب رفته بودند. با وجود این مؤید الاسلام می گفت: ممکن است اعضای کمیته آهن پنهانی در کابینه سید داشته باشند، و شرحی راجع به این کمیته و اعضای آن بیان کرد که من خیلی با آنها گوش ندادم ولی اجمالاً باقایی مؤید الاسلام گفت: اینها که شما اسم بردید، هیچکس وجهه وزارت ندارند. گفت مگر خود سید ضیاءالدین وجهه ریاست وزراء دارد؟ من فوراً مثل فرانسه «چنین آقا، باید چنین نو کر می هم داشته باشد» که در حقیقت همان معنی «این دیک» و این چغندر. مثل معروف نو کر است، نظرم آمد و گفته ایشان را تصدیق کردم.

عصر آنروز سید محمد خان رضوی، که با ما مؤید الاسلام خصوصیت داشت به منزل ما، سراغ مؤید الاسلام آمد. معلوم شد، آقای مؤید الاسلام بخانه سپرده و اجازه داده است که بعضی از محارم را بمحل ایشان دلالت کنند، و چون آقای رضوی از محارم بوده است محل ایشان را باو اطلاع داده اند. خلاصه آقای رضوی هم نشست، قدری از زهر در صحبت شد، مؤید الاسلام بعضی پیام ها به پاره ای از حول و حوش سید ضیاءالدین، بخصوص سلطان محمد خان نائینی فرستاد.

صبح روز ششم حوت، جلسه سه نفری ما باز از صبح زود منعقد بود. بمناسبتی بدو از انقلاب مشروطه، و سپس از آمدن مجاهدین به تهران صحبت پیش آمد. من به آقایان عرض کردم، اگر چه نتیجه این انقلاب معلوم نیست بکجا انجامد، ولی انقلابات آن دو دفعه هم مثل این دفعه، در ماه جمادی الثانی اتفاق افتاده است. آقای مؤید الاسلام عقیده داشت که نتیجه این انقلاب هم کمتر از آن دو نخواهد بود. زیرا حس این عده از رجال کشور کار کمی نبوده است، که صورت داده اند. معلوم می شود قتیله بزرگی برای ما پیچیده اند.

در این دوروزه هم، باز عده ای را گرفته و بحسب انداخته بودند، که در عدم تناسب، مثل همان محبوسین دو روز اول بود. ما خیلی در اطراف این که با این محبوسین چه معامله ای خواهند کرد، مذاکره می کردیم. در یک نظر با هم متفق الکلمه بودیم، که نسبت بجان آنها بطور عموم مخاطره ای در کار نیست زیرا یقین داشتیم که آقایان مؤسسنین این کمندی اینکاره نیستند. مؤید الاسلام می گفت: که دور نیست، محاکمه ای برای آنها ترتیب بدهند، و بحکم محکمه پاره ای از آنها را محکوم بحسب در قلاع یا تبعید نمایند. من بی دلیل، معتقد بودم که این کمندی بزودی سر خواهد آمد، و مستند تقالی بود که در نشب انتشار خبر ریاست وزراء سید ضیاءالدین برای عاقبت کار او از قرآن زده، و آیه «واخذ لهم الصیحه بفتنه» آمده بود. و به آقایان عرض می کردم که این روی خواهد آورد. عصری "هدهد سبا"، یعنی آقای رضوی آمد، و گویا بوسیله سلطان محمد خان نائینی برای آقای مؤید الاسلام، از سید تأمین آورده بود، بطوری که ما دیگر از فردا باید از نقالیهای جانب و صحبت های با مزه مؤید الاسلام چشم پوشیم. ضمناً من از آقای رضوی، از ادارات مالیه پرسش کردم. گفت فقط از دایره محاسبات چند نفری که کار حواله در دست آنها است، با دانه میروند، باقی ادارات اعم از مالیه و عدلیه همه بسته است. پرسیدم وزیر که ندارند، پس کی حوالجات را امضاء می کند؟ گفت میرزا عیسی خان، کفیل مالیه کابینه سابق. قدری



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و بیست و نهمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

هم در اطراف قانونی نبودن این امضاء مذاکره شد. بالاخره گفتیم: ممکن است سید ضیاءالدین اختیاراتی باو داده باشد که امضای او کماکان در بانک شاهنشاهی مطاع باشد. من پیش گویی کردم که میرزا عیسی خان شاید وزیر مالیه کابینه سید هم بشود.

* اقدامات سید ضیاءالدین در ولایات

سید ضیاءالدین دستخط ریاست وزراء و بیانیته خود را با تلگراف بتمام ایالات و ولایات مخابره کرد، و بحکام والی ها امر داد که عین آنرا بوسائل مختلفه در کلیه مراکز قلمرو خود منتشر کنند. در ولایات، حاکمی که با منویات او مخالفت کند، نبود بالاخصاص که حکام بعضی از ولایات نزدیک به پایتخت، مانند سمنان و قزوین و قم را بواسطه باره ای دیرشنوهای آنها که تصور می کرد عمدی است بلافاصله عوض کرده و بجای حکام قلمی، حکام نظامی گماشته، و تکلیف باقی حکام را به آنها حالی کرده بود. ولی کار ایالات به آیین آسانی نبود، و البته والی ها زیر بار او، آنها را آنهم با آنهم اشتلم (زور و تعدی)، و اطالة لسانی که بر علیه اشرف کرده بود نمی رفتند. از جمله مصدق السلطنه والی فارس بود. آقای مصدق السلطنه جناب آقای دکتر محمد مصدق، مدتی قبل از اینها، بااروپا مسافرت کرده بود. مشیرالدوله، در کابینه خود، او را بسمت وزارت عدلیه تعیین، و با تلگراف از اروپا احضارش کرد. او هم بلافاصله عازم ایران شده، به بوشهر و از آنجا به شیراز آمد. حکومت فارس دوسالی بود با فرمانمرا مود. و این شاهزاده، با زرنگی خود بدون اینکه بسند رسمی بدست انگلیسها بدهد، در پیشرفت کار پلیس جنوب بذل مساعی می کرد. البته این وضع با سیاست منفی دو طرفه مشیرالدوله منفی، و بهمین جهت، شاهزاده را احضار کرد، و این در موقعی بود که دکتر مصدق که برای اشغال پست وزارت خود به تهران می آمد به شیراز رسیده بود. وجوه اهالی و سر جنبانهای شیراز از دولت خواستند که آقای مصدق السلطنه والی فارس شود. مشیرالدوله هم به این تقاضا جواب مساعد داد. از اواسط تابستان گذشته، این خواهرزاده بجای فرمانمرا دانی خود، والی فارس بود. مصدق السلطنه وقتی بیانیته سید و دستخط شاه را ملاحظه، و از اوضاع تهران اجمالا اطلاع حاصل کرد، شرحی با تلگراف، مستیما به شاه عرض کرده، انتشار بیانیته سید ضیاءالدین را باعث برهم خوردن آرامش فارس، و خلاف مصلحت دانست. سید تلگراف «نعل و میخی» (۶) بوالی فارس مخابره کرده، از همکاری با او اظهار خوشوقتی، و متمردین را اخافه و تهدید نمود، و در آخر اختیار انتخاب هر یک از دو طریقه را بخود والی وا گذاشت. اگر چه سید کسی را در شیراز نداشت که این تشر او را در باره والی عمل کند، ولی مصدق السلطنه سلاح خود را در کناره گیری دانسته، استغای خود را از اعلیحضرت شاه درخواست کرد، و پذیرفته شد و بعد از تحویل دادن ایالت به قوام الملک، بسمت تهران عزیمت نمود، ولی به تهران نیامده، به بختیاری رفت و بعد از سقوط کابینه سید ضیاءالدین، وارد تهران شد.

محل، شاهزاده را تحت الحفظ بمرکز آورده، مثل سایر اعیان زندانی کرد. قوام السلطنه، جناب آقای احمد قوام نخست وزیر، وزیر فعلی، هم دو سه سالی بود، والی خراسان شده و در آنجا ریشه ای بهم زده بود، سید ضیاءالدین بدیش نمی آمد این والی را هم بدست آورده، در حبس خود داشته باشد، که با خاطر آسوده تر، در کشور حکومت کند. البته قوام السلطنه هم احتیاط کار خود را داشت، و با کلنل محمد تقی خان که در رئیس قوای تامینه خراسان بود، بند و بستهایی کرده، و قرارهایی گذاشته بود، ولی سید توانست، بوسیله بعضی از رفقای نظامی کلنل، افسر مزبور را طرفدار خود کند. بالاخره، دستور توقیف والی را برای او فرستاد. در روز ۱۳ نوروز که والی برای او سیزده بدر، از شهر به خارج رفته بود، در مراجعت که می خواست از جلو مراکز آمینه بگذرد او را گرفته توقیف کردند، و چند روز بعد او را هم با حال ناخوش بهران فرستادند که در زندان با سایرین همدام باشد. البته این اخبار که سایر ولایات رسید، اگر مخالفتی هم بود مطیع شد و خاطر سید ضیاءالدین از طرف ولایات تا حدی راحت گشت. ولی والی آذربایجان از تطاول سید مصون ماند. زیرا مخبر السلطنه در عداد رجال بی طمع و غرض بود، و اوضاع آن کشور هم سرگشی کردها که تا حدود خوبی هم آمده بودند، اقتضای این قماش کارها را نداشت بخصوص در ایام کابینه سیاه که قشون دولتی که به امر حاجی مخبر السلطنه، با کردها مقابله می کردند، فتخی هم پیشیان شده، و اسمعیل آقا (سمینتقو) رئیس اکراد کارش از حمله به دفاع کشیده بود.

* انگلیس ها هم به آزادی مبارک مرده تن در دادند

اگر چه، سید ضیاءالدین در بیانیته خود نوشته بود «من فرار داد ۱۲۹۸ (۱۹۱۹) را القا نمودم» و از همان وقت پیدا بود انگلیسها میخواستند جنازه این مرده را هم دفن کنند، و کند و بوی آنرا بیندازند، ولی از طرف انگلیسها هر رسما در این باب اظهاری نشده بود. زیرا اگر بلافاصله به این کار اقدام میکردند، جانب داری خود را از این اوضاع بیشتر ثابت کرده، و خود را بیکه تاز میدان کودتا معرفی می نمودند. البته سید ضیاءالدین بی اندازه مایل بوده است، موافقت رسمی انگلستان را در انقادی قرارداد زودتر بسمع عامه برساند تا لامحاله مردم را که از سایر اقدامات او عصبانی بودند. بجانب خود متمایل نماید و تاگزیر بین او و سفارت انگلیس مذاکراتی در این باب جریان داشته است.

* پاک شدن ایران از قشون خارجی

قشوق انگلیس که در قزوین و در حدود منجیل و بین راه همدان و کرمانشاهان، تا سرحد عراق عرب ولو (بخش) بود، دیگر نمی توانست بماند. زیرا ملت انگلیس با این رویه مخالف و کابینه محافظه کار آن دولت مجبور بود، در مقابل میل و اراده ملت، سر تعظیم فرود آورد. خواننده عزیز تفرس (درک) می کند، که بعد از عقد قرارداد ایران و شوروی، اقامت سه چهارماهه اخیر این قوه، فقط برای تقویت روحی عمال کودتا بود. همینکه این کار مفروراه شد، دیگر اقامت این قشون، جز مصارف بیوده و احیاناً بهانه برای تجدید

حمله مجلس مبعوثان بدولت محافظه کار انگلیس، فایده ای نداشت. بنا بر این، قشون مزبور کم کم شروع کرد که ایران را تخلیه کند. آخر، رفیق «روتشتین» سفیر شوروی هم، خواه و ناخواه، عنقریب به تهران وارد میشد و پروتست های او هم در کار بود. بهر حال، اینوقت خاک ایران را از قشون خود پاک کردند و بسلامتی تشریف بردند. «کاش ملت آنچه خمره لب پریده و مودار و هر چه تابو و دیزی گهنه داشت، همه را در بدرقه این میهمانان ناخوانده که به هیچوجه دل نمی کنند، ایران ترک گویند می شکست (۸) که بعد از بیست سال، مجدداً گرفتار محمت آنها نمی شدیم و تصویر رفیق اساتین را با بیرق های خون، در استگاه راه آهن خود، تحویل نمی گرفتیم..... تمام زحمات فعلی ایران نتیجه خوانی است که انگلیسها برای ما دیدند، خودشان و ما را دچار این زحمت کرده و امروز خود هم درمانده شده اند.»

* خیمه شب بازی یا سینما ناطق وطنی

نمی دانم، خواننده عزیز خیمه شب بازی را دیده است، یا خیر؟ در پیچه گی بکمر نبه، آقاغلامحسین مرا بتماشای این بازی که در میدان سرچشمه بر پا شده بود برده است. چادر مربعی تصور کنید که ارتفاع آن در حدود دو زرع باشد، و نصف کمتر یکی از چهارضلع آنرا که رو بمیدان اجتماع تماشاچی هاست بالا زده مربعی نمودار و پرده ای به ارتفاع دامن بالا زده، در وسط این مربع کشیده و آن را بدو مربع مستطیل تقسیم کرده باشند. گوشه این پرده، راهی عرض یک وجب باز است که مستطیل جلو را که میدان بازی است به مستطیل عقب که بازی گر و صندوق آدمک های او در آنجا است مربوط می کند. پهلوئی این چادر، پیرمردی با ریش تویی سر که شیره ای که رشته ای دور کلاه نمدی خود پیچیده، بطور مورب نشسته است که هم جمعیت او را به بیند و هم مواج با میدان بازی باشد، و این پیرمرد مخاطب آدمک ها و مترجم بیانات آنها برای جمعیت است. بازیگر پشت پرده، آدمک های خود را که موی دم اسب بگردن آنها بسته و از بالا در دست دارد، از راه گوشه میدان، یکی یکی و در نوبت خود بمیدان جلو می آورد و نقش آنها را بازی می کند و از همانرا با قسمت عقب بر می گرداند.

نمیدانم امروز تجدد وارد این بازی هم شده یا خیر؟ در شصت سال قبل که من این بازی را برای دفعه اول و آخر تماشا کردم بساط شاه بازی بود. ابتدا، آدمکی وارد میدان شد. قدری دورمیدان گردش کرد، و روبروی پیرمرد مترجم ایستاد، و با حرکی که بقامت خود داد، به پیرمرد که او را «بابا» خطاب نمود سلام کرد. آدمک چوبی که حرف نمی زند! حرف های این آدمک حرفهای بازیگر پشت پرده است، که سوت سوکنی در دهن گذاشته، صدای خود را ذیل کرده است که با حنّه کوچک آدمک، مناسب باشد. بعد از دریافت جواب سلام، ورد و بدل شدن تعارفات معمول آدمک به بابا گفت: امروز قبله عالم، سلطان سلیم میخواهند بمیدان تشریف بیاورند. بابا گفت: انشاءالله بمبارکی و میمنت تشریف خواهند آورد. بگویند به بینم، برای انجام چه کار تشریف می آورند؟ آدمک گفت: محاکمه ای در پیش دارند. بابا گفت: خدا شاه عمر بدهد، و او را در احتقاق حق تأیید فرماید. باشاره و امر این آدمک که معلوم بود، مثل قلی عمر رئیس تنظیم بلدیه است چند تا جارو کشی وارد میدان شدند و با جاروهای خود کف میدان را جارو و واقفا گرد و دونه (غبار) بر پا کردند. بعد چند نفر سقا که هر یک مشکي بدوش داشتند وارد میدان شد. بعد از سلام و تعارف با «بابا» خود را معرفی کرد. این آدمک فرمانده کل قوا و باصطلاح آنروز سپهسالار بود. بعد از استجازه از بابا، سربازها و سوارهای خود را در صفوف چهار تفری با کمال نظم وارد میدان کرده و هر دسته را در ناحیه ای واداشت و خود در مرکز قرار گرفت. یکی دیگر آمد، این امیر توپ خانه بود که بعد از تشریفات، معرفی توپهای خود را که یک قورخانه ای هم دنبال داشت وارد میدان

کرده، در ناحیه دیگر ایستاد و همبسطور، تمام واحدهای ائانه قدرت، با عده خود آمده، و هر یک قسمتی از میدان را اشغال کردند. آخر همه یکنفر صندلی شاه را آورد، و درصدر میدان گذاشتند. بعد از آن جارچی باشی ورود شاه را با جمله «شاه آمد، شاه آمد» اعلان کرد و ایشیک آقاسی باشی، با «خوش آمد، خوش آمد» خود تهنیت قبل از ورود شاه را بسمع حصار رسانید. شاه با کوبه و فراش ها و شاطرها که جلوش افتاده بود، سواره وارد میدان و نزدیک تخت پیاده شد و بر صندلی جلوس کرد. بعد ایشیک آقاسی باشی، خطابی مبتنی بر تهنیت ورود، عرض رساند و موضوع تشریف فرمائی امروز شاه را به میدان، بسمع حصار رساند. عارض و منبهم را فراشان بحضور آوردند. عرض عارض تقریر، و دفاع های منبهم شنیده، و بالاخره تعدی و تجاوز منبهم ثابت گشت. شاه امر داد متعدی را دم توپ بگذارند. یکی از توپچی ها با توپ خود جلو آمد. فراشان گناه کارا جلو توپ بستند. توپچی خیزی برداشت و دست خود را بالا برد. وقتی عقب توپ نزدیک ماشه زمین آمد. فشفشه افروخته ای در داشت و آن را نزدیک ماشه توپ برد. توپ صدا کرد. و پارچه های بدن گناهکار در اطراف میدان پراکنده شد. بلافاصله شاه برخاست و سوار شده با فراشان و شاطران از میدان رفت. سایر ائانه قدرت هم، یکی یکی بهمان ترتیب ورود از میدان خارج گشتند، و درموقع خروج هم هر یک مستی به بابا رساندند. پرده افتاد و تماشاچی ها متفرق شدند.

از صد، صد و پنجاه نفری که برای این تماشا جمع شده بودند، حتی من طفل هست نه ساله، هیچیک معترض نبودند که این آدمکها بتوانند با پای چوبین راه بروند و حرف بزنند، و کارهایی از روی رویه و منطق انجام بدهند، و با اینکه موی دم اسب را بواسطه قافله زیاد نمی دیدند همگی می دانستند که محرک این دستگاه بازیگر پشت پرده است. در این خیمه شب بازی ایران هم همگی حتی دهانی های پشت کوه هم می دانستند که سید ضیاءالدین که جوان بی سواد پرمدعائی بیس نیست، نمی تواند این نقشها را بازی کند و تمام محرک این آدمکهای چوبی را که در این میدان گر و فری می کردند خوب می شناختند.

از خواننده عزیز اجازه می خواهم بار دیگر از سلسله حوادث جلو بپنم. انگلیسها خیلی سعی کردند، که عامل بودن خود را در این خیمه شب بازی، با بهتر بگویم «پهلوان گیس دار» (۹) از گردن خود بیندازند، و برای اینکه روزنامه ها را که گاهی در اطراف کودتا چیزهایی نوشته، بتلویح و تصریح دستهای آنها را در این امر نشان میداند، خفه کنند، سردار سپه را واداشتند که با بیانیته و جمله معروف خود «باحضور من مسبب حقیقی کودتا را نجس کردن مصحک نیست.» خویش را عامل اصلی کودتا معرفی کند. سهل است، روز سوم حوت (اسفند) را هر سال عید بگیرد و در دوره سلطنتش، سان سالیانه قشون را در این روز فراردهد حتی ایروز را روز نهضت ملی و نظامی ایران وانمود کرده، بلدیه ها را وادار نماید که در این روز عید خنده ای نظیر کار ناول فرانسه بر پا کنند، و شب و روز این روز فرور، اتومبیل هائی که در آنها جمعی برای سرگرمی مردم بازیهای مضحک و اکثر میزه و خنک در می آورند بدور بیندازند، و از همه بالاتر خیابانی را که ادارات نظامی در آن واقع است باسم «سوم اسفند» ناف بری کنند. ولی هیچیک از این تظاهرات لفظی و معنوی توانست این حقیقت را از خاطرها محو کند، «که عامل کودتا انگلیسها بوده اند.»

واقعه سوم حوت ۱۲۹۹ مقدمه گرفتاری بیست سال، و بالتلیجه بیست و پنج ساله ایران در دست دیکتاتوری داخلی و خارجی است. تا به بینیم حالا بعد از بیست و پنج سال چه خواب تازه ای برای ما دیده اند، و عاقبت کار ما با حلقه و نمانع و گیس و کلاه وبستین انگلیسی مآب و لنترائی های آخوند لنگرانی و آردانش و دکتر کشاورز که با مسکوپها همصدا شده، تخلیه ایران را از قشون روس، به تخلیه جاوه و مصر از

قشون انگلیس مشروط می کنند، بکجا بکشد؟ ماشاءالله همشهرهای ما هم خیلی فراموش کارند، و مثل همانها که برای وقت گذرانی جلو چادر خیمه شب بازی جمع می شوند، برای تفریح یا در مقابل وعد وعید، گرد این آدمکهای چوبی که تفهیمیده، مستقیم یا غیر مستقیم جز دستهای خارجی چیزی نیستند، جمع می شوند و آنها را بفکر ریاست یا پیشوائی میاندازند در صورتی که اگر خون ایرانی در رگهای آنها باشد، باید از هر دو دسته تبری بجویند.

میکویند: شخصی می خواست سوره روم بخواند. بعد از بسم الله خوانده «الم غلبت الترتک» شخص قرآن خوانی در نزدیکی او بود. ملثف غلط مؤمن شده، «الم غلبت الروم است، نه غلبت الترتک» مؤمن گفت: هر دو خارجی هستند. برای ما ترک و رومش فرقی ندارد. باید باین آقایان هم گفت: روس یا انگلیسی، هر دو خارجیند و نفوذ سیاست هر دو برای کشور ما مضر است. من از نفوذ هر دو بیزارم، و مسلم دارم که جز معدودی معرض و جاهل که سد یک جامعه نیستند، و آنها را در هر دی و لباس و از هر خانواده ای باشند ننگ جامعه می شمارم، همه ایرانیها با من هم عقیده اند. آقایان عبت بخود زحمت ندهید! ایرانی آنها در قرن آنها نه برای خاطر خواهی سید مساجراجو، زیر بار استعمار و امپریالیزم انگلستان میروند، و نه مثل حیوانات آزادی شخصی و فکری را برای گل روی شما آقایان که باد بیوق روسها کرده، می خواهید پیشوا بشوید، از دست می دهید و بزودی احوال تترائی را دنبال کار، لنگران و سید متراجو را بی آب فلسطین روانه می کنند. مگر اینکه سر دنیا را از جگن (گیاهی که در نقاط مرطوب و باتلاقی می روید) پوشانده، و یا تا توره در هوا پاشیده باشند.

و در هر حال من به آقایان قول میدهم که هیچ جا را نخواهند گرفت و عنقریب این بازیها تمام می شود و بزودی زبردکنک ملات حقیقی خواهند افتاد. ولو لئین برای آنها یکی هزار تومان خواهد. به آنها نصیحت می کنم که «ایقدر بیزند که بتوانند بخورند» «آقایان! هر چه می خواهند آواز وحشی مرده باد و زنده باد بخوانند، و باد به بوق شمال و جنوب بکنند. ولی بدانند که نوبت رقص ملت حقیقی، که هیچ رنگ خارجی نداشته باشد، عنقریب خواهد رسید و این آوازه خوانی برای هر دو دسته خیلی گران تمام خواهد شد، چنانکه بیست و پنجسال قبل هم گران تمام شد. خوانندگان عزیز، عاقبت مساجسین را بعد از رفتن بلشویکیها از گیلان، البته بخاطر ضیاءالدین که او امروز هم یکی از محرکین اصلی این زنده باد و مرده بادها است مسبوق خواهند شد.

* مقدمات سقوط سید ضیاء

حکما میگویند منتها درجه ترقی، اولین درجه تنزل است. فیزیک دانها هم می گویند، چون صعود حرکتی قسری است، و بوسیله فشار خارجی صورت میگردد آخرین درجه آن اول سقوط است، عوام هم گویند «ترقی زیاد مایه جوانمردگی است» این شاعر در شعر: سر کشی است خاک شینی که گفته اند: «افواره چون بلند شود سر تگون شود!» نیز نظر بهمین موضوع داشته است. اگر مؤسسین کودتا، چنانکه در جای خود تشریح کرده ام به عامل قلمی کودتا خیلی اهمیت نمی داند، و در جستجوی این شخصیت، خیلی دچار اندیشه و فکر نبودند، و همینکه عامل نظامی آنرا پیدا کردند، چندان در صدد تناسب عامل قلمی آن با اوضاع بر نیامده و انتخاب سید ضیاءالدین هم با نظرات همه کارفرمایان این خیمه بازی، با پهلوان گیس دار موافقت نداشت، ولی در هر حال طرز عملیات را اعم از اینکه بدستور مؤسسین یا اثر فکر خود سید ضیاءالدین بود، طوری برداشته بودند که



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و بیست و نهمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

بی ثباتی آن در نزد متفکرین مسلم بود و همه میدانستند که این بازی موقت و طبعاً دوام و ثباتی نخواهد داشت. حبس و تبعید و تحت نظر داشتن چهار صد یا صد نفر، از وجوه اهل کشور، تمام کارها را از جریان انداخت و تجربه همین دوسه ماهه ثابت کرد که روزنامه نگار لامحاله، در این کشور سیاستمداری نمی تواند بکند و اشخاصی هم که سید برای کمک و همکاری خود طلبیده بود، جز یکی دو نفر، باقی آنها نه کاردان بودند. نه استخوان دار، چنانکه اکثر آنها با وجود سابقه وزارت که در این دوره پیدا کردند، دیگر پوزرانی نرسیده، و تنها فایده ای که این پیش آمد غیر متوقع برای آنها حاصل کرد، همان خطاب جنائی بود و بس. اعضای وزارتخانه ها با حکام این وزرای بی اطلاع کم استخوان اهمیتی نمی دادند، و طبعاً کارها خوابید، و همینکه با وعده اصلاحاتی که سید در پانزده خود بر مردم داده بود، اثری ظاهر نگشت، عده زیادی که بتصورات خود، کابینه سیاه را کابینه ضد اسراف و کابینه اصلاح دانسته بودند نیز بر عده مخالفین افزود شدند. گذشته از این کس و کار این چهارصد بانصد نفر هم اگر چه برای جان محبوسین توشکی نداشتند، برای بد گذرانی آنها دو محس هم که بود طبعاً بیکار ننشسته، و هر کسی بقدر وسع خود در نزد مقامات داخلی و خارجی اقدام می کرد، و این اقدامات ولو از طرف پاره ای از خانم ها هم که بعمل می آمد چندان بی اثر نمی توانست باشند، و بیرون آمدن محبوسین از گنج زندان ناگزیر بنظر می آمد. پیغام مدرس به سید ضیاء الدین که «اگر ما را کشته بودی کاری پیش می پردی ولی دیگر از تو کاری بر نخواهد آمد» عین حقیقت بوده است. زیرا سید ضیاء الدین در این کار که مسلماً با تسویق مؤسین کودتا کرده بود، خود را در بن بست عیبی گذاشته بود که راه پس و پیش را بر او می بست. همان طور که سید مدرس با پیغام داده بود، اگر سید دیوانگی را بجائی می رساند که این چهارصد بانصد نفر را در همان سر چهار روزه اولی، سر به نیست و مردم را با کار ختم شده مواجه میکرد، شادی محملی داشت و میشد شهرت بدهند که عصیانیت قشون فاتح تهران موجب این عمل شده است، ولی بعد از راه افتادن عملیات نظامی و تشکیل هسته قشون آینده که با فعالیت سردار سید داشت سکه و صورتی بخود می گرفت، کشن این بانصد نفر از وجود مردم کشور کاری نبود که مؤسین کودتا به آن رضا دهند، زیرا افشاح بین المللی آن زیاد میشد و شاید موجب توقف پیشرفت کار تشکیل قوه متحذالشکل که تمام این زحمات برای آن کشیده بود، نیز می گردید. پس محبوسین قابل سر به نیست شدن نبودند و همینکه بنا شد محبوسین سلامت بمانند کار بیش از دو راه نداشت، یکی نگاهداری محبوسین، در حبس و ماندن سید ضیاء الدین بر سر کار، دیگری آزادی محبوسین بود و خدا حافظی با سید، و البته طرز اول که آنها هم حقیقت اقدام تدریجی محبوسین بود، باز باصل مقصود یعنی تشکیل هسته قشون زبان آور میشد و مؤسین حاجت داشتند که سردار سید، با سر قارغ و بی جار جنجال و آه و ناله کس و کار زندانیان، مشغول کار خود باشد. پس از سقوط سید ضیاء الدین از نظر همان مؤسین کودتا هم که ملاحظه شود ناگزیر بود مدتها خود سید هم بجلو انداختن موعود آن کمپانی کرده است. از جمله بی ادبی های او نسبت بمقام سلطنت است. معلوم می شود، سید در این وقت خیلی بحکومت ربع معتقد بوده و می خواسته است، حتی شاه کشور را هم مرعوب کرده و مطیع منویات خود قرار دهد. در صورتی که شاه کشور، تا بر سر کار است، باید طرف احترام باشد و رئیس الوزراء بخصوص در نبودن مجلس، باید بیشتر خود را از راه لزوم خویش برای کشور طرف توجه شاه قرار دهد، نه از راه

مرعوب کردن او. در موقعی که سید ساقط شد و محبوسین از حبس نجات یافتند، برای استمالت آنها مردم دسته دسته بدیدار آنها می رفتند. حاجی حسین آقای امین الضرب (مهدوی) یکی از محبوسین بود. من نظر به سابقه دوستی و همکاری هائی که در شورای عالی تجارت با هم داشتیم، شب همان روز خلاصی، بدیدار او رفتم. مرحوم مهدوی مردی ملایم، و با ادب و مردم دار و بنا بر این مجلس او در این شب از مجلس اکثر آزاد شدگان پر جمعیت تر بود. وارد حیاط که شدم، مرحوم مشیرالدوله، حسین پیرنیا، هم از راه رسیدند، و با هم وارد مجلس شده، من و ایشان پهلوی هم اتفاقاً افتادیم، از اینکه در این دوسه ماهه جزعید نوروز آنها بوسیله گذاشتن کارت، بادی از ایشان نگرفته بودم، عذر خواهی کردم. ایشان گفتند، من هم هیچ جا نرفته، و حتی شاه راهم تا امروز، در فرح آباد، ملاقات نکرده بودم. گفتیم: واقعاً از شاه نرسیدید چه شد، که ایشان دستخط ریاست وزرای سید ضیاء الدین را امضاء کردند؟ گفت: حاجتی پیوست نداشت، خود ایشان بدون سؤال گفتند: سید آمد اینجا، دستش را بکمرش زد و با سماجت و سر قوه نظامی دستخط ریاست وزرای خود را گرفت و رفت.

البته شاه قبلاً از کاندیدا شدن سید ضیاء الدین برای ریاست وزراء خبر داشته، و میدانسته است که نظر رؤسای نظامیانی که وارد تهران شده اند، در ریاست وزراء به سید است و شاید نماینده نظامیان هم که بحضور شاه رفته، این تقاضا را کرده و حتی مؤسین کودتا هم، بوسایل مختلفه مطلب را به شاه حالی کرده بودند، در انصورت دست بکمر زدن و تشر و تشدد چه لزومی داشته است؟ و بر فرض اینکه، دفعه اول برای پیشرفت مقاصد آینده، این طرز رفتار لازم شمرده شود، دفعات بعد دیگر هیچ دلیل سببی نمی تواند داشته باشد، تا چه رسد به اینکه سید سیکار بلب وارد خدمت شاه می شده، سهل است بدون اجازه می نشسته و گاهی اگر عمداً صندلی در اطاق نمی گذاشتند روی آستانه مرتفع پنجره جلوس می کرده است. باید در اینجا گفت: که سید مثل امروز دست چپی ها و شمالیها، خیلی بمواعد مؤسین کودتا فریفته شده بوده است. و الا، با وجود حبس و جوه اهل کشور و اختلافات دائمی که با سردار سپه داشته، و در هر مورد گرفتار نتنها (عیب جوئی ها) و رعونت های نظامی او می شده، نباید ایتقدر بی احتیاط باشد که حتی با شاه کشور هم بطور بی اعتنائی رفتار کند، و با نبودن مجلس شورای ملی، و نداشتن هیچگونه ریشه حزبی و طرفدار خانوادگی این نقطه اتکا را هم از خود برچاند.

میگویند: «گرم درخت از خودش است.» اگر این عامل قلمی کودتا توانسته بود، با عامل نظامی کنار بیاید شاید می توانست بیشتر از این رئیس الوزرای کشور باشد، و البته سید هم متوجه این موضوع بوده است. ولی کار سید جای دیگرش ننگ، و آن هوش فعال رضا خان سردار سپه بود. این افسر قزاق بقدری با کفایت و موقع شناس، و زرنگ و زیرک بود که بزودی دانست چه باید بکند که وجود خود را برای کشور ناگزیر قلم بدهد، تا آنجائیکه که مؤسین کودتا هم وجود او را بر سید ترجیح دهند. همچو به نظر می رسد که مؤسین در اینوقت از هر حیث او را لایق تشکیل دادن قوه ای که بتواند حد و سدی در کشور بر قرار کند، بجا آورده بودند. سردار سپه هم وزارت جنگ را خاص خود کرده، و روز و شبش را برای تکمیل قوه حاضر، و ایجاد قوای جدید بکار می برد. در این وقت البته فکر سلطنت نبود ولی از ریاست وزراء آنها هم برای اینکه کمک کار وظیفه نظامیش بشود، و ریاست و استقلال او را محکم تر کند بدش نمی آمد.

چنانکه معروف است وقتی رتقن سید محقق شد، انگلیسها سردار سپه را بر ریاست وزراء بشاه پیشنهاد کرده بودند، منتها شاه حتماً جواب گفته بود و از کارهای وزارت جنگش باز می ماند، و این کار بصرفه سردار سپه بود. زیرا ممکن بود هنوز جای پای خود را از نقطه نظر نظامی محکم نکرده، گرفتار سیاستهای داخلی و خارجی شده، و با یک عمل ساده پارلمانی، از کار

بیشند و داغ باطله بخورد. در هر حال برای سردار سپه لازم بود که شر این شریک را در این امامزاده ای که با هم ساخته بودند، زودتر از سر خودش بکند که کسی نباشد که دست شکسته ای زیر او داشته باشد. (۱۰) ضدیت هائی که با سید می کرده، ظاهراً بیشتر از این راه بوده و در انبوقت، خیلی پای نیل بمقام ریاست وزراء نبوده است. از طرف دیگر، سردار سپه با هیچیک از رجال که در حبس سید بودند، دوست و دشمنی شخصی و سیاسی نداشت و حتماً فکرمی کرد که محسوس مانند این اشخاصی که از همه طبقه و صنفی بودند، مقداری از فعالیت کشور را متوقف می کند، و از این کار البته بر ضرر تشکیل قشون متحدالشکل و بنا بر این بر ضرر کشور و بر ضرر شخص او تمام نشود. از همه اینها گذشته، محبوسین هم اگر چه بطور غیر مستقیم ولی در هر حال بوسیله عملیات او محسوس رفته، و برای او لازم است که این فکر از سر آنها بیرون بیاید. پس اگر با سید ضدیت کند و کلاسه او را پس بگیرد که بیاندازی هم خود را محبوب خواهد کرد، و هم تمام گناه ها به گردن سید بار خواهد شد. انگلیس ها در این طرز فکر با سردار سپه شریک بودند. زیرا آنها هم کسی را لازم داشتند که فحش و نفرین زندانیان و کس و کار آنها نصیب او شود و از سید بهتری را در این موقع نداشتند.

کس و کار محبوسین هم همین که از گنجی اول کار خارج شدند، دانستند چه کنند. با تاریخ و تصریح سردار سپه را در این ضدتهای او با سید، تشویق و تا توانستند اقدامات مقدماتی او را برای تشکیل قشون تحسین و در حقیقت باو حالی کردند که این بچه سید کیست که بتواند از این فضولیا بکند، اگر تو با ما همراه باشی ما هم به پیشرفت مقاصد خیر خواهانه تو کمک خواهیم کرد و کاری را که شروع کرده ای می توانی بانجام رسانی.

این را هم می دانیم که انگلیسها، در سیاست خیلی اهل لجاج و ابرام نیستند. همین که دانستند حقایق بر آورده آنها دیگر رنگ ندارد (۱۱)، فوراً او را فدای افکار مال اندیشانه خود می کنند. بخصوص در مورد سید ضیاء الدین نیز که کم کم مردم دانسته بودند که عامل پشت پرده آدمک چوبی این خیمه شب بازی کیست، و سر و صداهائی هم از کس و کار محبوسین بلند شده، و غرولندهائی هم به آنها زده می شد که اگر می خواستند از سید تقویت نمایند و او را نگاهدارند در حقیقت چماق را بدست چلاقی می داند (۱۲) زیرا بخوبی میدیدند که با وضعی که برای سید پیش آمده است، و ضدیت سردار سپه دیگر کاری از پیش او نخواهد رفت. بنا بر این بنسنت سببه رفتار کرده، او را واگذاشتند که هر چه بر سرش می آید بیاید. سید، از مدتی پیش احساس کرده بود که با اوضاع حاضر، دیگر نمی تواند، بر ایران حکومت کند. بخصوص که سردار سپه، نسبت به سلطان احمد شاه خضوع فراوانی نشان داده و شاه هم حالا دیگر دانسته است که سید هیچکاره است و با یک برف، ولو دستخط او هم باشد، این آش که ظاهراً تمام کشور را فرا گرفته است خاموش خواهد شد و سردار سپه هم هیچ مضایقه ندارد که بامر شاه حتی او را دستگیر هم بکند. بنا بر این به انگلیس ها متوسل شد. وزیر مختار آن دولت هم شاید توصیه ای از او در نزد شاه کرد. ولی وقتی ضدیت شاه را با سید زیاد دید، اسرار نورزید. از مسافرت بی مقدمه محمد حسن میرزا ولیعهد، بجانب اروپا که چند روزی بعد از سقوط سید اتفاق افتاد. بعضی حدس می زدند که سید بعد از احراز بی مهری شاه نسبت بخود، بخیال افتاده باشد که شاه را معزول و محمد حسن میرزا را به پادشاهی برساند. ولی با کدام قوه، قوه جنگی ایران دست سردار سپه بوده و او هم چنانکه دیدم، در این وقت نسبت بشاه از روی عقیده خاضع بوده است. اگر چه عنوان مسافرت ولیعهد برای معالجه بود. و شاید واقعاً هم برای معالجه و یا تفریح به اروپا رفته، و این شهرت ها اصلی نداشته است. ولی در هر حال اگر هم سید چنین قصدی داشته و با ولیعهد وارد توطئه و تپانی هم شده باشد، خیال خامی بوده که سید، مثل

آدم غریب به این خزه متمسک شده است. و از این خیال خام تر، خیال راه انداختن کودتائی بر ضد این کودتا بوسیله آرامنه است که به هیچ حساسی درست در نمی آید، و با وجود این هر دو موضوع بعد از سقوط سید شهرت داشت. ومی توان حدس زد. این شهرت ها را هم انگلیس ها می داده اند تا محرک بودن خود را در کودتای سابق پامال و وانمود کنند که سید ضیاء الدین خودش به خیال خود کودتای سوم حوت را بر پا داشته و چون دیده است پخش نگرفته و دارد زحماتش هدر می رود، خواسته است این دیوانگی را بر دیوانگی سابقش بیفزاید، با اینکه بگوئیم سید از فرط جاه طلبی و یأس از پیش رفت دیوانه شده بوده است. والا این دو موضوع با اوضاع آنروزها هیچیک علائنه نمی تواند باشند. در هر حال روز سوم کودتای شوم حوت گذشته، و مطابق با هفدهم رمضان بود، در حدود ظهر که مردم از خواب بر خاستند و از خانه ها بیرون آمدند، سید دستخط عزل خود را دریافت کرده، و چندین فرسخ از تهران دور شده بود. انگلیس ها، بنسنت سینه که بعد از رفع حاجت از بر آورده خود او را از تعرض مصون می دارند، وسائلی که در دست داشتند، حتی با کمک سردار سپه، سید را از خاک ایران بدر بردند، زیرا بخوبی می دانستند که بعد از سقوط سید محبوسین بیرون خواهند آمد و با آزادی این چهارصد بانصد نفر دشمن، حفظ سید در این مشکلی است. در صورتیکه شاید در آینده باز هم بوجود او احتیاج پیدا کنند. چنانکه بالاخره، این روز فیروز هم رسید و در انتخابات دوره چهاردهم بعد از بیست و سه سال طرد و تبعید، سر و کله آقا سید ضیاء الدین از میان صندوق انتخابات یزد، بیرون آمد و صف آرائی شمال و جنوب را در این کشور پیش آورد تا عاقبت این کار بکجا برسد و ملت حقیقی ایران در این کشمکش چقدر عذاب بکشد. (۱۳)

* توضیحات و مآخذ:

- ۱- عبدالله مستوفی: فرزند حاج میرزا نصرالله گرکانی، در ۱۲۵۵ در تهران تولد یافت. تحصیلات مقدماتی را مطابق عرف زمان انجام داد، سپس ادبیات فارسی و عربی و فقه و اصول و معانی بیان تحصیل کرد. در ۱۳۱۰ ه.ق طبق سنت فامیلی منصب استیفا گرفت ولی عملاً کاری انجام نمی داد و به تعلیم حسن خط و رسائل می پرداخت.
- ۲- در ۱۳۱۷ ه.ق که میرزا نصرالله خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه وقت برای تأمین کادر وزارت خارجه به تاسیس مدرسه علوم سیاسی مبادرت نمود، وی در کنکور ورودی شاگرد اول شد و دوره چهار ساله مدرسه را با اخذ دیپلم نمره یک پایان داد و به استخدام در وزارت امور خارجه در آمد. اولین مأموریت وی آتاشه گی سفارت ایران در پترزبورگ بود و پس از چندی نایب سوم سفارت شد. در ۱۳۲۵ ه.ق جزو هیئتی بود که سلطنت محمدعلی شاه را به دربار فرانسه و انگلیس اعلام کرد. پس از آن به تهران انتقال یافت و به معاونت اداره روس در وزارت خارجه منصوب گردید. پس از استبداد صغیر به وزارت مالیه رفت و رئیس دفتر آن وزارتخانه شد. وقتی مورگان شوستر امریکایی به ایران آمد و خزانه دار کل شد میرزا عبدالله خان مترجم و رئیس دفتر او بود. چندی هم ریاست اداره مالیات مستقیم را در خزانه داری عهده دار بود. در جنگ بین المللی اول که ایران در قحطی قرار داشت در چند نوبت به ریاست ارزاق تهران برگزیده شد. در کابینه دوم وثوق الدوله که فرار داد ۱۹۱۹ متعقد شد وی از مخالفین قرارداد بود و لایحه ای تحت عنوان ابطال الباطل نوشت و آن را انتشار داد. در این لایحه به شدت وثوق الدوله مورد حمله و ایراد قرار گرفته نسبت های سوء استفاده به او داده بود که البته این

اتهامات مربوط به اختلافات خانوادگی بود. وثوق الدوله در دوران وزارت مالیه خود دست این خانواده را از کارهای مالی کوتاه کرد، و مشاغل مهم و پر مداخل را به خانواده خود سپرده بود. پس از کودتا رئیس اداره تشخیص عایدات شد و بعد به ریاست دیوان محاکمات مالیه منصوب گردید. چند سالی هم در مدرسه علوم سیاسی تدریس می کرد. در ۱۳۰۶ اش داور او را به عدلیه برد و ریاست محکمه تجارت فارس، خوزستان، کرمان، اصفهان و آذربایجان را به او سپردند. در ۱۳۱۳ اش از طرف صدرااشراف وزیر عدلیه، مدیر کل ثبت اسناد و املاک شد. در ۱۳۱۶ به استانداری آذربایجان غربی و در ۱۳۱۸ به استانداری آذربایجان شرقی منصوب گردید و در ۱۳۱۹ به تهران احضار و پس از چندی متعاقب گردید. وفات او در ۱۳۲۹ در تهران اتفاق افتاد. وی در دوران بازنگستی به تدوین خاطرات خود پرداخت و کتابی درسه جلد تحت عنوان شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار به نوشت که بدون تردید یکی از منابع مهم تاریخ ایران در دوره قاجار به است. از وی آثار دیگری نیز باقیمانده است. عبدالله مستوفی در جوانی با دختر ابوالحسن خان فخرالملک ازدواج کرد. یکی از فرزندان او (باقر مستوفی) در رشته نفت تحصیل کرد و سرانجام مدیرعامل شرکت پتروشیمی شد.

منبع: دکتر باقر عاقلی - «شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران» جلد سوم - نشر گفتار با همکاری نشر علم - چاپ اول سال ۱۳۸۰ - ص ۱۴۱۸
 ۲- دکتر محمد مصدق «خاطرات و تاملات مصدق»، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی، سال ۶۵ - صص ۴-۳۴۳
 ۳- عبدالله مستوفی «شرح زندگانی من: تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار» جلد سوم، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۷۱ - صص ۲۰۹-۲۰۸

- ۴- پیشین - صص ۲۱۱ - ۲۱۰
- ۵- پیشین - صص ۲۱۷ - ۲۱۲
- ۶- به نعل و میخ زدن، کنایه از درهم آمیختن تشدد و ملایمت است.
- در این رباعی این کنایه خوب تشریح شده است.
- "نعل بشر که خون خورد چون سر بیخ/ گر خون دلم خورد ندارد تویخ"
- "هر چند که چکشی سخن می گوید/ بر نعل زند گاهی و گاهی بر میخ"
- چکشی حرف زدن هم کنایه از بی لافه و راست است. سخن درشت و ناهموار باشد مطابقت لفظ و معنی بیشتر است.
- شاید تقاری در بین نبوده و سید ضیاء الدین می خواسته است که این شخص کله گنده را هم مثل سایرین در حبس داشته و از بر آوردگان خود بجای او بفرستد.
- دهاتی های ایران اگر به مهمان ناخوانده ای که از حد مهمانی خارج شود و با سفت کند دچار شوند به مزاح کوزه و کاسه و مخصوصاً دیزی گلی کهنه پشت سر او می شکنند که دیگر بر نگردد و مزاحمت اهل خانه تجدید نشود.
- «پهلوان کچل» هم چیزی شبیه به خیمه شب بازی است و گویا فقط در موضوع با هم مختلف باشند.
- «دست شکسته زیر سر کسی داشتن» کنایه از سری نزد او داشتن است که اگر افشا کند مایه زبان اساسی شود.
- «رنگ نداشتن حنای کسی» کنای بی اثری وجود اوست.
- «چماق دادن بدست چلاق» کنایه از کار دادن بادم بی کفایت یا پشتیبانی از اوست.
- ۱۳- عبدالله مستوفی «شرح زندگانی من: تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار» جلد سوم - صص ۲۷۱-۲۵۴



کالبد شناسی جناحها در انتخابات نهمین دوره مجلس رژیم خامنه ای در جناح حمایت میکند؟

خامنه ای خطاب به خبرنگار در ارتباط با انتخابات پیش رو از جمله گفت:

"یک مطلب این است که یک چالش بزرگی همواره بر سر راه حفظ هویت این نظام وجود داشته است... و اما اگر چنانچه خودمان تحول ایجاد نکنیم و پیشی نبریم، تحول بر ما تحمیل خواهد شد... و اگر حائلی از اصول کوتاه گذاشته باشیم، باید از آن توبه کنیم..."

انتخابات نزدیک است. مردم از هر فصل با مناسبی بهره جسته و نارضایتی خود را از این رژیم جهل و فساد نشان میدهند و دیکتاتوری حاکم نیز تکران و در پیست است و هر چه به انتخابات نزدیکتر میشود، پریشان تر و تضاد های درونی آن آشکار تر میشود و خواب یکدست کردن مجلس را از سرش می پراند. رقبا نیز ششیر ها را تیز کرده و بروی یکدیگر تیغ میکشند. اصول گرایی که تا چندی پیش برای حفظ قدرت در کنار هم بودند، اعتماد نسبت به یکدیگر را از دست داده و صفهای خود را یکی پس از دیگری از هم جدا میکنند.

در حالی انتخابات دوره نهم مجلس شورای اسلامی در اسفند ماه آینده برگزار خواهد شد که ایران این سرکوب بزرگ شهروندان در سراسر ایران را، در ماجرای انتخابات ریاست جمهوری گذشته و در پی آن قلب بزرگ دیدند. مردم آن جنبش اعتراضی عظیم را در خرداد ۸۸ بر پا داشتند. از آن زمان تا امروز، بساط سرکوب، زندان، شلاق، شکنجه به جرم این اعتراض و اعدام کردن و محارب خواندن به جرم سنگ پرتابی گسترده بوده است. همه شواهد نشان از آن دارد که جمهوری اسلامی ملایان با این که

همه پایه های اجتماعی خود را از دست داده و حتی ذوب شدگان در ولایت نیز در دسته بندی های مختلف، تجزیه شده و پیش از پیش، گرفتار تجزیه و پراکندگی هستند، حاکمیت قصد دارد همچنان به دیکتاتوری ادامه و راه سقوط را تا آنها برود. رفتار خامنه ای حاکی است که از مقاومت و مبارزات مردم و جنبش های سیاسی و اجتماعی گسترده تر، می ترسد که امواج آن هر لحظه ممکن است بر خیزند. رژیم ولایت مطلقه از انتخابات ریاست جمهوری دوره قبل درس گرفت و فراتر از آن، حتی به خواسته های اصلاح طلبان از حکومت رانده شده نیز تن در نداده است. اینک میان لیست تزیب دادن از نامزدهای مطلوب خود و از صندوق در آوردن آنها، با وجود تحریم وسیع انتخابات و یا چشم پوشیدن از یک دست کردن مجلس، می باید یکی را انتخاب کند و نمی داند کدامیک را باید انتخاب کند. می گوید اگر خودمان تحول ایجاد نکنیم، تحول را به ما تحمیل خواهند کرد. او ولایت مطلقه فقیه را هم انتطاف پذیری خوانده است. قول او، گویای ترس او از تحریم گسترده است. پس انتخاب او، مجلسی با همین ترکیب، یک اکثریت «اصول گرا» و یک اقلیت اصلاح طلب بی هو و خاصیت است.

خامنه ای و مافاهای قدرت پرست، جبهه های رنگارنگی را برای مصرف در انتخابات تولید میکنند. قرارگاه های دفاعی جدید تحت عنوان جبهه و حزب و سازمان سیاسی می سازند که تنها خاصیت آنها رو در رویی با مردم و بکار رفتن در انتخابات میباشد. گاهی به ساختار این قرارگاه ها بیندازیم و ببینیم در رابطه با انتخابات آینده، در درون حاکمیت چه میگردد. (۱) پیش از این کار، باید یاد آور شوم که اطلاعات زیر در شماره های اخیر انقلاب اسلامی آمده اند. وضعیت سنجی و یافتن دلایل جبهه سازیها و نیاز تمایلهای درون رژیم و خامنه ای و «بیت» او با ۴۰۰۰ کارمند - که هیچ دریاری در هیچ تاریخی چنین دستگاه اداری را به خود ندیده است و در هیچ کجای جهان، دستگاه رئیس دولتی چنین عرض و طولی را ندارد

به این کار، ایجاب می کند، آن اطلاعات را منظم و کوتاه باز آورم.

زمان انتخابات:

بر اساس اطلاعیه ستاد انتخابات کشور، رژیم در تاریخ ۳ خرداد با تأیید شورای نگهبان تاریخ انجام انتخابات نهمین دوره مجلس را ۱۳۹۰/۱۲/۱۲ معین کرده است. زمان ثبت نام داوطلبان نمایندگی، از تاریخ ۱۳۹۰/۱۰/۳ به مدت یک هفته تعیین شده است.

همچنین بر اساس اطلاعیه فوق، اشخاصی که مقام و یا شغل رسمی دارند، مانند رئیس جمهور و معاونین، دبیر مجمع تشخیص مصلحت، روسای دفاتر سران سه قوه، وزرا و سرپرستان وزارتخانه ها و معاونین و مشاورین وزرا و ... از داوطلب شدن در حوزه های انتخابیه سراسر کشور محرومند مگر اینکه حداقل شش ماه قبل از ثبت نام از سمت خود استعفاء کرده و به هیچ وجه در آن پست شاغل نباشند.

گروهها و احزاب شرکت کننده در انتخابات نهم مجلس رژیم:

الف - اصولگرایان:

کمیته های ۷ + ۸

ردیف	نام عضو	نماینده از حرف	ردیف	نام عضو	نماینده از حرف
۱	حبیب الله شاکر اولادی	کمیته ۳ فقر وحدت اصولگرایان	۱	منوچهر منکی	جبهه پیروان خط امام و رهبری
۲	علی اکبر ولایتی	کمیته ۳ فقر وحدت اصولگرایان	۲	محمدرضا باهنر	جبهه پیروان خط امام و رهبری
۳	حدا عادل	کمیته ۳ فقر وحدت اصولگرایان	۳	حسین فدایی	جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی
۴	هاشم حسینی بوشهری	جامعه مدرسین و حوزه علمیه قم	۴	علی زاکانی	جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی
۵	عباس کعبی	جامعه مدرسین و حوزه علمیه قم	۵	مهدی خاموشی	نماینده قالیباف
۶	سیدرضا تقوی	جامعه روحانیت مبارز	۶	کاظم جلالی	علی لاریجانی
۷	محمدحسن ابودرانی	جامعه روحانیت مبارز	۷	کامران باقری	جبهه پایداری انقلاب اسلامی
			۸	علی اصغر زارعی	جبهه پایداری انقلاب اسلامی

تتها گروه هائی که تا کنون فعالیت های انتخاباتی خود را شروع و رسماً نیز اعلام کرده اند، اصولگرایان می باشند که تحت نام کمیته واحد اصولگرایان (جبهه متحد اصولگرایان) فعالیت های خود را شروع کرده اند. اعضا و ترکیب کمیته واحد به قرار زیر می باشد.

کمیته یا "جبهه واحد اصولگرایان"

بنا بر توافقات انجام گرفته و پس از تشکیل جلسه ۳۰ فقره اصولگرایان با احمدی نژاد در آبان ماه ۱۳۸۹، حبیب الله عسگر اولادی، علی اکبر ولایتی و غلامعلی حداد عادل مامور پیگیری وحدت در میان اصولگرایان شدند و این سه نفر پس از همکاری با جامعین (جامعه روحانیت مبارز و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم) سازوکار ۸ + ۷ را برای فراگیر کردن بیشتر فهرست اصولگرایان طراحی کردند.

کمیته واحد اصولگرایان ترکیبی از دو کمیته: ۷ فقره و ۸ فقره (معروف به ۸+۷) می باشد که کمیته ۷ فقره مشکل از دو نماینده از جامعه روحانیت مبارز و دو نماینده از جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و سه نفر شامل حبیب الله عسگر اولادی، غلامعلی حداد عادل و علی اکبر ولایتی می باشند، هاشم حسینی بوشهری و عباس کعبی از سوی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و سید رضا تقوی و محمد حسن ابودرانی نیز نمایندگان جامعه روحانیت مبارز به نام سالک سخنگوی جامعه روحانیت مبارز به نام کمیته داوری و نظارت نامگذاری شده است.

ترکیب نهایی کمیته ۸ فقره، به این شکل است که دو نفر از جبهه پیروان خط امام و رهبری، دو نفر از جمعیت ایثارگران و اصولگرایان تحول خواه، یک نفر به نمایندگی از محمد باقر قالیباف، یک نفر به نمایندگی از علی لاریجانی و دو نفر نیز به نمایندگی از گفتمان سوم تیر در آن شرکت خواهند داشت.

● کمیته ۸ فقره نیز شامل نمایندگان از گروه های مختلف اصولگرا هستند که عبارتند از:

۱- جبهه پیروان خط امام و رهبری:

محمدرضا باهنر دبیر کل جامعه اسلامی مهندسی و نائب رئیس جبهه پیروان خط امام و رهبری

منوچهر منکی دبیر انجمن فارغ التحصیلان شه فاره هند و عضو شورای مرکزی به عنوان نمایندگان "جبهه پیروان خط امام و رهبری"

۲- اصولگرایان تحول خواه (ایثارگران و رهپویان):

حسین فدایی دبیر کل جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی

علیرضا زاکانی دبیر کل جمعیت رهپویان انقلاب اسلامی به عنوان نمایندگان "جمعیت ایثارگران و جمعیت رهپویان"

در کمیته واحد اصولگرایان می باشند.

۳- جبهه پایداری انقلاب اسلامی: در آغاز موضوع حضور محمد حسین صفار هرندی در این کمیته مطرح بود که به سرعت حضور صفار هرندی به دلیل مشاورت فرمانده سپاه تکذیب شد. در نهایت کامران باقری لنگرانی، علی اصغر زارعی و صادق محصولی به عنوان گزینه های جبهه پایداری انقلاب انتخاب شدند که با تأیید جامعین، زارعی نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی و لنگرانی وزیر سابق

"جریان انحراف" تبدیل شد از کمیته وحدت اصولگرایان انتظار داشت. مهدوی کنی نیز این انتظار احمدی نژاد را قبول نکرد و تشکیل جبهه پایداری را گلا خلاف مصلحت دانست، او و برخی از اعضای جامعه روحانیت مبارز و مدرسین حوزه علمیه قم نیز با آن مخالف هستند زیرا مدعی اند که با تشکیل چنین جبهه ای روحانیت با وجود آن، در ۲۹ تیر ۹۰ خبرگزاری فارس خیر از تشکیل "جبهه پایداری انقلاب اسلامی" داد و نوشت: اسامی اعضای تشکیل دهنده آن افرادی از همکاران قبلی دولت های نهم و دهم، برخی اعضای فراکسیون انقلاب اسلامی مجلس، برخی اعضای قرارگاه عمار و افرادی همچون حجت الاسلام رسایی، حجت الاسلام آقا تهرانی، کامران باقری لنگرانی، غلامحسین الهام، صادق محصولی، مهرداد بذدر پاش، علی اصغر زارعی، کوچک زاده، کوثری، روح الله حسینیان و تعداد دیگری از شخصیت های مطرح سیاسی هستند (اعضای این تشکل عموماً از بازجویان، شکنجه گران و لباس شخصی ها هستند. قرارگاه عمار از لباس شخصی ها بقول خودشان علیه فتنه یا قیام سال ۸۸ شکل گرفته که از بازجویان و لباس شخصی ها است و شاخصه رایحه خوش هم روح الله حسینیان از یاران سعید امامی است.

در آغاز موضوع حضور محمد حسین صفار هرندی در این کمیته مطرح بود که به سرعت حضور صفار هرندی به دلیل مشاورت فرمانده سپاه تکذیب شد. در نهایت کامران باقری لنگرانی، علی اصغر زارعی و صادق محصولی به عنوان گزینه های جبهه پایداری انقلاب انتخاب شدند که با تأیید جامعین زارعی نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی و لنگرانی وزیر سابق بهداشت و درمان و آموزش پزشکی نیز به عنوان نمایندگان جبهه پایداری در جبهه متحد اصولگرایان حضور یافتند.

به این ترتیب با ارا ده علی خامنه ای و بیست او و با وسیله قرار دادن بخشی از افراتیون ولایت مطلقه فقیه و برای حفظ آخرین پایگاههای خود تشکیل "جبهه پایداری انقلاب اسلامی" ظاهر و در ۲۷ مرداد ۹۰، با تشکیل جلسه اعلام موجودیت جبهه پایداری انقلاب اسلامی، با حضور مصباح بزدی موضوع بحث مطبوعات رژیم قرار میگردد. در بیانیه ای که صادر کرده اند محورهای زیر دیده می شود:

هدف از تشکیل جبهه پایداری:

۱- جمعی از " فقیهان وارسته و آگاه به سید علی خامنه ای از بیت او، سید مجتبی و سید مصطفی، محمد تقی گبوه چی (مصباح بزدی)، شیخ محمد بزدی، عزیز الله خوشوقت، جعفر شجونی، روح الله حسینیان، مرتضی آقا تهرانی.

از دیگر روحانیون این جبهه می توان از حمید رسایی و مهدی طائب و علیرضا پناهان و حسین طائب و ذو النور و محمد مهدی ماندگاری و... نام برد.

۲ - سرداران نظامی:

سردار صفار هرندی، مشاور فرمانده کل سپاه، وزیر ارشاد احمدی نژاد و سر دبیر سابق کیهان، سردار سعید قاسمی فرمانده سابق لشکر محمد رسول الله، سردار مهدی کوچک زاده نماینده فقی مجلس، سردار حسین فدایی نماینده مجلس و جمعیت ایثارگران، سردار صادق محصولی، وزیر رفاه و وزیر کشور دولت اول و از عوامل اصلی تقب در انتخابات، سردار بیژن نوابه نماینده مجلس، سردار علیرضا زاکانی نماینده مجلس، سردار پرویز سروری نماینده مجلس، سردار دکتر حسن عباسی، سردار حسین الله گرم، سردار حسین یکتا مسئول سابق راهبان نور و سردار حسین روشن، سردار مجید دوست علی که بعدها

به قضاوت رسید و سردار اسماعیل کوثری، فرمانده سابق قرارگاه ثارالله و نماینده مجلس و...

۳- شخصیت های حامی جنایات حاکمیت: غلامعلی حداد عادل، غلامحسین عصابدست، محمد علی رامین، مجید دوست علی و برخی دیگر از «شخصیت ها» که قبلاً همکار و حامی احمدی نژاد بودند و اکنون در این جبهه قرار گرفته اند مانند: کامران باقری لنگرانی وزیر حکومت اول احمدی نژاد، خانم جوادی معاون سابق رئیس جمهوری و طیب زاده از مسئولان همراه حکومت اول احمدی نژاد، وحید مابین پور مجری برنامه "دبروز، امروز و فردا" که به شدت حامی احمدی نژاد بود، حسین فدایی، زهره الالبان، فاطمه اولیا و وحید جلیلی و علی اصغر زارعی نماینده مجلس و مشاور سابق احمدی نژاد و...

۴- احزاب و گروهها: مؤسسه آموزشی، پژوهشی امام خمینی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جامعه روحانیت مبارز، جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی، جمعیت رهپویان انقلاب اسلامی قرارگاه عمار

ج - جبهه ایستادگی ایران اسلامی

در ۱۳ تیر ۹۰، جبهه ایستادگی ایران اسلامی با بازده گروه تشکیل شد. ۱۱ تشکل عضو جبهه ایستادگی ایران اسلامی، با توجه به مسائل اخیر داخلی، منطقه ای و جهانی و با توجه به دغدغه های رهبر انقلاب در این حوزه ها، بیانیه ای را منتشر کرد و رئیس شورای عالی جبهه ایستادگی ایران اسلامی، مواضع این جبهه را با تأکید بر ولایتمداری، ضرورت تعامل با قوا، خدمت به مردم و تقوای سیاسی تشریح کرد. به گزارش ایرنا (سه شنبه، ۲۸ تیر ماه، ۱۳۹۰) حجت الاسلام والمسلمین سید محمود علوی در نخستین کنفرانس خبری اعضای شورای عالی جبهه ایستادگی ایران اسلامی گفت: این جبهه از مجموعه ای از تشکل ها و شخصیت های دارای نفوذ با ویژگی اصولگرایی و ولایتمداری تشکیل شده و عناصر آن نیروهای باسابقه انقلاب اسلامی و همچنین جوانان هستند. وی با تأکید بر اینکه چارچوب های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جبهه ایستادگی ایران اسلامی را رهنمودهای رهبر معظم انقلاب ترسیم می کند اظهار داشت و در مورد هدف از تشکیل این جبهه گفت:

هدف از تشکیل جبهه ایستادگی:

مرزبندی های جبهه در چارچوب رهنمودهای مقام معظم رهبری شکل می گیرد و تعامل ما با قوا نیز بر اساس جهت گیری های ایشان است و جبهه خود را ملزم به تعامل با قوا می داند. وی یکی از اهداف این جبهه را انتقال تجربیات و دیدگاه ها به نسل جوان کشور اعلام کرد و یاد آورد شد: جبهه ایستادگی ایران اسلامی کار خود را با مجموعه ای از تشکل های ثبت شده و دارای مجوز آغاز کرده اما ادامه راه منحصر به آنها نیست و پذیرای تشکل های هم موضوع است.

منشور جامعین، زیربنای حرکت جبهه است.

علوی با تأکید بر اینکه زیربنای حرکت این جبهه را منشور جامعین تشکیل می دهد، عنوان کرد: جبهه ایستادگی ایران اسلامی حضور در صحنه سیاسی نظام را نه یک حق بلکه وظیفه می داند و در عرصه های گوناگون خود را موظف به حضور بر اساس جهت دهی های مقام معظم رهبری می داند. علوی با بیان اینکه جبهه ایستادگی ایران اسلامی یک مجموعه اصولگرای غیر وابسته به اشخاص است، افزود: در عین حال به همه چهره ها و رجال سیاسی ولایتمدار

اشتراک یک ساله: اروپا ۳۵ و خارج از اروپا ۳۸ اورو. اشتراک شش ماهه: اروپا ۱۸ و خارج از اروپا ۲۰ اورو. لطفاً کتبی و چک فرستید. وجه اشتراک را نقد و یا پست سفارشی یا به حساب بانک وایز فرمایید.

توجه! درج مقالات، الزاماً دیدگاه نشریه انقلاب اسلامی و تئوریکونفرات نویسندهان و منابع مندرج بوده. این نشریه در قبال آنجا بکلی مسئولیت محتوایی و حقوقی را ندارد! توجه! نویسندگان محترمی که مقالاتی را ارسال کرده اند و به دلایلی نتوانستند در شماره جاری چاپ شوند، توجه فرمایند که چاپ مقالات آنها در صورتی خواهد بود که تا قبل از انتشار نشریه، در رسانه دیگری صورت الکترونیکی و غیر آن نشر نیافته باشد! با تشکر

Nr.786 10-23 Okt. 2011

شماره ۷۸۶ از ۱۸ مهر تا ۱ آبان ۱۳۹۰

حق شفاف است

روز دوم، در آغاز صبح، راهنما با خودرو آمد و مرا به محل کنفرانس برد. از من خواست در خودرو بمنام تا بروم پیرسد کنفرانس تشکیل میشود با خبر؟ نیم ساعته بعد آمد و گفت: کنفرانس دیروز عصر پایان یافته است! این سانسور دوم بود.

۳/۴ - برنامه ای ترتیب داده بودند که بازدید از دانشگاه و کیبوتس و مدرسی که دانش آموزان عرب نیز در آنها درس می خواندند را در بر می گرفت:

● در صحن دانشگاه، با دو دانشجوی عرب، بر حسب اتفاق، دیدار شد. با آنها صحبت کردم. معلوم شد در دانشگاه، فقط ۸ دانشجوی عرب وجود دارند. به آنها گفتم یک علت از علتها این است که این سفر را پذیرفتیم مشاهده وضعیت فلسطینی های ترک وطن نگفته است. خواستیم گزارشی را تهیه کنند و به من بدهند.

● روز بعد به کیبوتس رفتیم. تمام روز به مطالعه کیبوتس پرداختیم. تا هنگام سفر من، در ایران، اسرائیل را بهشت سوسیالیسم تبلیغ می کردند و کیبوتس ها را آزمون های موفق سوسیالیسمی می شمردند که نه بر اثر استقرار دیکتاتوری پرولتاریا که از راه شرکت داوطلبانه انسانها بوجود آمده بودند.

اما مشاهده دقیق، معلوم کرد که کیبوتس ها واحدهای نظامی مستقر در مرزها هستند. هر زمان وظیفه نظامی خود را از دست می داد، عمر خود را نیز از دست می داد. آن زمان حزب کارگر اسرائیل بر کار بود. امروز راسها و راسهای افراطی بر کارند و خبری هم از آن بهشت سوسیالیسم نیست.

● دیدار از حیفا، هم بلحاظ جامعه شناسی شهری - در مؤسسه، من در بخش مطالعات و تحقیقات شهری کار می کردم - اهمیت داشت و هم بخاطر نقش این شهر در مالک فلسطین شدن اسرائیلی ها. در این شهر بود که از جمله دانستم چگونه، از طریق واسطه کردن غیر یهودیان، زمین ها را از فلسطینی ها می خریدند و زمین را برای مهاجرت یهودیان به اسرائیل آماده می کردند.

● در مراجعت به بیت المقدس، - بخشی که در تصرف اسرائیل بود - آن دو دانشجو، راهنمای اسرائیلی را غافلگیر کردند و مرا با خود به کافه ای بردند. گزارشی را که تهیه کرده بودند، دادند. شناسنامه های خود را نشانم دادند. بنا بر آن، فلسطینی ها، در وطن خود، از سفر به بسیاری مناطق محروم بودند. این مناطق در شناسنامه آنها قید شده بودند.

هنوز نیم ساعته از گفتگوها بمان گذشته، سرو کله راهنمای اسرائیلی پیدا شد. دو دانشجو، توضیح دادند که به دست آوردن این فرصت کوتاه و گفتگو، کاری آسان نبوده است. عصر همان روز، راهنما خبر داد فردا می باید به تهران بازگردم. بدین سان، سفر دو هفته ای، با ۴ یا ۵ روزه شد.

● در بازگشت، گزارشی سفر را نوشتیم: ۱ - روشن کردم که بهشت سوسیالیسمی در کار نیست. واحدهای نظامی در کار است. نقش آنها این بود که در صورت حمله، تا رسیدن قوای نظامی، مقاومت کنند.

۲ - فلسطینی ها در وطن اشغال شده خوش، بیگانه ای تحقیر شده اند.

۳ - دموکراسی اسرائیل «دموکراسی نظامی» است. چرا که ارتشیان قشر برگزیده بشمارند.

۴ - اسرائیل حضور نظامی غرب در منطقه نفت خیز جهان است. چرا که سازماندهی دولت و قوای نظامی و نیز جامعه، در رابطه با نقش منطقه ای اسرائیل به عمل آمده است. بدین سان بود که تبلیغات در باره «بهشت سوسیالیسم در اسرائیل» بی اثر شدند و در جبهه ملی، به خصوص در سازمان دانشجویان، تمایل هوادار حقوق فلسطینیان قوتی به تمام گرفت و فلسطینیان دوستان بنی صدر شدند.

● اما در آن سفر، با گلداما پر دیدار نکردم. آن زمان، هنوز این نظر را نداشتم که نباید با مقامهای اجرائی دولت های بیگانه دیدار کرد. پس احتمال داشت، اگر پیشنهاد می شد با او دیدار کنیم، می پذیرفتیم و نظر خود را در باره اسرائیل و نقش آن می گفتم. بعدها، در تهران بود که دیدار با مقامهای اجرائی بیگانه را نادرست یافتیم و آن، زمانی بود که یک عضو جبهه ملی به من اطلاع داد، رئیس قسمت سیاسی سفارت امریکا می خواهد بامن و دو سه تن دیگر دیدار کند و بپذیرفتیم.

بدین قرار، فراوان دلیل بود بر سخن گفتن از آن سفر چند روزه و یک دلیل نیز بر سکوت کردن در باره آن وجود نداشت. هم سفر علنی بود و هم گزارش سفر علنی بود و هم هر بار که کسی پرسید، پاسخ شنیدیم و هم در انتخابات ریاست جمهوری، بکار بردگان منطق صوری، صورت سفر را گفتند و نوشتند و محتوای سفر را سانسور کردند. این امر که پرسش کنندگان از آن سفر می پرسند، معلوم می شود که سفر علنی بوده و زورپرستانی که روابط پنهانشان با اسرائیل، چند اقتضاح بین المللی (اکتبر سورپرایز و ایران گیت و فروش اسلحه به ایران توسط دلالهای اسلحه اسرائیلی و واسطه شدن اسرائیلی ها در تجارت که همچنان ادامه دارد. مخفیانه است اما مرتب رو می شود). بیار آورده است، همچنان به تولید و پخش دروغ مشغولند.

اما اگر بنی صدر همه عمر به پرسش کنندگان، پاسخ می دهد، بخاطر حق اطلاعی است که او هر انسان را از آن برخوردار می داند و کوششی است که او و دوستان و همکاران او در ایجاد فرهنگ استقلال و آزادی بکار می برند. یافتن این فرهنگ، ایجاب می کند پرسش کنندگان ایرانی، با استفاده از حق اطلاع یافتن، از مدعیان و سازندگان دروغها نیز پرسش کنند. منطق صوری را روش نکنند تا مگر واقعیت را همان سان که هست بشناسند. از جمله این واقعیت را نیک بشناسند که منتخب مردم ایران و همکاران او، یک لحظه از استقامت در برابر جبار و دستیاران او باز نایستادند. از خود پرسند این واقعیت که مهمترین واقعیتها و از لحاظ کوتاه شدن عمر استبداد تاریخی و زود رس شدن رهائی ایرانیان از حاکمیت جباران، اهمیتی بی بدیل دارد، چرا یکسره سانسور می شود و نظرها خیره در امور جزئی باقی می ماند؟ این پرسش است که به ایرانیان امکان اهمیت کار او و همکاران او را در یابند می دهد خوبستن و تواناییشان باز جویند و بر خیزند.

کالبد شناسی جناحها در انتخابات نهمین دوره مجلس رژیم خامنه ای در این انتخابات از کدام جناح حمایت میکند؟

کشور احترام می گذاریم و بهره مندی از راهکارهای آنها را غنیمت می شماریم.

وی با تصریح بر اینکه اصل الاصول جبهه ایستادگی ایران اسلامی و ولایتمداری است، خاطر نشان کرد: در پرتو رهنمودهای مقام معظم رهبری به اصولی مانند اخلاق و قوای سیاسی و جهت گیری خدمت به مردم در عرصه سیاسی پایبند هستیم.

رئیس شورای عالی جبهه ایستادگی ایران اسلامی این نشست خبری را نوعی تبیین موجودیت این جبهه دانست و ادامه داد: جبهه ایستادگی ایران اسلامی از تهمت زدن به دیگران و هتک حرمت افراد و تعدیه ناسالم نسل جوان پرهیز می کند و به ابزارهای غیر ارزشی و ضد ارزشی متوسل نمی شود. (ایرنا، سه شنبه، ۲۸ تیر ماه، ۱۳۹۰)

به گفته وی جبهه ایستادگی ایران اسلامی در کنار دیگر مجموعه های اصولگرای است و خود را جزئی از مجموعه های اصولگرا می داند و هیچ تقابلی با مجموعه های اصولگرا ندارد. او اضافه کرد: همه اعضای گروه ۱۵ نفره منتخب اصولگرایان نمایندگان ما هستند و ما از یک خانواده هستیم...

حضور هر سربازی در جبهه انقلاب مانع حضور سربازان دیگر نمی شود و حضور یک سرباز به معنای تقابل نیست چرا که باید به جای تقابل، اندیشه تعامل با نیروهای اصولگرایان را جایگزین کنیم. وی تأکید کرد: موجودیت جبهه ایستادگی ایران اسلامی برای انتخابات نیست و هدف آن منحصر در انتخابات نیست.

رئیس شورای عالی جبهه ایستادگی ایران اسلامی در مورد ارائه لیست واحد اصولگرایان نیز خاطر نشان کرد: ارائه لیست واحد اصولگرایان ایده مقدسی است و باید مجموعه اصولگرایان لیست واحدی داشته باشند.

این نماینده سابق مجلس در پاسخ به سوالی در مورد رد یا تأیید صلاحیت عاملان فتنه ۸۸ در انتخابات اظهار داشت: بررسی صلاحیت افراد جزء وظایف شورای نگهبان است و ما معتقدیم که نظارت شورای نگهبان استخوانی است و این شورا نسبت به صلاحیت افراد تصمیم می گیرد.

وی اظهار داشت: تجربه نشان داده که شورای نگهبان در بررسی صلاحیت افراد به مواضع سیاسی آنان نگاه نمی کند.

علوی با تأکید بر اینکه هر فردی در برخورد با مسائل، اصول اخلاقی را نادیده بگیرد به خود آسیب رسانده است یاد آور شد: در کشور ما آزادی بیان وجود دارد و افراد می توانند نظرات خود را مطرح کنند.

ه - احمدی نژاد: از طرف اصولگرایان احمدی نژاد و نفرت وابسته به او جریان انحرافی نامیده می شوند که تا کنون بطور رسمی ستاد و یا گروهی را برای انتخابات معرفی نکرده اند. بر اساس اخبار و گزارشات گفته می شود که اساس فعالیت های نفرت وابسته به احمدی نژاد در شهرستان ها و دور از مرکز و بطور چراغ خاموش می باشد. برای مثال در این

رابطه سایت جوان آنلاین در تاریخ ۴ شهریور نوشته است که:

این جریان با تأکید بر اینکه سفرهای استانی به دلیل ارتباط مستقیم با مردم بستر مناسبی برای تبلیغات انتخاباتی می باشد، تأکید کرده اند که در دور جدید سفرهای استانی که بنا است پس از ماه مبارک رمضان برگزار شود، باید چند نکته را مورد تأکید قرار داد.

این نکات عبارتند از:
- فعالیت های انتخاباتی با چراغ خاموش بی گیری شود

- در سفرهای استانی عمق فعالیت ها به سوی شهرستان ها و مناطق دور از مرکز تمرکز یابد

- دیدار با معتمدان محلی و تأمین اعتبارات محلی سر بعا مورد بررسی قرار گیرد

- تحرک در مناطقی که مردم از فرمانداران رضایت دارند باید شدت یافته و در مناطقی که از چنین ظرفیتی برخوردار نیستند باید از چهره های مورد توجه برای ترمیم این مسأله و نیز مسکن های اعطایی فوری به مردم این مناطق بهره جست.

گفتنی است این اقدامات جریان انحرافی در حالی صورت می گیرد که جریان فوق در کلاشورها با جریان اصلاح طلب به توافق رسیده و تلاش دارد با توجه به نقش شهرستان ها در شکل دهی به ترکیب مجلس بکوشد.

همچنین در خبرهای دیگری گفته می شود که: «جریان انحرافی» متهم است که با استفاده از رانت های دولتی و سازماندهی نیروهای خود در تقاطع مختلف کشور درصدد است تا حداقل ۱۵۰ کرسی مجلس را در اختیار گیرد.

در تقسیم بندی جبهه ها و گروهها و جمعیت های فوق میتوان تقسیم بندی خطی زیر را نتیجه گرفت:

در یک تقسیم سبلیک قدرت، بین اصول گرایان میتوان روی سه گرایش فرعی انگشت گذاشت، سه گرایشی که همدیگر را بر نمینمایند ولی برای حفظ خود مجبور به مصالحه هستند: جناح افراط و خضونت به نمایندگی مصباح زدی که جز سر کوب روشی نمیشناسد، طیف معتطف و کدخدا منش به نمایندگی مهدوی کنی و بالاخره طیف نرم تن و سازش طلب به نمایندگی هاشمی رفسنجانی که از قضا اصلاح طلبان سهم خواه درون حاکمیت به او چشم دوخته و دل خوش به او کرده اند.

اما اگر جریان بیت خاتمه ای همواره در پی در آوردن لیست واحد برای کاندیدها باشد، سهم چندانی به اصلاح طلبان نخواهد رسید، اگر هم سهمی داده شود به کسانی داده خواهد شد که خطری برای خامنه ای نداشته باشند.

گرایش اصلی در تقسیم قدرت قاهر اما، جبهه پایداری است که به دستور سید علی خامنه ای تشکیل شده و با در اختیار داشتن اسلحه و پول و همه امکانات دولتی برای سر کوب مردم، خواهان ادامه قدرت مطلقه می باشد. تشکیل دهندگان و حامیان این جبهه از جنایت کارترین و فاسدترین عناصری هستند که برای حفظ قدرت از هر جرم و جنایتی سود جسته و همه مرزهای انسانیت را شکسته و عبور کرده اند و همانگونه که طی سالهای گذشته به روشنی نشان داده اند، جز چاول و غارت، تقلب و دروغ، حذف رقیب و موانع سر راه خود پیر قیمت، روشی نمی شناسند.

در کنار جبهه پایداری اصول گرایان، جبهه های رنگارنگ دیگری از جمله "جبهه

ایستادگی ایران اسلامی" را تشکیل داده اند که نقش پشت جبهه پایداری و یا سنگر حمایت مطلق از خامنه ای دارند مد نظر دارد و خامنه ای را امام خامنه ای خطاب میکنند.

اختلافات و عدم اعتمادی که بین این تشکلهای تازه تاسیس اصولگرا وجود دارد از جمله محورهای زیرند:

الف - جبهه پایداری، استراتژی و روش سر کوب پیر قیمت برای کسب قدرت را در پیش گرفته، در صورتیکه جبهه ایستادگی علاوه بر سر کوب، سازش با برخی از رقبای کم خطر را در دستور دارد و میخواهد اصلاح طلبان دست چین شده ای را هم با خود داشته باشد.

ب - محور دوم اختلافات بین دو جبهه، بحث فرا رهبری علی خامنه ای است. جبهه ایستادگی درایت خامنه ای را فراتر از خمینی دانسته و او را مظهر اسلام می شناسد. انتقاد این دسته به آن دسته در میزان حمایت از خامنه ای خلاصه میشود. پس در یک تقسیم بندی کلان، اختلاف بین این گروههای نو بنیاد انتخاباتی از یک طرف، فرا رهبری شمردن علی خامنه ای یعنی محور اختلاف در حمایت از رهبری در برابر فتنه گران است که چرا جبهه رقیب به حمایت از رهبری برنخاسته اند و از او حمایت جدی ننموده است. از طرف دیگر در پی بی بصیرت شمردن گروه رقیب است و اغماز در برابر اصلاح طلبان و نشان دادن گوشه چشم حمایتی از این اصلاح طلبان مورد پسند اصولگرایان را مجاز دانسته میگوید باید سهم ناچیزی برای آنها قائل شد.

با توجه به این همه جنب و جوشها و تظاهر به گرم نگهداشتن بازار سیاست انتخاباتی و رقابتهای حزبی و جبهه بندی و جبهه سازی های فصلی اما، خامنه ای کار خود میکند. با تگاهی به دسته بندیهای درون جبهه طرفداران خامنه ای و همچنین با توجه به صحنه های او در برابر مجلس خبرگان، بنظر میرسد که خامنه ای در حالیکه سعی میکند که در ظاهر نقش خود را فراتر از جناحها و باندهای درون حاکمیت نشان بدهد ولی بعلت ضعف و استیصال حکومت رو به مرگ خود، مجبور است که از خشن ترین باندهای درون جناح خودش حمایت کرده و هر چه بیشتر بدنه حکومت لاغر شده خودش را تراشیده و بدور اندازد.

در جناح اصولگرایان احتمالاً به زودی باز هم جبهه های دیگری تشکیل خواهند شد. جبهه هایی مرتبط با هاشمی رفسنجانی، لاریجانی، مهدوی کنی از یک سو و جبهه ای مرتبط با خط محمود احمدی نژاد و باند "رایحه خوش خدمت" از سوی دیگر که در جای خود قابل بررسی خواهند بود.

ادامه دارد

توضیح:

۱ - برای مطالعه جزئیات بیشتر روی جبهه و جناح بندیهای سیاسی درون حاکمیت به شماره های: ۶۹۵، ۷۱۱، ۷۲۰، ۷۲۲، ۷۸۳، و ۷۸۴ نشریه انقلاب اسلامی مراجعه شود.